

آندره ژید

ادبیات فارسی

دکتر حسن بهرنگ

دکتر حسن بهرمتی

دکتر در ادبیات تطبیقی از دانشگاه پاریس (سوربن)
عضو ایرانی انجمن جهانی ژیدشناسان

آندره ژید

و

ادبیات فارسی

بررسی تأثیر ادبیات فارسی در تکوین اندیشه و هنر نویسنده بزرگ فرانسوی
و کلیدی برای درک بهتر « مائده‌های زمینی » و « سکه‌سازان » و دیگر آثار او

بمناسبت صدمین سال تولد آندره ژید

تهران - مهر ماه ۱۳۴۹

انتشارات زوار

تهران - شاه‌آباد

پیشکش به :

پروفسور اتیامبل
استاد برجسته سوربن

انجمن دوستداران آندره ژید، پاریس

ایراندوستان آسمان آسمان ایرانی و بیگانه

و «او»

که راستی را درمن عاشقانه
پسندید و آنرا نیرو بخشید.

ح. ۵

۱۳۴۹

۱۳۴۹

چاپ نخستین این کتاب در دوهزار و دوویست نسخه در شهریورماه ۱۳۴۹

در تهران ، چاپ کاویان به انجام رسید .

همه حقوق برای نگارنده محفوظ است

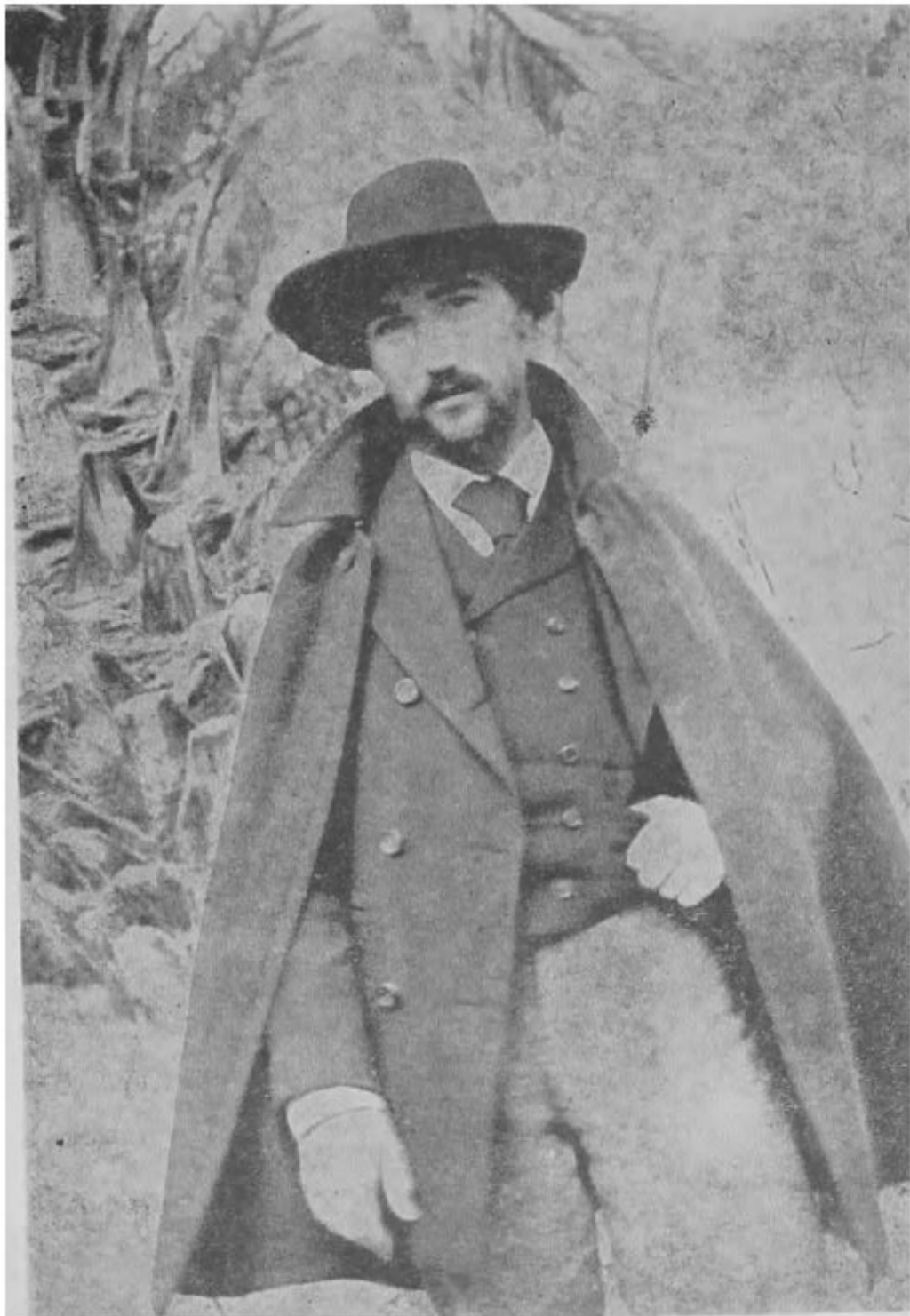
هر گونه اقتباس و ترجمه در همه جا ممنوع مگر با اجازه و همکاری مصنف



ژید در پاریس - بیست و پنج سالگی
سالهایی که ژید در جذبۀ ادبیات فارسی
بسر می برد

دکتر هنرمندی در گذرگاه
کودکی آندره ژید (باغ
لوکزامبورگ - یکی از صحنه
های اصلی کتاب سکه سازان .)





زید در الجزائر - بیست و هفت سالگی - سال نکارش مائدها...

دفترهای جدید ایرانشناسی
یعنی
ارزیابی میراث ادبی ایران بشیوه جدید

«دفترهای جدید ایرانشناسی» زاده نیاز مشترك اندیشه‌های بیداریست که در شرق و غرب هنوز در جستجوی مائده‌ای برای روح بی‌تاب انسان این قرن هستند و گمان می‌برند بخشی از آنرا در میراث فرهنگی ملت‌های کهنسال می‌توان بازیافت .

«دفترهای جدید ایرانشناسی» در پی تحقق بخشیدن هدفیست دوگانه : از یکسو می‌کوشد نمونه‌های برجسته تلاش‌ذهنی غربیان را - خاصه آنجا که با ادبیات کهنسال و نیرومند فارسی پیوند دارد - در دسترس شناخت ایرانیان و فارسی‌زبانان دیگر قرار دهد - و از سوی دیگر گذرگاه و شعاع عمل پیدا یا ناپیدای اندیشه و ذوق ایرانی را در ادبیات ملت‌های دیگر ، خاصه فرانسویان در این قرن ، بروشنی بنمایاند و ایرانیان را - بنوبه خود - از کابوس عقده حقارت بیجا در پهنه ادبیات وارهاند و غروری شایسته در دلها و جانها پدماند.

«دفترهای جدید ایرانشناسی» بر این اعتقاد پای می‌فشارد که ادبیات فارسی زاینده‌گی و آموزندگی خود را در این قرن - چه در ایران و چه در سرزمین‌های دیگر - از دست نداده است ...

«دفترهای جدید ایرانشناسی» پاسخی است از سر سپاسگزاری به مهربانیهای دوستان و دوستان‌اران آشنا یا نا شناسی که به میراث‌های ارزنده نیاکان خود دلبستگی هشیارانه نشان میدهند و نیز یاد زهریست در برابر بی‌ریسکی و بی‌بنیادی که به شکار اندیشه‌های نارس بر می‌خیزد .

آثار انتشار یافته (محل انتشار: تهران)

شعر فارسی

هراس مجموعه ۷۱ شعر با تحلیلی از دکتر محسن هشترودی

سال ۱۳۳۷ ، ناشر: گوینده (نایاب)

هراس در صدویک قطعه (چاپ دوم با ۵۴ قطعه تازه) سال ۱۳۴۸

ترجمه به شعر فارسی

زورق مست از رمبو، ماهنامه صدف شماره ۷ اردیبهشت ۱۳۳۷

سفر از بودلر، ماهنامه اندیشه و هنر شهریور ۱۳۳۷

بررسی و نقد ادبی :

از زمان تقسیم تا سوررئالیسم (بررسی یک قرن شعر فرانسه . در این کتاب

به اختصار دادوستد شعری ایران و فرانسه نیز مورد بررسی قرار گرفته است. به همراه

۱۴۱ شعر از ۲۶ شاعر فرانسوی) سال ۱۳۳۶ (نایاب)

ترجمه شاهکارها :

مائده های زمینی و مائده های تازه اثر آندره ژید (با ۸۰ صفحه مقدمه

وحاشیه در سیصد و بیست صفحه)

چاپ اول، سال ۱۳۳۴، (نایاب)

مائده های زمینی و مائده های تازه چاپ دوم بمناسبت صدمین سال تولد

نویسنده با اشاره به سرچشمه های اصلی الهام ژید در ادبیات فارسی (ترجمه و مقدمه

و حواشی در ۴۱۰ صفحه) سال ۱۳۴۷

سکه سازان اثر آندره ژید (با ۲۴ صفحه مقدمه و حاشیه در چهارصد و بیست

و هشت صفحه)

چاپ اول، سال ۱۳۳۵ (نایاب)

سکه سازان ، چاپ دوم (در شصت و هفتاد و شش صفحه) ، سال ۱۳۴۹

آلیس در سرزمین عجایب (متن کامل) اثر لوئیس کارول

چاپ اول، سال ۱۳۳۸ (نایاب)

ترجمه های دیگر :

همسران هنرمندان اثر آلفونس دوده (برای آگاهی و روشن بینی هنرمندانی

که آرزو دارند همسری هنرشناس بیاوند و دخترانی که آرزو دارند همسر مردی هنرمند

باشند)

چاپ اول ، سال ۱۳۳۴

افسانه های آفریقائی از: ژیزل والرہ چاپ اول ۱۳۳۸ (نایاب)

نمایشنامه :

شام طولانی عید از تورنتون وایلدر

اردیبهشت سال ۱۳۳۳ - مجله سخن

... کتک خورده و راضی اولین اثر ترجمه شده به فارسی از آلخاندرو

بهمن ۱۳۳۳ ، ضمیمه فردوسی (نایاب)

کاسونا

گوناگون :

کتاب شما شماره اول ، اردیبهشت ۱۳۳۶ (نایاب)
شناساندن نویسندگان جهان : معرفی دهه‌اتن از نویسندگان نامدار جهان
در مطبوعات ماهانه و هفتگی تهران از منابع عربی و فرانسه (از سال ۱۳۳۲ تا
۱۳۴۲)

سردبیر مجله ماهانه سخن ادبی در سال ۱۳۳۳
برنامه صدای شاعر (در رادیو تهران) برای دفاع و ترویج جلوه‌های سالم
شعر نو (از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲)

سفرهای تحصیلی به اروپا از ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ و از ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۷ .
برنامه سفری در رکاب اندیشه (از جامی تا آراگن) (در رادیو ایران از
آذرماه ۱۳۴۷ تا پایان مهرماه ۱۳۴۸)

بررسی تأثیر و ارزش ادبیات کهنسال فارسی در جهان امروز و نشان دادن
شیوه بهره‌برداری مثبت از آن (کار این برنامه بدبختانه به تعطیل انجامید و جای
آن همواره خالیست)

بزبان فرانسه :

آندره ژید و ادبیات فارسی
ژورنال دو تهران ، شماره ۶۴۵۶

سوم بهمن ۱۳۳۶ ، ص ۳

مولوی وهانری دورنیه

ژورنال دو تهران شماره ۶۸۰۵

۲۲ فروردین ۱۳۳۸ ، ص ۵

آندره ژید و ادبیات فارسی

(سخنرانی در کنفرانس ژید بسال ۱۹۶۴ م) در کتاب :

گفت و شنود درباره ژید چاپ پاریس ، سال ۱۹۶۷ م ص ۱۷۵ تا ۱۸۰
چگونه ممکن است ایرانی نبود ؟

ژورنال دو تهران شماره ده هزارم

هفتم بهمن ۱۳۴۷ ، ص ۹

صدسال پیش ژید زاده شد

ژورنال دو تهران شماره ۱۰۲۴۹

اول آذرماه ۱۳۴۸ ، ص ۵

بررسی تأثیر ادبیات فارسی در آثار آندره ژید

پایان نامه دکتری دانشگاه پاریس در ۴۰۰ صفحه



شاعر ایرانی در آن جمع هشیار و آگاه ... (ردیف اول-وسط)
 (جلسه‌ای از کنگره زید - سمت راست نفر اول همسر زید)

از چپ به راست : زان فولن (شاعر) -
 دکتر حسن هنرمندی - پروفور گویه
 فیلسوف و استاد کاز دو فرانس (بزرگ -
 ترین مرکز علمی و دانشگاهی فرانسه)

De gauche à droite :
 MM. Jean Follain, H. H.,
 Prof. Gouhier

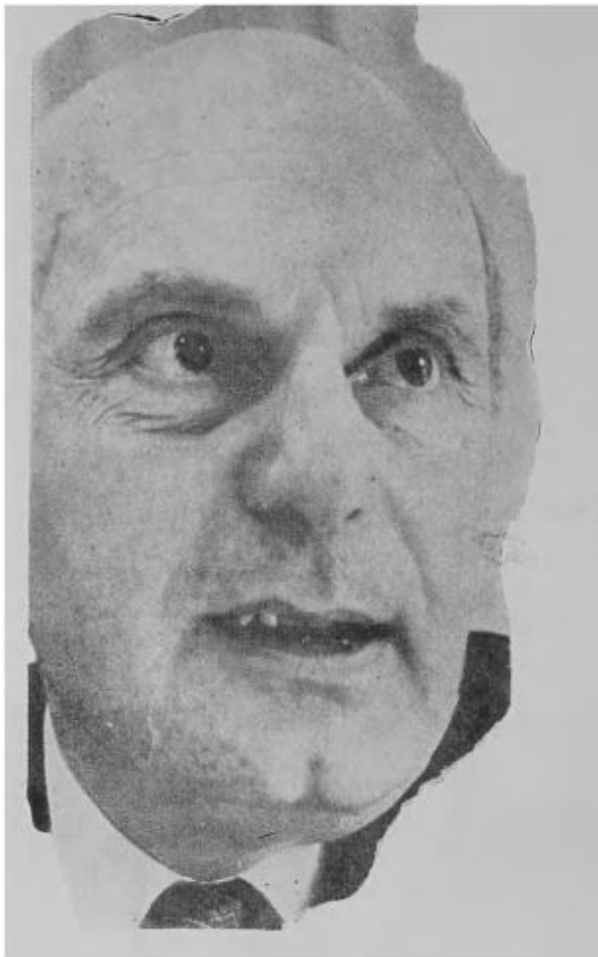




دکتر هنرمندی با کلود مارتن Claude Martin استاد دانشگاه لیون
و نویسنده کتاب « آندره زید بقلم خود او »

شاعر ایرانی در برابر مائده‌های فرانسوی
(از راست بچپ : ژان فولن ... نذر سوم دکتر حسن هنرمندی)





استادی روشن‌بین ، باشهرتی مرزها درنوردیده ،
ات یامبل Prof. Etienne

او را بعنوان پیام‌آور دیاری آشنا به‌مهر پذیرا شدند
(دکتر هنرمندی ضمن گفتگو با همسر زید و اعضای دیگر کنگره)





پریچهای غربی به‌دمسازیش شتافت ...

می‌نوشت و باخود می‌گفت ، گیرم برای يك تن



پیش‌گفتار

از پانزدهم تا بیست و پنجم شهریور ماه سال ۱۳۴۳ خورشیدی (۱۹۶۴ م) یکدوره سخنرانی ده روزه (Décade) با شرکت گروهی از نویسندگان و دانشکاهیان فرانسوی و کشورهای دیگر جهان در باره ژید برگزار گردید. محل این سخنرانی‌ها از طرف «کانون فرهنگی بین‌المللی»، شمالی‌ترین نقطه خاک فرانسه^۱ یعنی مجاور دریای مانش برگزیده شده بود. يك شاعر ایرانی نیز که «سوسه دریا (و شاید هم هوس نیستی) بدان دیارش کشانده بود در میان آن گروه حضور داشت. تکروی شاعر ایرانی آن جمله مشهور منتسکیو را در یادها بیدار می‌کرد که: «چگونه ممکنست ایرانی بود؟»

سرانجام شاعر ایرانی در آن جمع هشیار و آگاه، گستاخانه به ادعا برخاست که: «من نیز سخنی ناگفته و ناشنیده دارم، و چون مستمعان را مشتاق و کنجکاو شنیدن یافت - با لکنت زبانی که از هراس دوران کودکی به یادگار داشت - به لحنی پرهیجان و حماسی که از ضمیر آزرده‌اش بر می‌خاست و بردلها می‌نشست گزارشی از پژوهش خود در دانشگاه پاریس (سوربن) عرضه کرد و به صراحت مدعی شد که: «بررسی آثار ژید و خاصه مائده‌های زمینی ناقص خواهد ماند اگر پیوند وی با شاعران بزرگ فارسی زبان مورد توجه دقیق قرار نگیرد.»

این سخن هنگامی گفته میشد که تنها بزبان فرانسه بیش از دوست کتاب و رساله در باره ژید انتشار یافته بود و در آنها بدین نکته اشاره‌ای نشده بود. اما سخنران ایرانی از نوشته‌ها و نامه‌های خود ژید نمونه‌های

استواری نشان داد و سخن خود را با این عبارات به پایان رسانید که :
(جا دارد با توجه به آثار نویسندگان بزرگی چون آندره ژید و من ترلان
[و آراگن و دیگران] جمله دیگری جا نشین جمله منتسکیو سازیم و از خود پیرسیم:
«چگونه ممکنست ایرانی نبود»^۱)

سخنرانی شاعر ایرانی در آن انجمن شصت نفری ، دوستان و دوستی های
ارجمندی برایش فراهم آورد و او را بعنوان پیام آور دیاری آشنا به مهر پذیرا
شدند . نامه ای به امضای مارسل آرلان Marcel Arland نویسنده مشهور ،
عضو فرهنگستان فرانسه و مدیر مجله جدید فرانسوی N.R.F. بر ادعای او مهر
تأیید نهاد خاصه که در آن نامه ، آن سخنرانی ، «جالب و بدیع» تلقی شده بود
چرا که «برای شنوندگان نکته های بسیار در باره موضوعی کاملاً تازه در
بر داشت»^۲

و این به هنگامی بود که در زادگاه شاعر ، در غیاب او ، بیکارگانی چند
از سر رشك و کوته بینی تاج شاعریش از سر بر می داشتند و همت به خلع او
می گماشتند !

اما شاعر ایرانی بی آنکه تسلیم و سوسه دریا و هوس نیستی گردد، دریا ندیده به
پاریس بازگشت و جهد و جهاد خویش را بصد کوته نظریها و بی خبریها
دنبال کرد. او دیگر هستی خود را بیهوده نمیدانست زیرا به پاسداری از پیام
کهنی برخاسته بود که گذشت قرنها نتوانسته بود بر آن گرد فراموشی پیاشد.
او برای زندگی خویش معنائی تازه یافته بود و غروری شایسته و منطقی پشتوانه
تلاشهایش بود که از سقوط و ابتذال و همسانی با همه باز می داشت .

می نوشت و با خود می گفت : «گیرم برای يك تن ...». آنگاه بجد
از میراث شایسته نیاکان خود دفاع می کرد و پیام آنان را خاصه در جهان پرتاب و
تب کنونی که از هر گوشه اش فریاد بیدادی بلند است در خور بگوش گرفتن
می دانست و می پنداشت سخن حافظها بیشتر پشتوانه استقلال ایران بوده است تا ...
و او آن ایرانی را که حافظ می پرورد همواره در خور سپاس و مهرورزی میدید.

(۱) این سخنرانی در کتاب Entretiens Sur André Gide صفحات ۱۷۵ تا ۱۸۰ را دربر گرفته است .

۲- از نامه مارسل آرلان به دکتر حسن هنرمندی به تاریخ پانزدهم سپتامبر

پژوهش شاعر فارسی‌زبان بازم سالی چند در پاریس بدر ازاکشید و حسرت دیدار یار و دیار ازجان و تنش کاست اما غرورش زبان شکوه در کام فرومی کشید. جدالش با مدعیان و معاندان شرقی و غربی اوج می گرفت و در همین ایام پرهراس اما همایون بود که «پریچه» ای غربی - خود غریب آن دیار - به دمسازیش شتافت و در پرتو آن شور عاشقانه دفتری - یعنی سندی - در چهارصد صفحه بزبان فرانسه فراهم آمد.

بعد از ظهر روزشنبه هفتم بهمن ماه ۱۳۴۶ در یکی از تالارهای «سوربن»، از پایان نامه ای برای دریافت درجه دکتری دفاع میشد که مؤلف پانزده سال شوق و همت نثار آن کرده بود زیرا شاعر دانشجوئی که بدفاع از رساله خود می پرداخت پانزده سال پیشتر از آن، در یکی از همان تالارها با نام و اثری از آندره ژید آشنا شده بود و باز تاب پیامی حافظوار، در گوشش طنین افکنده بود و در پی آن صدا رفته بود و اینک از سفر پانزده ساله بازمی گشت.

استادی روشن بین، باشهرتی مرزها در نور دیده، «ات یامبل» Etiennele به جانب داری از کوشی عاشقانه پرداخت اما از داوران، یکتن به مخالفت برخاست ...

ولی شاعر ایرانی که به ارزش کار حوصله فرسای خود آگاهی داشت - زیرا بشیوه پژوهش غربیان و صداقت روستائی وار شرقیان مجهز بود - میدانست که از این صافی ناصاف و سختگیر هر چه بگذرد به سود ادبیات فارسی است و سرانجام هشیاران غربی به میراث ارزنده شرق و به پاسداران آن بیش از اینها حرمت خواهند نهاد و شاعر ایرانی در این اندیشه ها با روشنگران غربی هم صدا بود.

پایان نامه «تأثیر ادبیات فارسی در آثار آندره ژید» با همه کارشکنی ها با درجه ممتاز از تصویب استادان سربن گذشت و حتی از جانب آنان پیشنهاد شد که مؤلف از این پس «تأثیر ادبیات فارسی در ادبیات قرن بیستم فرانسه» را مورد بررسی های آینده خود قرار دهد. (گزارش نهائی استاد «ات یامبل» اشاره هائی درباره آن کارشکنی ها و این تشویقها دارد).

اینک شاعر ایرانی از کابوسی گران رهائی یافته بود زیرا خوب میدانست که از این پس ادب بلند پایه پارسی را به نامی پرتنین در اروپای قرن بیستم پیوند زده است و دیگر نه نوازشی او را می نواخت و نه نکوهشی می گذاخت ...

اما وسوسه نژاد پرستی ازدارنده این قلم بدور باد چرا که وی آنقدر با
 غربیان در آمیخته است تا بدانند که دنیاها بسیارند و انسانهایی شمار و در
 موزه‌های مجهز جهان آنقدر به تماشا ایستاده است تا بدانند که عقب‌رانده‌ترین
 نژادها نیز در پهنه ذوق و اندیشه کمابیش آثاری درخور تحسین آفریده‌اند پس
 پیام بلند سعدی بلندتر و شنیده‌تر باد که :

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند
 وشاعر که دریافته بود بر این کره آلوده خاکی برای جانهای حساس و
 اندیشمند هیچ دوزخی از دوزخ دیگر دلخواه‌تر نیست به زادگاه سعدی وحافظ
 بازگشت ...

دانشگاه پاریس
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
مؤسسه ادبیات جدید تطبیقی

پاریس اول فوریه ۱۹۶۸

گواهی

اینجانب امضا کننده ذیل ، شارل ددیان ، استاد سوربن و مدیر مؤسسه ادبیات جدید تطبیقی گواهی می کنم که آقای حسن هنرمندی که به تازگی رساله دکتری دانشگاهی خود را با دریافت درجه ممتاز گذرانده است ، يك رساله دکترای دولتی بعنوان ذیل به راهنمایی من تدوین می کند :

ایران در ادبیات قرن بیستم فرانسه

این داوطلب که خود نویسنده است و بسیار خوب شیوه پژوهش ما را فرا گرفته و به ارزش میراث فرهنگی ایران بسیار آگاهست ، با روحیه انتقاد و تحقیق عمیق وانکار ناپذیری کار می کند . آقای هنرمندی برای تکمیل مآخذ خود باید به ایران سفر کند . از خلال آثاری که من توانسته ام بقلم این داوطلب بخوانم پیداست که اثر او سهم مهمی در پیوندهای فرهنگی دو کشور ما خواهد داشت .

شارل ددیان Charles Dédéyan

دانشگاه پاریس
کتابخانه ادبی ژاک دوسه
شماره ۱۰ میدان پانتئون
پاریس ، بخش ۵

بنام کتابخانه ادبی ژاک دوسه Ducet ، نگهدارنده اسناد
آندره ژید، از شما بسیار سپاسگزار می‌کنم که بقصد غنی‌تر کردن
بنیاد ما دو ترجمه فارسی مائده‌های زمینی و سکه‌سازان و مقالات
بسیاری را که در مطبوعات کشور شما در باره آندره ژید انتشار یافته،
به این بنیاد اهدا کرده‌اید. این اسناد گوناگون برای پژوهندگان
ما مجموعه‌ای را تشکیل خواهد داد که هویداکننده تأثیر این
نویسنده در جهان و بخصوص گواهی است در باره پیوند میان دو
فرهنگ ما [ایران و فرانسه]

آقا ، لطفاً مراتب سپاسگزاری و تهنیت ما را بپذیرید .

موریس شاپون Maurice Chapon

کانون فرهنگی بین‌المللی
سریزی - لا - سال
تلفن ۲

آقای حسن هنرمندی
۳۳، کوچه دولامبر
پاریس بخش چهاردهم

سریزی، ۱۵ سپتامبر ۱۹۶۴

آقای عزیز

از شما بسیار سپاسگزاریم که در سخنرانی ده‌روزه آندره ژید
که از پنجم تا پانزدهم سپتامبر در «سریزی» برگزار شد شرکت
کرده‌اید.

گفتار بدیع و جالب شما درباره «آندره ژید و ادبیات فارسی»
برای شنوندگان نکته‌های بسیار درباره موضوعی کاملاً تازه
دربرداشت. همچنین از شما سپاسگزاریم که در گفت و شنودهای
این انجمن شرکت فعالانه‌ای داشته‌اید.

آقای عزیز، خواهشمندیم بهترین احساسات ما را بپذیرید.

آن - هورکن - دژاردن
مدیره کانون فرهنگی

مارسل آرلان
مدیر سخنرانی ده‌روزه

سر آغاز

ایران در شعر فرانسه

از کرنی تا آراگن در مدتی بیش از سه قرن ، قریب سی تن از شاعران فرانسوی بخشی از الهام خود را مدیون تاریخ ایران کهن یا ادبیات فارسی هستند . در قرن نوزدهم میلادی (= سیزدهم هجری) تأثیر شعر فارسی در آثار شاعران رمانتیک فرانسوی بیش از پیش محسوس است . تا پیش از این قرن ، شاعران کلاسیک فرانسوی از جمله کرنی و راسین و همچنین برخی از شاعران فرانسوی در قرن هجدهم میلادی ، از تاریخ ایران کهن در خلال نوشته‌های تاریخ‌نویسان یونانی الهام می‌گرفتند . با اینحال در خور یادآور است که لافونتن و فلوریان (از شاعران قرن هفدهم میلادی = دهم هجری) مضمون برخی از افسانه‌های اخلاقی خود را مستقیماً از ادبیات فارسی (دوره اسلامی) اخذ کرده‌اند . بنابراین از دوره رمانتیک (قرن نوزدهم) فرانسه ، شاعران این سرزمین ، بیشتر ، از شاعران فارسی‌زبان (دوره اسلامی) تأثیر پذیرفته‌اند تا بدانجا که برخی از اشعار الهام یافته از شعر فارسی از جمله « گل‌های سعدی »

اثر بانومارسلین دبرد - والمر بسیار شهرت یافته و در همه برگزیده‌های شعری نقل شده است. گابریل فوره آهنگساز مشهور فرانسوی نیز برای قطعه «گل‌های اصفهان» اثر لو کنت دولیل آهنگ ساخته است. نام شاعران بزرگی مانند حافظ، سعدی، فردوسی و خیام بارها بر زبان قلم شاعران رمانتیک آمده است. موجب این امر روشن است و تئوفیل گوتیه که بعدها مقاله‌ای مفصل^۱ درباره ترجمه خیام (در سال ۱۸۶۷ میلادی = ۱۲۴۶ هـ) بوسیله نیکلا انتشار داده است در دیباچه مجموعه شعر خود بنام «میناها و حکای‌ها» در سال ۱۸۵۲ میلادی «دیوان شرقی» گوته را در اینمورد نمونه جلوه میدهد:

گوته در دوران جنگ‌های امپراتوری
 در زیر غرش وحشیانه توپها
 «دیوان شرقی» خود را ساخت
 که واحه ایست با طراوت، و هنر در آن به تنفس می‌پردازد

او «شکسپیر» را بخاطر «نظامی» ترک گفت
 و خویشان را با صندل معطر ساخت
 و آوای هدهد را به آهنگی شرقی بردفتر ثبت کرد.

من نیز همچون گوته که بر مسند خود در شهر وایماراز
 [همه چیز کناره می‌جست
 و گل‌های «حافظ» را پر پر می‌کرد
 بی‌اعتنا به توفانی که بر پنجره‌های فرو بسته ام می‌کوفت
 کتاب «میناها و حکای‌ها» را سرودم.

البته از ستایش شاعران رمانتیک فرانسوی نسبت به گوته آگاهیم

ودر همان حال از ارادت گوته نسبت به شاعران ایرانی - خاصه حافظ - خبر داریم .

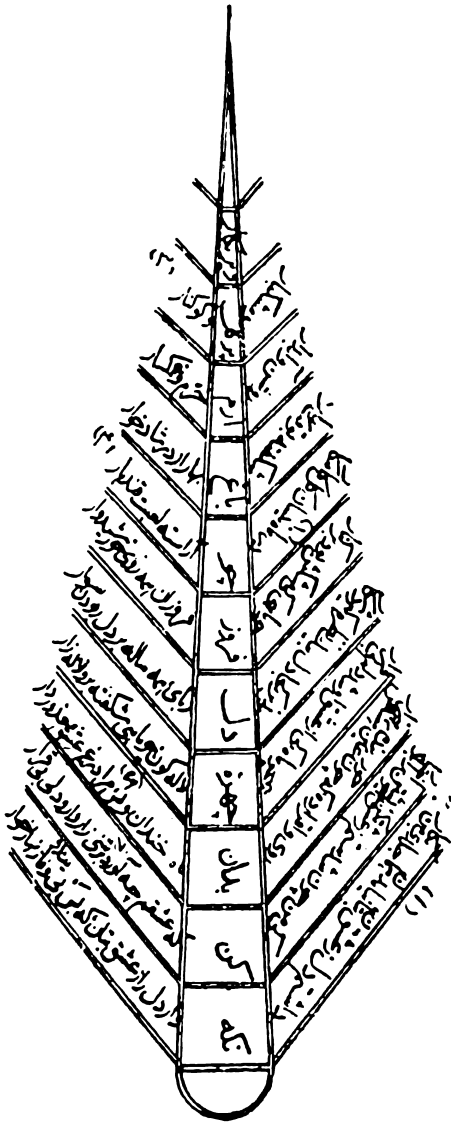
از جمله ویکتور هوگو علاوه بر مجموعه مشهور خود بنام « زنان شرقی » که کمابیش تأثیر شاعران ایرانی در آن پیداست در کتاب « خدا » گرایشی به شیوه مانی نشان میدهد و شعری بلند را بنام « آئین مانی » نام گذاری می کند . ترجمه « شاهنامه » بقلم ژول مول که بسیار مورد پسند و ستایش سنت بوو قرار گرفته بود مایه الهام هوگو در سرودن قطعه ای بنام « فردوسی » شد که در « افسانه قرون » جای گرفته است .

تأثیر ادبیات فارسی در آثار شاعران و نویسندگان فرانسوی تادوره ما ادامه دارد . شاعران فرانسوی در این قرن از قبیل هانری دورنیه ، کنتس دونوآی ، ترستان که لنگسور ، پل فور ، پرنسس بی بسکو و بخصوص در همین سالهای اخیر ، من ترلان و لویی آراگون وام خود را نسبت به شاعران گذشته ایران پنهان نمی کنند .

علاوه بر این نمونه های آشکار که هر پژوهنده ای بدانها پی خواهد برد تأثیر ژرف تر و ناهویدای شاعران فارسی زبان را حتی در قطعات « پل میرابو » و « شب نان » اثر آپولی نر می توان بازیافت و نوعی « شعر مصور » که آپولی نر در فرانسه به رواج آن برخاست و در آن کشور ابتکاری جالب و پراهمیت بشمار رفت بنظر نگارنده شکل تکامل یافته ایست از انواع موشح که دو نوع مشهور آن عبارتست از « مشجر » و « مطیر » ، و شباهت قطعات « کبوتر زخمی » و « فواره » اثر « آپولی نر » با شکل ترسیمی « مشجر » و « مطیر » غیر قابل انکار است و ضمن گفت و شنودی با آقای میشل دکدون (دکودن) استاد دانشگاه تولوز و متخصص آثار آپولی نر صحت این نظر مورد تأیید نامبرده نیز قرار گرفته است . (- صفحه بعد)

حتی کتاب هزارویکشب ، در بیست سال قبل موجب الهام نمایشنامه

La colombe poignardée
et le jet d'eau



Douces figures poignardées
MIA MAREYE
YETTE LORIE
ANNIE et toi MARIE
où êtes-
vous ô
jeunes filles
MAIS
pres d'un
jet d'eau qui
pleure et qui prie
cette colombe s'extasie

Tous les souvenirs de ma vie
O mes amis partis en guerre
Jaillissent vers le firmament
Et vos regards en leau dorment
Meurent mélancolique ment
Où sont-ils Braque et Max Jacob
Derin aux yeux gris comme le
jet d'eau pleure sur ma peine

Où sont Ruyal Billy Dalize
Où sont les noms se mélancolient
Comme des pas dans une église
Ou est Cremnitz qui s'engage
peuvent-ils être mort de ja
Le souvenir mon âme en pleure

CEUX QUI SONT PARTIS A LA GUERRE AU NOUS SE BATTENT MAINTENANT
Le soir tombe
Jardins où saigne abondamment le laurier rose leur guerrière
sablante mer

سمت چپ : يك شعر «مشجر» نقل از ص ۳۹۱ كتاب «المعجم» شمس قيس
سمت راست : بالا شعر «كبوتر زخمی»، پائین «فواره» اثر آپولی نر
باید توجه داشت كه «كبوتر زخمی» با شكل ترسیمي «مرغ بسم الله» نیز
پیوندي دارد .
«مدور» نیز یکی از صنعت های بدیعی است خویشاوند مشجر كه رشید وطواط
آنها «بازیچه کودکان» شمرده است.

«شهرزاد» بقلم سوپروییل از شاعران نامدار این قرن شد اما دریغ که این اثر در خاستگاه خود بی‌دنباله و فراموش شده است.

* *

*

هفتاد و دو سال پیش کتابی در فرانسه انتشار یافت بنام «مائده‌های زمینی» بقلم جوانی بیست و هشت ساله بنام آندره ژید. این کتاب سالهای دراز از جانب عامه کتابخوان فرانسوی ناشناخته ماند و بیست سال پس از انتشار آن بود که جوانانی که از جنگ جهانی اول بازمی‌گشتند آنرا کشف کردند.

اکنون مائده‌های زمینی کمابیش در سراسر جهان شناخته و به‌بیشتر زبانهای زنده و مهم ترجمه شده است. این کتاب که در آغاز انتشار با عدم اقبال خوانندگان روبرو شد بیش از همه موجب اصلی شهرت نویسنده آن شده است و می‌توان گفت «مائده‌های زمینی» در مجموعه آثار ژید تقریباً همان مقامی را دارد که «گلستان» در میان آثار سعدی و البته چون «مائده‌های زمینی» از مایه فکری خیام و سعدی و حافظ هر سه چاشنی پذیرفته است اندیشه‌های ژید در این کتاب از اندیشه‌های سعدی در «گلستان» برای مردم این قرن مأنوس‌تر و آشنا تر است و بهمین دلیل بررسی‌های فراوان درباره قدرت برد اندیشه ژید در این کتاب هر ساله در کشورهای گوناگون جهان انتشار می‌یابد و کتابخانه آثار درباره نویسنده «مائده‌ها» هر ساله غنی‌تر میشود.

اتفاقاً امسال همزمان با صدمین سال تولد آندره ژید است و طبعاً این پرسش بذهن میرسد که آیا آنچه بایستی درباره وی گفته میشد گفته شده است؟

در پاسخ این پرسش باید یادآوری کرد که تنها در زبان فرانسه

بیش از دویست جلد کتاب و پایان نامهٔ دکتری در بارهٔ ژید نگاشته شده است و پیوند او با ادبیات فارسی نیز در کتاب حاضر مورد تحقیق قرار گرفته و مسلم شده است که این نویسنده بیش از آنچه گمان رود در آثار خود تحت نفوذ اندیشه و بینش شاعرانهٔ سرایندگان بزرگ گذشتهٔ ایران قرار گرفته است آنچه‌آنکه می‌توان ادعا کرد که کتاب مشهور «مائده‌های زمینی» در خطوط اصلی و اساسی اندیشه و احساس بازتابی است از پیام شاعران گذشتهٔ فارسی زبان در قرن بیستم .

خویشاوندی میان مهمترین آثار دورهٔ جوانی ژید با ادبیات فارسی امریست مسلم . لحن و شیوهٔ نگارش و مضامین نخستین آثار ژید از جمله «سفر اوری‌ین» و «مائده‌ها» و «الحاج» و نیز کتاب «ضد اخلاق» نشانه‌های بسیار از آثار طراز اول فارسی با خود دارد و يك شناسندهٔ دقیق ادبیات فارسی بر هنرمندی ژید در این شیوهٔ بهره‌برداری آفرین می‌گوید بی‌آنکه بتواند نسبت سرقت ادبی بر این ذهن هشیار و مبتکر و ابشمارد. هیجانی که غالباً خوانندگان فارسی زبان «مائده‌های زمینی» احساس می‌کنند از آنروست که پیام گوشنواز آشنائی را یکبار دیگر از آنسوی جهان می‌شنوند و تا شعر حافظ در این سرزمین خوانندهٔ مشتاق دارد کتاب «مائده‌ها» نیز بی‌خواننده نخواهد ماند . این نکته‌ها ، انتقادی را نیز متوجه هم میهنان خیام و سعدی و حافظ می‌سازد و آن اینست که بر اثر چه‌گاهلی ذهنی از بهره‌یابی اینهمه آثار بدور مانده‌اند و مصداق آن عبارت سعدی واقع شده‌اند که : دوران با خبر در حضورند و ...

باری این نکته‌گفتنی است که پژوهش و جستجو در ریشه‌های شرقی آثار نویسندگان و اندیشمندان غربی کاری نیست که به‌تنهایی از عهدهٔ «خاورشناسان» برآید زیرا تلقی آنان از ادبیات کشور خودشان همواره کامل نیست و در بارهٔ ادبیات فارسی نیز گذشته از محدودیت نظر غالباً

روح این آثار از دسترس ذوق و تحقیق آنها بدور می‌ماند. بنابراین برای ارزیابی و قدرت برد آثار ایرانی بررسی تأثیر آنها در ذهن نوابغ غربی بیشتر سودمند است تا توجه به برداشت غالباً جانبدارانه یا محدود خاور شناسان. زیرا ارزش جهانی یک اندیشه یا یک برداشت ذهنی شاعرانه را هنگامی می‌توان بهتر شناخت که آنرا در برخورد با اندیشه و برداشتهای شاعرانه دیگر مورد بررسی قرار دهیم از همین نظر ارزش شاعران و اندیشمندان ایرانی با مقیاس‌های غیر بومی در معیار جهانی بهتر جلوه می‌کند بشرط آنکه این مقیاس‌های غیر بومی از تعصبات گوناگون بدور باشد. وانگهی اکنون حتی در رشته‌های ادبی دانشجویان ایرانی بسیاری آشنا با زبانهای بیگانه در سرزمینهای دیگر به تکمیل تحصیلات خود می‌پردازند و چه بهتر که شناساندن آثار ارزنده کهن زمینه پژوهش و پایان نامه‌های آنان قرار گیرد و گرنه ارزیابی امروزی آثار ادبی ایران برای ما و برای غربیان همواره ناقص و مایه تأسف خواهد بود.

* *

*

تأثیر شاعران فارسی زبان در شاعران و نویسندگان فرانسوی، از قرن هفدهم تا سال ۱۹۳۵ میلادی بوسیله بانو نیره صمصامی در پایان نامه دکتری وی بعنوان «ایران در ادبیات فرانسه» بررسی شده است و از میان نویسندگان قرن بیستم آثار موریس بارس و هانری دومن ترلان (تا سال ۱۹۳۵ م) مورد پژوهش قرار گرفته اما بهیچوجه نامی از آندره ژید بمیان نیامده است و این نکته موجب تأسف است زیرا در آن هنگام ژید در اوج شهرت و افتخار بسر می‌برد و هر نام و عنوانی که با نام او پیوند می‌یافت به سراسر جهان کشیده میشد و جلب نظر می‌کرد و نظر جهانیان پیش از اینها بسوی ادبیات فارسی کشیده میشد و بهره برداری امروزی

زودتر آغاز می‌گشت .

پایان نامه دیگری بقلم رمون طحان بعنوان « آندره ژید و شرق » (در سال ۱۹۶۳ م) بطور کلی تأثیر شرق را در آثار ژید بررسی می‌کند اما ممکنست حتی سرگردانی پژوهندگان غربی را در مورد ادبیات فارسی فراهم آورد .

با آنکه طحان موضوع پایان نامه خود را پس از چاپ مقاله نگارنده این کتاب : « آندره ژید و ادبیات فارسی » در « ژورنال دو تهران » (سوم بهمن ماه ۱۳۳۶ ص ۳) برگزیده اما سهمی بسیار کم (۳۸ صفحه از مجموع کتاب ۴۵۵ صفحه ای خود) به تحلیل « هزار و یکشب » (صفحات ۹۴ تا ۱۰۹) و ادبیات شرقی (!) (صفحات ۹۰۶ تا ۱۲۹) و پیوند آن با آثار ژید اختصاص داده است .

گذشته از این ، سی و هشت صفحه خاص ژید و ادبیات شرقی ! اشتباهات ناگواری را در بردارد و علت این امر اینست که :

۱ - چون طحان فارسی نمیدانسته است تأثیر ادبیات فارسی را در آثار ژید تقریباً به صفر کاهش میدهد . وی در کتابشناسی خود نامی از شاعران بزرگ فارسی زبان نمی‌برد و «مائده‌های زمینی» را دنباله «دیوان شرقی» گوته بشمار می‌آورد^۲ و ما در این کتاب این فرضیه ناشی از سهل-انگاری را در مقیاس وسیعی باطل می‌کنیم .

۲ - چهار شاعر بزرگ فارسی زبانی که ژید مستقیماً از آنان نام برده است یعنی حافظ ، سعدی ، خیام و فردوسی از نظر طحان گاه «شاعران بزرگ تغزلی شرق» (ص ۲۱۲) ، «شاعران فیلسوف» (۲۱۳) و گاه بعنوان «صوفی» (ص ۲۱۴) نام گذاری شده‌اند^۳ .

۳ - طحان همواره می‌کوشد شاعران فارسی زبان را شاعران شرق بنامد نه ایرانی ! تا عنوان پایان نامه خود را توجیه کرده باشد. در صفحات

آینده مواردی را که وی به زیر کی‌هائی از اینگونه دست می‌یازد اشاره خواهیم کرد .

بنابراین هدف بررسی ما در این کتاب تحلیل آثار آندره ژید خواهد بود در پیوند وی با ادبیات بسیار کهنسالی که در سراسر جهان بعنوان یکی از زیباترین پدیده‌های ذهن بشری شناخته شده است .

پیداست هر چه بررسی و پژوهش‌های از اینگونه که بر بنیاد علمی استوار است انجام پذیرد کومکی خواهد بود به تفاهم درست (نه سودجویانه و نیرنگ‌آمیز) میان شرق و غرب و این همان چیز است که قرن آشفته ما تشنه آنست .

یادداشت‌ها

۱ - در مجلهٔ *Moniteur Universel* شمارهٔ هشتم دسامبر ۱۸۶۷ م. این مقاله بعدها در کتاب «شرق» *L'Orient* از همین مؤلف جای گرفته است .

۲ - «مآئده‌های زمینی» *يك «ديوان شرقی»* است که ژید در آن زیبایی غرب و شرق را می‌ستاید . «رمون طحان ، کتاب «آندره ژید و شرق» ص ۲۱۳ .

۳ - «حافظ، سعدی ، خیام ، فردوسی شاعران بزرگی تغزلی شرق» همان کتاب ص ۲۱۲ .

بخش نخستین

رباعیات ، نیاگان مائدها ...

رندی دیدم نشسته بر خنگ زمین
نه کفر و نه اسلام و نه دنیا و نه دین
نه حق ، نه حقیقت ، نه شریعت نه یقین
اندر دو جهان کرا بود زهرهٔ این؟
خیام

«برگهای راه» بقلم آندره ژید که در آن برای نخستین بار به نام خیام برمی خوریم یادداشت‌های سفر نویسندهٔ «مائده‌های زمینی» است در سال‌های ۱۸۹۵ و ۱۸۹۶ میلادی به ایتالیا و آفریقای شمالی . این سالها زمان نگارش مائده‌های زمینی یا به عبارت دقیق تر سال ماقبل انتشار مائده‌هاست زیرا چنانکه میدانیم این کتاب برجستهٔ ژید در سال ۱۸۹۷ میلادی یعنی هفتاد و دو سال پیش انتشار یافته است .

ژید چنانکه نوشته است در سفر ایتالیا با گابریل دانونت زیو همراه بود . روزی ضمن گردش در یکی از باغهای فلورانس با دو دختر جوان بسیار زیبای امریکائی برخورد می کند که یکی کتاب مارلو و دیگری

رباعیات خیام را میخواند . دو دختر امریکائی به ژید و دانونت زیو
کشمش‌هایی تقدیم می‌کنند که از انگور جزیرهٔ مجاور فراهم شده است .
ژید در این یادداشتها آنچنان عاشقانه بوصف کشمش می‌پردازد که گوئی
خیام بوصف آب انگور پرداخته است !

دومین اشاره به خیام در کتاب مائده‌های زمینی بچشم می‌خورد ،
آنجا که این نویسندهٔ فرانسوی می‌نویسد :

«من آرزوی باغهای موصل را دارم ،
بمن گفته‌اند پراز گل سرخ است .
عمر [خیام] باغهای نیشابور را ستوده است^۲ ... »

در اینجا عبارت ژید لحن غم‌انگیزی بخود می‌گیرد و می‌گوید :

«ما هرگز باغهای نیشابور را نخواهیم دید^۳»

اتفاقاً ژید با آنکه در شرق و غرب سفرهای فراوان کرد باغهای
نیشابور را هرگز ندید .

آندره ژید دو سال پس از انتشار مائده‌های زمینی در مقاله‌ای که به
ادبیات فارسی اختصاص داده است از پذیرفتن خیام بعنوان يك شاعر
صوفی سر باز می‌زند و از همین رو خواندن ترجمهٔ فرانسوی نیکلارا که بقول
او «تحت اللفظی» است توصیه نمی‌کند و در همین مقاله می‌افزاید که ترجمهٔ
جالبی بقلم شارل گروولو بوسیلهٔ بنگاه انتشاراتی کارینگتن منتشر شده
است . اما در واقع آنچه در چاپ گروولو «جالب» بوده مقدمهٔ کمابیش

طولانی آنست که خیام را اندیشمندی مادی معرفی می کند نه ترجمهٔ رباعیات بقلم گرو لوزیرا چه در گزینش رباعی ها و چه در شیوهٔ ترجمهٔ وی جای بحث برای پژوهندگان باقیست .

آندره ژید در همین مقاله ترجمهٔ زیبای فیتزجرالد را بر ترمی شمارد و با این عبارات به ستایش شاعر پارسی زبان و مترجم انگلیسی او می پردازد:

«در متن موجز [فیتزجرالد] هر رباعی مفهوم و وزنی ستایش انگیز بخود می گیرد . خیام که مانند سلیمان نومید و بشیوهٔ غزل غزلها تغنی گر و همچون امثال سلیمان متعادل است از خلال ترجمهٔ فیتزجرالد شاعری ستودنی جلوه می کند»^۴.

اما نه تنها ترجمه بلکه برداشت فیتزجرالد از رباعیاتست که در نظر ژید پسندیده تر آمده است .

در اینجا به نکته مهمی میرسیم که پیوند مستقیم دارد با ارزش اصالت نسخه های خطی منسوب به خیام .

میدانیم که از آغاز این قرن تا کنون یعنی قریب هفتاد سالست که آثار خیام مورد بررسی خاورشناسان قرار گرفته است و صحت نظر ژید در بارهٔ برد صحیح رباعیات یکبار دیگر روشن بینی این ذهن استوار را نشان میدهد زیرا وی اندیشهٔ راستین خیام را از ورای آنهمه ترجمه و تفسیرهای متضاد بخوبی باز شناخته است .

بمحض انتشار ترجمهٔ رباعیات بقلم نیکلا در سال ۱۸۶۷ میلادی در فرانسه، فیتزجرالد که هشت سال پیشتر از آن نخستین بار ترجمه ای به شعر انگلیسی از رباعیات انتشار داده بود بمخالفت با تفسیر صوفیانهٔ رباعیات

پرداخت و در پیشگفتار سومین چاپ ترجمه خود که به سال ۱۸۷۲ میلادی انتشار داد نظر نیکلا را رد کرد و نوشت :

«آقای نیکلا که کتابش نکته‌های بسیاری را بمن یادآوری کرد و نکته‌های تازه‌تری بمن آموخت خیام‌را، چنانکه من شناختم پیرواپی کور نمی‌شناسد بلکه بعکس او را شاعری صوفی میدانند که ساقی و باده را مانند حافظ بصورت رمزی از الوهیت جلوه میدهد . بنا بر این بنظر نیکلا خیام شاعری است صوفی مانند بسیاری دیگر ۵.»

فیتزجرالد چنین ادامه میدهد :

«من هیچ دلیلی نمی‌بینم که در عقیده دوازده سال پیش خود در این باره تغییری روا بشمارم. عقیده‌ای که نخستین بار مردی بمن آموخت که هرچه از ادبیات شرقی میدانم مدیون او هستم . این مرد چندان عمر خیام را می‌ستود که اگر می‌توانست تفسیر آقای نیکلا را هرچه زودتر می‌پذیرفت . اینکه وی نتوانست عقیده آقای نیکلا را بپذیرد از آنروست که دلیل‌هایش بر خود رباعیات تکیه دارد نه بر زندگی شاعر. اما اگر دلیل بیشتری برای رد نظر آقای نیکلا لازم باشد کافیتست به یادداشتهائی در شرح زندگی خیام مراجعه کرد که آقای نیکلا نگاشته است و با تفسیرهای خود او از رباعی تضاد دارد ...»

اما شراب حافظ از هر نوع باشد ، خیام عصا
انگور می‌نوشید آنهم نه برای سرمستی با دوستانش بلکه
بنظر آقای نیکلا برای تهییج خود تا مرزی از اخلاص
که درویشان دیگر از طریق هیاهو و هو کشیدنهای

صوفیانه بدان میرسیدند . با وجود این هر بار که به کلمه شراب در شعر برمی خوریم - و این امر بسیار پیش می آید - آقای نیکلا با چنان دقتی کلمه « خدا » و « الوهیت » را بجای آن در یادداشت های خود می نشانند که خواننده می اندیشد که مترجم فرانسوی خود با صوفیان همگام است و باعینک آنان شعر خیام را می خواند.^۶

مجموعه ای که نیکلا باین ترتیب فراهم آورده است حاوی متن فارسی و ترجمه منثور چهارصد و شصت و چهار رباعی است . اطلاعاتی که نیکلا درباره خیام بدست میدهد فاقد اشاره به منابع مورد مراجعه اوست و توضیحات وی در باره صوفی گری سطحی است و انطباق آنها بر رباعیات بدور از روحیه انتقادی و حتی منطقی است .

ارنست رنان اندیشمند فرانسوی ، خیام را ازورای ترجمه نیکلا چنین می شناسد و می شناساند :

« بظاهر صوفی ، در واقع مردی خوشگذران ، ریاکاری زبردست که سب و دشنام را با سرود صوفیانه و استهزارا با ناباوری درهم آمیخته است .^۷ »

رنان می افزاید :

« اینکه چنین کتابی آزادانه در کشوری مسلمان دردسترس همه باشد جای شگفتی برای ماست زیرا بدون شك هیچیک از ادبیات اروپائی نمی تواند اثری را نشان دهد که در آن نه تنها مذهب رسمی بلکه هر گونه معتقدات

مذهبی و اخلاقی با هزلی ظریف و تلخ مورد انکار
قرار گیرد^۸.

پیداست که داوری رنان بر پایهٔ رباعیاتی قرارداد که همه از آن
خیام نیست و نیز اندیشمند فرانسوی از قدرت بی‌رقیب شعر در تسخیر
دل‌های ایرانیان بی‌اطلاع است.

* *

*

درواقع وضع خیام در میان شاعران ایرانی استثنائی و یکتاست.
وی در طول هزار سال شعرپارسی تنها شاعر است که در شیوهٔ اعتقادی خود
با شاعران دیگر متفاوت بوده است و اندیشه‌های فلسفی او حتی با عقاید
جاری و رایج زمان وی ناسازگاری داشته است^۹.

گزینش رباعی که کوتاهترین اما کاملترین قالبهای شعری فارسی
است برای بیان اندیشه و احساس، روشن‌بینی هنری خیام را نشان می‌دهد.
مگر نه اینکه اندیشه‌ای کوتاه و زودگذر در قالبی فشرده مانند رباعی بهتر
عرضه شدنی است آنهم بشیوه‌ای موجز و مؤثر؟ زیرا رباعی بنابه تعریف
باید بخودی خود معنی کاملی را ارائه دهد و غالباً مصراع چهارم ارزش
و سرنوشت شعر را تعیین می‌کند. هر رباعی خیام حتی در ساختمان بیانی
خود به یک قضیهٔ منطقی^{۱۰} شباهت دارد بی آنکه طراوت و جاذبهٔ شاعرانه
آن کمترین آسیبی دیده باشد.

خیام در زبان فارسی به رباعی بالاترین ارزش ادبی و فلسفی را
بخشیده و خود در این پهنه بی‌رقیب مانده است. از همین روست که
پاره‌هایی از رباعیات او در زبان روزانهٔ فارسی بصورت تکیهٔ کلام در آمده
است:

«خیام اگر زباده مستی خوش باش»

رباعیات خیام بزودی در همه سرزمینهای فارسی زبان انتشار یافت و در همان حال رباعیاتی از نوع دیگر و گاه متضاد با آن در آمیخت. این رباعیات در هم آمیخته بردونوع است:

یا رباعیات است حاکی از زهد و تقوا که دوستان خیام بر آن افزوده‌اند تا بگمان خود از جنبه ضد مذهبی رباعیات دیگر بکاهند یا رباعیات است ندامت‌آمیز که نشان میدهد گوینده به توبه از گناهان خود برخاسته است.

تضادی که رباعیات دخیل در مجموعه اثر شاعرانه خیام بوجود آورد بعدها مورد بهره‌برداری‌های گوناگون قرار گرفت.

برای آنکه یکبار دیگر تفسیر صوفیانه نیکلا را رد کنیم بهتر است به نقل قسمتی از کتاب «اخبار العلماء به اخبار الحکماء» پردازیم. این کتاب در سال ۶۴۶ هجری یعنی بیش از صد سال پس از مرگ خیام تألیف شده و پس از حمله تند به رباعیات درباره خیام می‌نویسد:

«... او را اشعار مشهوریست که خفایای قلب او در زیر پرده‌های آن ظاهر می‌گردد و کدورت باطن او جوهر قدش را تیرگی میدهد»

کتاب دیگری نیز که بیست سال پیش از کتاب نامبرده انتشار یافته اثر نجم‌الدین رازی است که در آن به خیام تاخت آورده و او را گمراه شمرده است. اینگونه تعصب و ورزی‌ها البته با روح کلی قرن ما سازگار نیست که ارزش افراد را در پیوند و خدمتگزاری آفریدگان دیگر میدانند و

بازخواست و بازجوئی مردم را در معتقدات قلبی و در پیوند با آفریننده ناپسند و مخالف آزادی اندیشه می‌شمارد ، چرا که بیشتر این بازخواست‌ها و بازجوئیها به پاسخ‌های ریاکارانه پایان می‌یابد . اما بهر حال حمله تند صوفیان آنهم بفاصله کمی پس از مرگ خیام نشان میدهد که این دسته او را از خود نمی‌شمرده‌اند و رباعیاتش را برای گسترش آئین فکری خود زیانبخش می‌دانسته‌اند بنابراین رباعیات صوفیانه منسوب به خیام از آن اونی می‌تواند باشد .

در اینجا اشاره به این نکته ضروریست که گرچه شعر کهنسال فارسی تا حد زیادی طعم و رنگ صوفیانه پذیرفته است با اینحال نمی‌توان و نباید هر شاعر بزرگ فارسی زبان را صوفی شمرد . تصوف چون مزجی از عبارت پردازی تکراری و تقلیدی سراسر شعر گذشته فارسی را در بر گرفته است اما شناسندگان واقعی شعر فارسی به آسانی يك شاعر صوفی را از غیر صوفی باز می‌شناسند و نمونه گوته و آندره ژید در این باره مثال جالبی است که هر دو، چهره راستین شاعران فارسی زبان را آنهم از خلال آنهمه ترجمه‌ها و تفسیرهای متضاد و گمراه کننده خاورشناسان بی اطلاع، بدرستی باز شناخته‌اند .

با وجود این تنظیم مجموعه‌ای از رباعیات که از نظر اندیشه بهم پیوستگی داشته باشد و بتوان آنرا حاصل ذوق دانشمندی چون خیام شمرد امکان پذیر بود و این روش در کشور فرانسه بوسیله کلودانه و محمد قزوینی بکار گرفته شد .

صادق هدایت نویسنده برجسته روزگار ما و مصنف ارجمند بوف کور نیز که جانی آزرده از پلیدیهای زمانه داشت و میان خود و شاعر بزرگ نیشابوری خویشاوندی روحی میدید همین روش را بکار بست و قدیمی ترین رباعی‌های منسوب به خیام را که برخی از آنها مورد حمله

مخالفتان قرار گرفته است بنیاد کار قرارداد و رباعیاتی را که از نظر سبک و شیوه اندیشه به آنها نزدیک بود در یک شمارگرد آورد و درسی و پنجسال پیش مجموعه‌ای از صد و چهل و سه رباعی با مقدمه‌ای مفصل و دقیق و مستند انتشار داد که در زبان فارسی مهمترین بررسی درباره‌ی خیام بشمار میرود .

صادق هدایت در دیباچه‌ی کتاب «ترانه‌های خیام» که تا حد زیادی نشان‌دهنده‌ی روح بی‌آرام خود وی نیز هست مجموعه‌ی رباعیات را از نظر اندیشه‌درهشت بخش رده بندی می‌کند. بطور کلی اصول اندیشه‌ی خیام را می‌توان بر سه اصل ذیل متکی دانست :

- ۱ - زندگی زودگذر است .
- ۲ - دم را دریابیم .
- ۳ - اندیشه از معماهای حل ناشدنی جهان فارغ گردانیم .

*

* *

آندره ژید ازورای ترجمه‌ی فیتزجرالد با رباعیات خیام آشنا شده است . لحن نوشته‌ی طحان چنانست که گوئی ژید خیام را در دیوان شرقی گوته شناخته است^{۱۲} و این درست نیست. گرچه گوته در دیوان شرقی به تفصیل به بررسی ادبیات فارسی پرداخته است اما در این کتاب کمترین اشاره‌ای نسبت به خیام دیده نمیشود . علت این امر آشکار است زیرا در آغاز تدوین «دیوان شرقی»^{۱۳} (۱۸۱۴م) ترجمه‌ای از رباعیات به زبان آلمانی در دسترس گوته قرار نداشت و برای اولین بار بسال ۱۸۱۸ میلادی (یکسال پیش از انتشار متن کامل دیوان شرقی) بارون فون هامرپورگشتال مترجم حافظ، در کتاب «تاریخ ادبیات فارسی»^{۱۴} بزبان آلمانی ترجمه‌ی بیست و پنج رباعی از خیام را انتشار داد و با آنکه گوته تا سال ۱۸۳۲ زنده بود پیداست این

نمونه‌ها اعتنا و کنجکاوای آن نابغه‌آلمانی را برنینگ‌یخته است .
آندره ژید که حتی درباره نام مترجم آلمانی حافظ حساسیت داشته
و نسبت به این حائثه ادبی همواره بدقت توجه نشان میداده است در
یادداشت‌های خود می‌نویسد :

«برونوفرانک، مترجم حافظ را باهامر دیگری که اندکی
پس از گوته آمده است اشتباه می‌کرد» ۱۵ .

برای ادبیات فارسی جای دریغ است که ازداوری بزرگترین مغز
بیدار آلمان درباره خیام بی بهره مانده است .

*

* *

میدانیم که درحواشی دیوان شرقی گوته نام بیشتر شاعران درجه
اول زبان فارسی به استثنای خیام آمده است. اما اندیشه کنجکاو ژید او را
در جستجوی شناخت شاعران فارسی زبان بسوی منابع دیگر نیز کشانده
است. بنابراین آندره ژید خود خیام را در زبانهای فرانسه و انگلیسی
کشف کرده و ترجمه انگلیسی فیتزجرالد را بر ترجمه فرانسوی رباعیات
ترجیح داده است .

از آن پس خیام و حافظ از میان شاعران فارسی زبان بیش از دیگران
مورد پسند او قرار می‌گیرند و به آنژل می‌نویسد :

«از شما پنهان نمی‌کنم که من عمر [خیام] و حافظ را
ترجیح میدهم» ۱۶ .

این نکته در ژید بصورت وسوسه‌ای دیرپادر می‌آید و هر بار که

فرصتی مناسب دست می‌دهد در آن باره سخن از سر می‌گیرد. وی از نبودن ترجمه‌ای همتای ترجمه فیتزجرالد در زبان فرانسه همواره متأسف بود و در نتیجه بر بیشتر ترجمه‌های رباعیات در زبان فرانسه خرده می‌گرفت و در این رهگذر تا جایی پیش رفت که پنداشت شاید اساساً زبان فرانسه کمتر از زبان انگلیسی می‌تواند همان ایجاز و وضوح رباعیات فارسی را جلوه‌گر سازد.

ژید در نامه‌ای خطاب به «ژان - مارك برنار» شاعر جوانی که در جنگ جهانی نخست در راه حفظ فرانسه جان سپرد می‌نویسد:

«آری، من با توجه ودقت فراوان ترجمه چند رباعی خیام را بقلم شما خواندم و متأسف شدم که در شماره کمتری از رباعی‌های ترجمه شما وضوح پر ارزش متن فارسی دیده می‌شود. همان وضوحی که شاید زبان ما کمتر از زبان انگلیسی آمادگی آنرا دارد^{۱۷} اما به رباعی‌های فیتزجرالد جلوه سخت و مینائی بخشیده است. نمیدانم چه نوع نرمی و مستی شعرهای شما را بیشتر شبیه تصنیف می‌سازد تا برخی از شعرهای موره آ یا خیام^{۱۸}».

از این پس گزینش ژید قطعی است و پسند او به جانب ترجمه فیتزجرالد کشیده می‌شود^{۱۹}.

*

* *

برخی از مباحث در ادبیات تطبیقی همواره تازگی دارد. از جمله این بحث‌ها یکی نیز ترجمه انگلیسی رباعیات خیام بقلم فیتزجرالد است که از جالب‌ترین فصلهای دادوستد ادبی بشمار میرود زیرا علاوه بر آنکه

این ترجمه آزاد در سراسر مناطق انگلیسی زبان مورد پسند خاص و عام واقع شده است، خود ذوق شاعران را درزبانهای گوناگون برانگیخته و در نتیجه ترجمه‌های بسیاری به شعرو به نثر بر مبنای ترجمه فیتزجرالد در زبانهای گوناگون پدید آمده است و مجموع ترجمه‌های خیام بزبانهای گوناگون کتابخانه معتبری را تشکیل میدهد .

اکنون جا دارد به ترجمه فیتزجرالد از نزدیک دقیق شویم و به بینیم ارزش واقعی ترجمه انگلیسی وی با توجه به متن فارسی تا چه اندازه است ؟

ادوارد فیتزجرالد که خود در زبان انگلیسی شاعری پر ارزش بود و با شاعران بزرگ زمان خود از جمله سوین برن و رستی و لاول و تنی سن دوستی و آمیزش داشت و پیش از آشنائی با آثار خیام کمابیش ادبیات فارسی را می‌شناخت چون به خیام رسید سعدی و اراندیشید که : «دفتر از گفته‌های پریشان بشویم و من بعد پریشان نگویم .» پرتو نبوغ خیام چنان شعله‌ای در فیتزجرالد بر افروخت که خود خواهی را در وجود او یکباره سوخت و این شاعر روشن بین غربی مصمم شد از آن پس پیام آور سخنان خیام بزبان خود باشد . بنابراین با مدد گرفتن از اندیشه بلند خیام شور و طعمی به شعر خود بخشید که ستایش همه را بسوی خود کشید . وی برای آنکه خود را در اینکار کاملاً بی طرف و بی شائبه نشان دهد نخستین چاپ ترجمه رباعیات را بی ذکر نام مترجم به چاپ رسانید و بیک تعبیر نام خود را در برابر درخشش نام خیام در سایه قرارداد اما برای آنکه ذهن استدلالی غربیان را خرسند سازد طرحی تازه برای ترجمه خود در افکنده زیر احدس میزد ترجمه تحت اللفظی و بسیار امین رباعیات خیام شاید نتواند در ذهن بیگانگان تأثیر لازم را بیخشد . فیتزجرالد تصمیم گرفت سرگذشت يك روز از زندگی خیام را ازورای رباعیات نشان دهد و جوهر اندیشه خیام

را نیز در همان حال بنمایاند : با این ترتیب ترجمه صدویک رباعی خیام
در آخرین چاپ فیتزجرالد باین نحو تنظیم شده است :
خورشید بر می خیزد و در میخانه گشوده میشود :

خورشید کمند صبح بر بام افکند
کیخسرو روزباده در جام افکند
می خور که منادی سحر گه خیزان
آوازه اشربوا در ایام افکند

خیام چهره‌ای اندیشناک دارد و ضمن باده نوشی اندک اندک در
اندیشه فرو میرود :

آمد سحری ندا ز میخانه ما
کای رند خراباتی دیوانه ما
برخیز که پر کنیم پیمان ز می
زان پیش که پر کنند پیمان ما

از زمان زودگذر و کوتاهی عمر بشر، شکوه دارد و عقل را از حل
مشکل زندگی ناتوان می‌داند :

آنانکه محیط عقل و آداب شدند
در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون
گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

اندک اندک بضد ابتدال زندگی به عصیان بر می خیزد و چاره درد
درمان ناپذیر خود را در مستی و فراموشی می جوید :

چون عمر بسر رسد چه بغداد و چه بلخ
 پیمانہ چو پر شود چه شیرین و چه تلخ
 می نوش که بعد از من و تو ماه بسی
 از سلخ به غره آید از غره به سلخ

اما خیام در برابر جلوه‌های طبیعت نیز بسیار حساس است :

هر صبح که روی لاله شبنم گیرد
 بالای بنفشه در چمن خم گیرد
 انصاف مرا زغنچه خوش می آید
 کاو دامن خویشتن فراهم گیرد

کم کم شب فرا میرسد و ماه نمایان میشود و خیام وصیت ادبی خود
 را تکرار می کند :

مهتاب به نور دامن شب بشکافت
 می نوش دمی خوشتر از این نتوان یافت
 خوش باش و بیندیش که مهتاب بسی
 اندر سر گور یک به یک خواهد تافت

*

* *

فیتزجرالد در آخرین چاپ ترجمهٔ رباعیات که نود و هشت سال
 پیش از این انتشار یافت قالب ظاهری رباعیات را در فارسی به انگلیسی
 حفظ کرد اما چنانکه خود نیز اشاره کرده است ، چند بار حاصل چند
 رباعی خیام را درهم آمیخته و یک چهارپاره به انگلیسی ساخته است .

هفتاد سال پیش يك پژوهنده انگلیسی بنام ادوارد هرون آلن در بررسی ترجمه فیتزجرالد چنین نتیجه گرفت :

چهل و نه چهارپاره ترجمه آزاد چهل و نه رباعی خیام است .

چهل و چهار بند ازدویا چند رباعی خیام نشانه دارد .

دو بند از اشعار فیتزجرالد از ترجمه نیکلا اقتباس شده .

دو بند حاوی اندیشه‌های مشترك رباعی هاست .

دو بند از منطق الطیر الهام گرفته شده است .

دو بند نیز از غزل‌های حافظ تأثیر پذیرفته است و مأخذ سه بند از

شعرهای فیتزجرالد هنوز مشخص نشده است .

اما فیتزجرالد علاوه بر رباعیات خیام، ترجمه «منطق الطیر» عطار

و «سلامان و اسال» جامی را نیز انتشار داده است و البته این دو اثر نیز از

دسترس کنجکاوی دوستاران ترجمه فیتزجرالد و از جمله آندره ژید

نمی‌توانسته است بدور بماند .

آنچه بطور کلی در باره ترجمه فیتزجرالد باید گفت اینست که

جوهر اندیشه و تخیل آن زاده طبع خیام است و تغییر آرایش و جامه تغییری

در ماهیت این اندیشه جهان شکاف و مرز شکن نمیدهد .

پیدا است آندره ژید و هر نویسنده پژوهنده غربی از خلال آثار

فیتزجرالد با اندیشه صوفیان ایران و از جمله عطار نیز کمابیش آشنا می‌شده

است و این خود بحث جداگانه‌ایست .

*

* *

اما خویشاوندی روحی میان خیام و ژید و همچنین شباهت ادبی

میان مائده‌های زمینی و رباعیات امریست که حتی برای ذهن هوشیاران

غربی نیز مسلم است و بی دلیل نیست که یکی از اینان رباعیات را «نیاکان مائدها» شمرده است .

یکی از دوستان ژید (دوپوئه) در سال (۱۲۸۵ هـ / ۱۹۰۶ م) در نامه‌ای به او می نویسد :

«من هرگز از آشفتگی و شیدائی مائدهای زمینی شما سیرنمیشوم . این ضربه‌های سنج بسیار برای من لازمست و از آن رهائی نمی‌توانم یافت .»^{۲۰}

جالب اینجاست که در همین نامه بی‌درنگ پس از این جمله چنین می‌خوانیم :

«من همچنین ترجمه رباعیات خیام را بقلم فیتزجرالد می‌خوانم که بمنزله پایان این آهنگ است و چیز گوارائی است . یکی از این رباعیات را روی زبانم می‌گذارم و مانند آب نبات ذوب میشود . ته‌مانده طعم آن البته جالب نیست اما این بحث را نباید از سر گرفت .»^{۲۰}

در اینمورد بجاست به نقل قولی از استاد ات‌یامبل برداریم که در جلسه رسمی دفاع از پایان‌نامه «آندره ژید و ادبیات فارسی» بعنوان يك گواه زنده گفت :

«هنگامی که پس از جنگ دوم با آندره ژید در مصر بودم روزی با او گفتم که من میان مائدهای زمینی و رباعیات خیام شباهتهائی می‌بینم و حتی بیاد دارم که وقتی مائدهای زمینی را خواندم و بعد با شعر خیام آشنا شدم تا دیر زمانی فقط این دو کتاب را با هم می‌خواندم. ژید

گفت این امر تعجبی ندارد و بسیار طبیعی است زیرا
خودمن مائده‌های زمینی را کمی پس از مطالعۀ رباعیات
نوشته‌ام ۲۱.

حتی در آثار نویسندگان دیگر فرانسوی نیز نکته‌ای همانند به‌چشم
می‌خورد از جمله فرانسیس دو میو ماندرمی نویسد :

«من بنوبۀ خود می‌بینم شوری که در مائده‌های زمینی
است بسیار باشعرا غنائی مسلمانان همسایگی دارد و حافظ
بیش از خیام هیجانانگیز درونی آنرا بیان می‌کند ۲۲.»

این نکته هجده سال پیش در همین تهران نیز تکرار شده است و
ژان کام‌برد راین سابق فرهنگی فرانسه در ایران در خطابه‌ای به یادبود
مرگ ژید ۲۳ در انجمن فرهنگی ایران و فرانسه پس از یادآوری این مطلب
که با آندره ژید در سفر مصر همراه بوده است می‌نویسد :

«من تصویری کنم که اگر آندره ژید از ایران دیدار کرده
بود - و میدانم که او هوس پنهانی اینکار را داشته است -
و اگر به تخت جمشید رفته بود ، برای او آن سر نوشت
امپراتوری ایران و عظمت گذشته را از خیال می‌گذراند
اما از آن فرودمی آمد و دردشت گسترده پهناور پیرامون
آن بهنگام نوروز به گلچینی می‌پرداخت و بی آنکه
خسته شود به زحمات دائمی کشاورزان ایران خیره میشد
که بشیوۀ نیاکان خود آب ازقنات برمی‌کشند و باین
ترتیب ژید در این مناظر زنده مفهوم آینده را بهتر
جستجویی کرد تا در سنگهای مرده .»

کام‌برد سپس می‌افزاید :

«آندره ژید و ایران! هیچکس بهتر از او سزاوار شناختن ایران نبود. او ایران را از صمیم قلب می‌شناخت و بوسیله شاعرانی که تصویر دقیقی از آن بدست داده‌اند آنرا در خیال مجسم می‌کرد. ژید از بستگان نزدیک ارواحی است که آئین کامجویی ظاهری آنان، عمیق‌ترین و روشن‌ترین فلسفه‌ها را در خود پنهان دارد. از بستگان حافظ است که ستایشش می‌کرد زیرا خواننده مدام «دیوان» بود. از بستگان عمر خیام است که می‌بایست «رباعیات» یعنی نیاکان مائده‌هایش را ترجمه کرده باشد، خیامی که گستاخی چالاک و وارستگی متناسب او را ژید دوست دارد» ۱۴.

*

* *

اینک هنگام آنست که انعکاس اندیشه خیام را در آثار آندره ژید بررسی کنیم:

اگر تأثیر «هزارویک‌شب» در کتاب «سفر اوری‌ین» مسلم بنظر میرسد تأثیر شاعران فارسی‌زبان را در کتاب مائده‌های زمینی باید جستجو کرد. در کتاب مائده‌های زمینی تنها يك اشاره به خیام دیده میشود. آنجا که (در کتاب سوم) ژید از باغهای نیشابور سخن بمیان می‌آورد. اما نباید در این حد درنگ کرد. بررسی دقیق نشان خواهد داد که ژید تا اندازه زیادی به خیام، این پیشرو ایرانی اندیشه خویش نزدیک میشود.

در مطالعه کتاب مائده‌های زمینی نخستین نام خاصی که به چشم می‌خورد ناتانائل است. ناتانائل تنها در آخرین صفحات کتاب، ژید را ترك می‌کند. وی همه جا حاضر است. همسفر و محرم رازیست که همه جا گوش فرا میدهد و هر گزلب به سخن نمی‌گشاید. نویسنده کتاب

خصوصی‌ترین رازهای خود را با وی در میان می‌گذارد. ناتانائل از ژید جدائی ناپذیر است اما در آثار خیام و نیز حافظ ناتانائل نام دیگری دارد و ساقی^{۲۵} نامیده میشود.

ساقی در شعرهای خیام و حافظ يك همدم باده‌گساریست که جنس او مشخص نیست اما غالباً نامش با باده همراه است.

با آنکه کلمه ساقی بشکل عربی در آمده است تحریفی است از يك کلمه ایرانی که کز نفون آنرا بشکل یونانی «ساکاس» نقل کرده است^{۲۶}. در رباعیات خیام زن پس از شراب، و در مقام دوم قرار می‌گیرد و عشق جسمانی جای اندکی دارد. وظیفه ساقی معمولاً باده پیمائی است و جز این وظیفه‌ای باو نسبت داده نشده است. وحتى همجنس بازی که بیشتر شاعران ایرانی بآن متهم و مدافع آن قلمداد شده‌اند با بررسی‌های دقیق‌تر، غالباً تبلور است از حس ستایش زیبایی و نه ارضای غریزه جنسی. از جمله می‌توان به حکایت چهارم از روضه پنجم بهارستان جامی توجه کرد که امیری عاشق غلامی میشود و چون سرانجام بر او دست می‌یابد تنها انگشت بر رخساره اش می‌نهد و جان می‌سپارد. این حکایت توجه من ترلان را بسیار بخود کشیده است^{۲۷}.

در رباعیات خیام شراب و باده غالباً بی‌یادزن ذکر میشود و پیداست که باده خیام درمانی است برای بیماریهای اندیشه.

هنگامی که ژید در کارگاه نوشابه‌سازی، خیام وار فریاد بر می‌آورد، با اینگونه مستی‌آشنائی‌ها دارد:

«ای کاش که من در این تالار بسیار تاریک در فرو بندم و بنوشم و ندانم که در کجا هستم. کاش بنوشم از آنچه چیزی که - برای رهائی روانم - به جسمم رؤیای همه‌جاهاى دیگری را که در آرزویش هستم ببخشد...»^{۲۸}

در چشم‌خیام کو تاهی عمر ارزش تخمین ناپذیری به هر لحظه زندگی می‌بخشد. زندگی وامیست کوتاه مدت که بما داده میشود و تجدیدپذیر نیست بنابراین باید خوب از آن بهره‌برداری کرد. درس بزرگی که ژید از مطالعه خیام می‌آموزد اینست که هر لحظه از زندگی را دارای ارزش مطلق میدانند و در برابر اشیاء و حوادث و انسانها در هر وضعی خود را کاملاً «آماده» نشان میدهد.

ژید مانند خیام به گذشته و آینده هر دو بی‌اعتناست و میخواهد لحظه گذران را دریابد.

سنجش‌هایی که از این پس می‌آید نشان خواهد داد چگونه ژید شیوه اخلاقی خیام را درباره «آمادگی» پسندیده و بکار بسته است. این نکته در خور یاد آور است که در اینجا تأثیرپذیری ژید از خیام مورد بررسی است نه تقلید او از سراینده رباعیات. یعنی ذهن مبتکر و تازه‌جوی ژید نخواسته است در حصار تقلید از قالب رباعی محصور بماند و قرینه‌ای برای آن در زبان فرانسه بیافریند اما جوهر اندیشه و احساس جهان پیمای خیام نمی‌توانسته است در ذهن مستعد ژید بی‌تأثیر باشد. وانگهی ژید تحت تأثیر ترجمه‌هایی قرار گرفته است که نه در جوهر اندیشه اما در نحوه بیان بهر حال با متن اصلی فارسی اختلافاتی داشته‌اند و همین نکته گهگاه موجب دوری‌هایی در عبارات ژید نسبت به متن فارسی شده است. و نیز گذشته از تأثیر خیام در نمونه‌هایی که آورده میشود گاه تأثیر حافظ نیز هویدا است زیرا ژید به حافظ نیز نظر داشته و از این هر دو سرچشمه تشنگی فرو نشانده است و ما میدانیم حافظ خود از تأثیر شدید خیام بر کنار نبوده است. شاید کسانی بپرسند چرا رباعیات منسوب را نیز ما به حساب خیام گذاشته‌ایم. اینان باید توجه داشته باشند که در این کتاب پیوند آندره ژید با ادبیات فارسی بررسی میشود یعنی آنچه وی از ادبیات فارسی

برداشت کرده است و رباعیات منسوب نیز بهر حال بزبان فارسی است و میراث ادبیات فارسی بشمار میرود نه ادبیات دیگر. شاید کسانی حتی در وجود خیام نیز شك کنند. در اینجا پاسخ صادق هدایت (چاپ چهارم ترانه‌های خیام ص ۶۴) همچنان معتبر است زیرا بهر حال شاعری فارسی زبان وجود داشته است که گفته :

خیام اگر زباده مستی خوش باش

و دست کم صد رباعی بهمین مضمون و با همین ظرافت بیان در دست داریم که با معیارهای سبک‌شناسی ساخته و پرداخته يك اندیشه و ذهن بشمار می‌آیند و همه آنها بزبان فارسی و در اوج زیبایی هنری و از نظر قدرت تأثیر بی‌نظیر هستند بنابراین شاعری فارسی زبان وجود داشته است که گهگاه با نام خیام رباعی می‌آفریده است. آنچه برای ما مهم است بررسی ارزش هنری و فکری این آثار است نه وقت تباه کردن در جستجوی نام و نام خانوادگی گوینده آنها با منابع آشفته‌ای که از گذشته‌ای بسیار دور برای ما بجا مانده است. شك نیست که در این مسائل نیز باید دقیق بود اما نه تا آنجا که هدف اصلی در کشمکش اختلاف منابع، فراموش شود.

اشاره :

۱ - بیشتر رباعی‌هایی که آورده میشود از کتاب «ترانه‌های خیام» صادق هدایت نقل شده است.

۲ - عبارات ژید از چاپ دوم «مآئده‌های زمینی» ترجمه نگارنده رونویس شده است مگر جمله‌هایی که از کتابهای دیگر ژید نقل شده باشد.

خیام :

از نامده و رفته دگر یاد مکن
حالی خوش باش زانکه مقصود اینست

*

ازدی که گذشت هر چه گوئی خوش
نیست

خوش باش وزدی مگو که امروز خوشست

*

این يك نفس عزیز را خوش میدار
کز حاصل عمر ما همین يك نفس است

*

شادی بطلب که حاصل عمر دمی است

...

احوال جهان و اصل این عمر که هست
خوابی و خیالی و فریبی و دمی است

*

می خور که بسی بزیر گل خواهی خفت
بی مونس و بی رفیق و بی همدم و جفت
ز نهار بکس مگو تو این راز نهفت
هر غنچه که پژمرد نخواهد بشکفت

خوش باش که در نشیمن کون و فساد
و ابسته يك دمیم و آنهم هیچ است

امروز ترا دسترس فردا نیست

و اندیشه فردات بجز سودا نیست

ضایع مکن این دم اردلت بیدارست

کاین باقی عمر را بقا پیدا نیست

ژید :

... تو در نیافته ای که یگانه دارائی
زندگی است . کوتاه ترین لحظه
زندگی تو انا تراز مرگ است و مرگ
را نفی می کند^{۲۹} .

ناتانائل ، هرگز در طلب آن مباش
که آبهای گذشته را دوباره بنوشی^{۳۰} .

ناتانائل ، با تو از لحظه ها

سخن خواهم گفت . آیا دریافته ای که
حضور آنها دارای چه نیروئی است؟

هر اندیشه ای از مرگ ، نه چندان
پایدار ، ارزشی کافی به کوچکترین

لحظه زندگی تو نداده است . آیایی
نبرده ای که هر لحظه ، این جلوه دوست

داشتنی را نمی یافت اگر به اصطلاح
از قمر بسیار تیره مرگ جدا نشده

بود^{۳۱} ؟

ای بهار ، گیاهانی که جز سالی
نمی پایند گلهای ظریفشان بهم فشرده تر
است . آدمی جز يك بهار در زندگی
ندارد و یاد گاریك خوشی نوید دوباره
خوشبختی نیست^{۳۲} .

... تو در گذشته و در آینده زندگی

می کنی و هیچ چیز را بطور غریزی و
فوری در نمی یابی . میرتیل ، ما جز

در «آن» زندگی چیزی نیستیم . همه
گذشته در آن می میرد پیش از آنکه

چیزی از آینده پدید آید . لحظه ها!
تو میدانی میرتیل ، حضور لحظه ها

دارای چه قدرتی است ! زیرا هر دم
زندگی ما ذاتاً جانشین ناپذیر است .

کاری بکن که گاهی بتوانی وجود
خود را بتمامی در یک لحظه جایگزین
سازی .

میرتیل ، اگر می خواستی یا اگر
می دانستی ، می توانستی در این لحظه
بی زن و فرزند ، در برابر خدا بروی
زمین تنها باشی ، اما تو بیاد آنان
هستی و انگار از بیم از دست دادن آنها ،
همه گذشته ها و عشقها و اضطرابهای
زمین را با خود به همراه میبری ۳۳ .

باید مرد ! وجه اهمیت دارد که
در کجا (همینکه آدمی دیگر زنده
نیست چه اهمیت دارد که کجا هست
و کجا نیست) ۳۴ .

مستی جز یافتن جانشین برای
خوشبختی نیست ۳۵ .

*

بر این درخت پرندگان میخواندند...
ولی امشب آنها را چه میشود ؟ مگر
هیچ نمیدانند که از پس شب ، با عددادی
زاده خواهد شد ؟ آیا از همیشه خفتن
بیم دارند ؟ ... آه ! شادی آنکه
با ممداد تابستانی آنها را از خواب
برانگیزد آنچنانکه خود خواب را
تنها چندان بیاد آورند که شب بعد ،
از مردن کمتر بترسند ۳۶ .

ای صحرای ریگ ، من ترا با
عشقی شدید دوست داشته ام . آه !
ایکاش کمترین ذره غبارت ، به تنهایی

چون عمر بسر رسد ، چه بغداد و چه بلخ
پیمانۀ چوپر شود ، چه شیرین و چه تلخ

*

چون باید مرد و آرزوها همه هشت
چه مور خورد به گور و چه گرگ بدشت

خیام اگر زباده مستی خوش باش

تا دست به اتفاق بر هم نزنیم
پایی ز نشاط بر سر غم نزنیم
خیزیم و دمی ز نیم پیش از دم صبح
کاین صبح بسی دمد که ما دم نزنیم

هر ذره که بر روی زمینی بوده است
خورشید رخی زهره جبینی بوده است

راز همه عالم را باز گو کند. ای غبار،
تو کدام زندگی را بیاد داری؟ و از
کدام عشقی پریشیده و پاشیده شده‌ای؟
غبار خواستار ستایش است.

*

ای روح من، بر ریکها چه دیده‌ای؟
استخوانهای سپید شده، صدفهای تهی^{۳۷}.

*

آری بی شك! جوانی من تیره و تار بود
من از آن پشیمانم^{۳۸}.
آه! جوانی- انسان تنها یکبار مالک
آنست و باقی عمر، آنرا بیاد می آورد^{۳۹}.
آدمی جز در اندیشه خواب نیست. آه!
خواب! آه! اگر جهش هوس تازه‌ای
ما را از خواب بسوی زندگی دوباره
بر نمی‌انگیزد^{۴۰}.

آه ... اگر ممکن بود که زمان به
سر چشمه خود باز گردد یا گذشته
باز آید! ^{۴۱}

آیا این سرزمین دلپذیر را که از
آن می‌گذری برای آن خوار می‌شماری
وازلذات فریبنده‌اش می‌پرهیزی که
بزودی آنرا از تو باز خواهند ستاند؟^{۴۲}

گرد از رخ آستین به آزرم فشان
کان هم رخ خوب نازنینی بوده‌ست

*

... هر ذره ز خاک کیمبادی و جمی است

*

این کوزه چو من عاشق زاری بوده‌ست
در بند سر زلف نگاری بوده‌ست
این دسته که بر گردن اومی بینی
دستی است که بر گردن یاری بوده‌ست

*

چندین سر و ساق نازنین و کف دست
از مهر که پیوست و به کین که شکست؟

*

ز نهار قدم بخاک آهسته نهی
کان مردمک چشم نگاری بوده‌ست

*

افسوس که نامه جوانی طی شد
وان تازه بهار زندگانی دی شد
حالی که ورا نام جوانی گفتند
معلوم نشد که او کی آمد کی شد!

*

آن مرغ طرب که نام او بود شباب
افسوس ندانم که کی آمد کی شد

*

... خیزیم و دمی ز نیم پیش از دم صبح
کاین صبح بسی دمد که ما دم نزنیم

*

ایکاش که جای آرمیدن بودی
یا این ره دور را رسیدن بودی
یا از پس صدهزار سال از دل خاک
چون سبزه امید بردمیدن بودی

*

هر چه عبور تو تند تر است باید نگاه
تو آژمند تر باشد و گریز تو هر چه
شتابزده تر است در آغوش کشیدن تو
باید ناگهانی تر باشد! ۴۱

*

بدان که زیباترین گل هر چه زودتر
نیز پژمرده خواهد شد. زود بر فراز
عطر آن خم شو ۴۱.
این حسرت «کارهای ناکرده»
است که ذهنم را برمی آشوبد. حسرت
کارهایی که در دوران جوانی می توانستم
کرد و بایستی می کردم و اصول اخلاقی
شما مرا از آن باز داشته است ۴۲.
من این پشیمانی را دارم که جوانی
خود را تیره ساختم و گمان را بر
واقع برتر شمرده ام و از زندگی رو
گردانده ام. ای که خواهی آمد.
زیرک تر باش: دم را دریاب ۴۳.

*

اینجا به می و جام بهشتی می ساز
کانجا که بهشت است رسی یا نرسی
*
بسیار چو تورو ند و بسیار آیند
بر بای نصیب خویش کت بر بایند

*

در سایه گل نشین که بسیار این گل
از خاک بر آمده است و در خاک شده
*
افسوس که بی فایده فرسوده شدیم
و ز داس سپهر سرنگون سوده شدیم
درد او ندامت که تا چشم زدیم
نا بوده بکام خویش نا بوده شدیم
*
دریاب دمی را که طرب می گذرد

*

* *

آندره ژید در حالی بدرود زندگی گفت که یکسره از آسمان گسیخته
بود. این گسیختگی گرچه در «مائده های زمینی» محسوس نیست اما در
«مائده های تازه» روشن تر بچشم می خورد. شباهتی که میان يك رباعی
منسوب به خیام و تعبیری از ژید دیده میشود سخت چشمگیر است:

خیام :

صانع به جهان کهنه همچون ظرفیست
 آبیست بمعنی و بظاهر بر فیست
 بازیچه کفر و دین به طفلان بسپار
 بگذر ز مقامی که خداهم حرفیست ۴۴

ژید :

خدا ظرفی بی شکل است با
 جدارهائی بی اندازه کش دار که هر چه
 را هر کس خوشش بیاید در خود جا
 میدهد اما جز آنچه هر یک از ما در
 آن می نهیم چیزی در بر ندارد ۴۵ .

« کوزه گردهر » خیام در « سکه سازان » نیز ظاهر میشود :

جامیست که عقل آفرین میزندش
 صد بوسه زمهر بر جبین میزندش
 وین کوزه گر دهر چنین جام لطیف
 میسازد و باز بر زمین میزندش

من در این شعر تشبیه کهن (و
 همواره تازه) کوزه گردهر را از سر
 میگیرم که هر موجودی را بشکل
 سبویی درمی آورد برای در بر گرفتن
 محتوای نامعلومی . و من در یک شور
 شاعرانه خودم را به آن سبو تشبیه
 می کنم ۴۶ .

* *

*

آشنائی با خیام برای ژید اگر بمنزله نوعی مکاشفه نبود دست کم
 نوعی تأیید ضمنی برای اندیشه های نویسنده غربی بشمار میرفت. « گستاخی
 چابکانه و وارستگی متعادل » خیام نمونه خوبی برای ژید می توانست
 بشمار رود زیرا زندگی خیام ، همچنانکه بعدها زندگی ژید نیز در این
 جهت سپری شد ، در میان عطش دانستن و هوس شدید بر خورداری کامل
 از لحظه های زودگذری که زندگی نام دارد تقسیم شده بود و خیام می کوشید
 که از شادبهای گذران بهره برگیرد : از عشق ، شراب ، موسیقی ، تماشای
 گلها ، جلوه مهتاب بر ایوان ، کشتزار سرسبز و نسیم سحری . با اینهمه ،

درد درمان ناپذیر دانستن و وسوسه شناختن تا واپسین دم زندگی وجود
 اورا می‌گذاخت و آخرین سخنی که استاد ژان دوله از ژید برای ما نقل
 می‌کند همین روحیه را در او نیز نشان می‌دهد زیرا ژید گفته بود :

«همواره میان آنچه منطقی و معقول است
 و آنچه نیست نبردی وجود دارد»^{۴۷} ،

با اینهمه، میان خیام دانشمند و خیام شاعر باید فرق گذاشت. خیام
 شاعر جرأت داشت آنچه را که خیام دانشمند بر اثر تعصب و کهنه پرستی
 معاصران خود پنهان میدارد بزبان شعر بیان کند. در اینمورد شاعر خود
 را به طبیعت لحظه‌ها می‌سپرد و آنچه را از امور محسوس درمی‌یافت
 می‌گفت و مطمئن بود که سخنش را مردمی ظریف طبع می‌شنوند و
 می‌پسندند. اما داستان شعر دوستی ایرانیان نیز خود جالب است. زیرا
 خوشبختانه بیان هر اندیشه گستاخانه و هراسناکی را مجاز می‌شمارد تنها
 به این شرط که رنگ شاعرانه بر خود بپذیرد. ایرانی ذاتاً و عمیقاً نسبت
 به شعر حساسیت دارد و در وجود هر ایرانی صاحبذوق، يك نقاد ناآگاه و
 هوشیار برای گزینش یارد خوب و بد در کار است. و از همین رو برجسته‌ترین
 شاعران مرز شکن را پدید آورده است تا صدای عاطفه و احساس این قوم
 بی‌آزار را بگوش دورترین ساکنان کره زمین برسانند.

بنابراین خیام واقعی را باید در رباعیاتش جستجو کرد بی‌آنکه
 اهمیت علمی او در دوره خود وی فراموش شود. خیام در نظر معاصرانش
 از نظر فلسفی دنباله روی فیلسوفان یونان بشمار میرفت. برخی از صوفیان
 اورا مردی آزاد اندیش و گریخته از بردگی‌های فکری می‌دانستند و این
 نکته امروزه کاملاً مسلم است اما دسته‌ای دیگر رباعیات او را همچنانکه
 فیتزجرالد بروشنی بیان کرده است چه در مسجد و چه در میخانه درخور

خواندن و بگوش گرفتن می‌پنداشتند .

برای بهتر نمایاندن این خصوصیت متناقض بخشی از شعر فارسی بجاست در این مورد نظر من ترلان ذکر شود . این نویسنده بزرگ که اکنون عضو فرهنگستان فرانسه است در دوران جوانی تأثیر ادبیات فارسی را بشدت پذیرفته و با آنکه ظاهر آثارش که بیشتر رمان و نمایشنامه است در انواع ادبی کهن شعر فارسی سابقه ندارد با اینحال از حوزه نفوذ و تأثیر شدید شاعران بزرگ فارسی زبان بر کنار نمانده است و این معنی با بررسی دقیق آثارش بخوبی روشن میشود. گذشته از این هانری دو من ترلان در کتاب «بادبزن آهنین» به تفصیل درباره ادبیات فارسی و شاعران بزرگ گذشته سخن رانده است و اکنون نمونه‌ای از آن :

داما این شاعران کامجو غالباً مردان منزهی هستند و نه تنها به‌زیرکی بلکه با هنرمندی امور آسمانی را با امور بشری در آثار خود درمی‌آمیزند .

... من اکنون جامعه‌ای را در خیال می‌گذرانم که در آن همواره ایهام حکومت می‌کند . فلان کلمه می‌تواند در ذهن شنونده ، يك عیاش مطلق یا يك مذهبی بزرگ را مجسم کند چنانکه در مورد خیام و حافظ و سعدی چنین است و البته یکی از زیبایی‌های ادبی زبان از تنوع مفاهیم يك جمله برمی‌خیزد . هنوز در باره بسیاری از اشعار فارسی این بحث در میانست که آیا معشوق شاعر خداست یا موجود بشری، مذکر است یا مؤنث اما مباحثه‌کنندگان از این نکته غافلند که شرط اصلی آثار بزرگ هنری اینست که تفسیرهای گوناگون بر خود بپذیرد ۴۸ .

من ترلان در کتابی دیگر در همین باره می‌نویسد :

« نیکلا در مقدمه ترجمه بسیار متوسط خود از «چندغزل حافظ» ، می نویسد که خواننده شرقی برحسب آمادگی روحی خود در لحظه خواندن ، این غزلها را صوفیانه یا شهوی تعبیر می کند و باین ترتیب در یک صفحه هم زهر می بیند و هم پادزهر.»

ومن ترلان می افزاید :

« گوئی هر صفحه از آثار یک نویسنده نباید مانند همه امور طبیعت مفهوم دو گانه یا چند گانه داشته باشد. بنا بر این خواننده در یک صفحه نه زهر و پادزهر بلکه جلوه های گوناگون یک حقیقت را می تواند یافت ۴۹.»

جا دارد نظر یک نقاد دیگر فرانسوی نیز در این مورد ذکر شود. مارسل مارنا دو سال پیش درباره کتاب تازه چاپ «سروناز» بزبان فرانسه نوشته است :

« باید پذیرفت که ادبیات فارسی بیش از هر ادبیات دیگر در میان اثر مبتذل و ممتاز نوسان دارد. در این ادبیات نظیر ادبیات هند امور شهوی با اندیشه تسخیر معنوی پیوستگی دارد. ادبیات فارسی وظیفه خود میدانند که لااقل از راه خیال و تصور، جذبه های زود گذر زندگی را دوام بخشند ۵۰.»

یادداشتها

- ۱ - ترانه‌های هدایت ، برگزیده صادق هدایت ، رباعی ۱۰۴ .
- ۲ - مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ترجمه دکتر حسن هنرمندی، صفحه ۱۱۷ (کتاب سوم) .
- ۳ - همان کتاب ، همان صفحه .
- ۴ - آ . ژ : دهمین نامه به آنژل (فصل افزوده‌ها در همین کتاب دیده شود) .
- ۵ و ۶ - «شراب والوهیت در آثارشاعران فارسی‌زبان» بقلم آ - ل - م . نیکلا ، چاپ مارس ۱۸۹۷ م صفحات ۶ تا ۹ .
- ۷ و ۸ - «روزنامه آسیائی» ، ژوئیه - اوت ۱۸۶۸ م صفحات ۵۶ و ۵۷ . عبارت «کشوری مسلمان (Un pays musulman)» را مجتبی‌مینوی در پانزده گفتار (ص ۳۲۴) ترجمه کرده است « يك کشور محکوم بمذهب اسلام» که البته متن عبارت رنان چنین نیست .
- ۹ - میرزاده عشقی شاعر وطن‌پرست و شهید این دوره در برخی از منظومه‌های خود، خویش را شاعری پیر و اصول‌مادی‌گری و هوادار فلسفه داروین معرفی می‌کند.
- ۱۰ - عبارتی از پل‌والری (به نقل از ژید) بذهن میرسد که می‌نویسد :

«عروض نوعی جبر (ریاضی) است یعنی علم
دگرگونیهای يك بحر بر حسب برخی ارزشهایی که
به‌علائم ترکیب‌کننده آن می‌دهیم. شعر معادله‌ایست که وقتی
حل آن يك تساوی بود درست است یعنی يك قرینه»
«صفحات برگزیده ژید» بقلم پیر لافی، پاریس،
هاشت ، ۱۹۵۴ م ، ص ۶۲

- ۱۱ - هدایت ، ترانه‌های خیام ، ص ۲۷
- ۱۲ - «گوته بسوی شاعران فیلسوفی مانند عمرالخیام . حافظ وسعدی جلب شده بود و آندره ژید با شاعران اخیر از راه دیوان شرقی آشنا شده است.» رمون طحان ، «آندره ژید و شرق» ، پاریس ، ۱۹۶۳ م ص ۲۱۳
- ۱۳ - «گوته که از سال ۱۸۱۴ م طرح دیوان را در اندیشه داشت ، در

سال ۱۸۱۶ و ۱۸۱۷ قطعاتی برگزیده از آنرا به مجله‌های گوناگون سپرد و چاپ مجموعه در سال ۱۸۱۹ پایان رسید، ترجمه دیوان شرقی به فرانسه بقلم ه. لیشتن برگر، چاپ پاریس ۱۹۴۹، ص ۳۶.

نکته جالب اینکه عنوان عربی دیوان با اصل آن در زبان آلمانی اختلاف دارد زیرا در اصل آلمانی «دیوان غربی-شرقی» نام گرفته است و عنوان عربی آن بوسیله گوته «الديوان الشرقي للمؤلف الغربي» برگزیده شده است.

۱۴ - بزبان آلمانی، صفحات ۸۰ تا ۸۳.

۱۵ - آندره ژید، یادداشت‌های روزانه، چاپ پله‌یاد، جلد اول،

ص ۱۰۵۹

۱۶ - ژید: نامه به آنزل (افزوده‌ها دیده شود)

۱۷ - بیست و دو سال بعد آرتورگی در مقدمه کمایش مفصل خود بر

ترجمه منظوم رباعیات به فرانسه عقیده‌ای کاملاً برخلاف ژید ابراز می‌کند و

می‌نویسد:

« سرانجام این نکته را بیفزائیم که روح ایرانی دوست دارد در شعر خود آرایشهای گوناگون صنایع بدیعی از جمله جناس، مراعات نظیر، قرینه سازی ماهرانه را ببیند که کار مترجم را بسیار دشوار می‌کند زیرا غالباً معنی یا دست کم نمک شعر و تمامی منظومه به آن بستگی دارد. خوشبختانه زبان فارسی يك زبان آریائی است که زبان فرانسه با آن نزدیکی‌های بسیار دارد بنوعی که ممکن است میان واژه‌ها و ترکیب‌های کلامی آنها معادل‌هایی یافت که زیاد از هم دور نباشند. اما با اینهمه، برای اینکه از اثری مانند رباعیات، متنی به فرانسه داده شود که نه تفسیر عالمانه و بی‌روح باشد و نه اقتباس منحرف از متن، قالبی در عین حال درست و باهیجان، هر چند تحت اللفظی، تلاش دشواری را می‌طلبد و خواننده به سختی می‌تواند تصور آنرا در اندیشه بگذراند. امیدواریم کوشش حاضر بتواند طعم اثر خیام را به خواننده بچشاند و بشناساند و نسبت به مترجم احساس گذشت برانگیزد.»

- ۱۸ - نامه به ژان - مارك برنار، مجموعه آثار ژید ، چاپ گالی‌مار
پاریس جلد هفتم ص ۸۲ - ۵۸۱
- ۱۹ - بانوالیزابت هر بار (مادر کاترین وهمسر دوم ژید) ضمن گفتگوئی
در طی جلسات ده روزه کنگره ژید (شهریور ۱۳۴۳) این خاطره را از ژید برای
نگارنده نقل می کرد که در آغاز آشنائی این دو، ژید ترجمه انگلیسی خیام را بقلم
فیتزجرالد بوی هدیه کرده بود و نیز ژید در کتابخانه خود يك تابلو مینیاتور ایرانی
بقطع بزرگ آویخته بود . (این تابلو به احتمال زیاد کار استاد علی سمیرانی
بوده است) .
- ۲۰ - مجموعه پانزده جلدی آثار ژید محفوظ در کتابخانه ادبی ژاک دوسه،
پاریس ، جلد هشتم ، ص ۳۵۸
- ۲۱ - در جلسه دفاع از پایان نامه آندره ژید و ادبیات فارسی، در دانشگاه
سربن پاریس بعد از ظهر شنبه هفتم بهمن ماه ۱۳۴۶ .
- ۲۷ - «پیرامون مائده های زمینی» بقلم ایوون داوه ، چاپ پاریس ۱۹۴۷ م
ص ۱۶۱ .
- ۲۳ - سخنرانی در دوازدهم آوریل ۱۹۵۱ (۲۳ فروردین ۱۳۳۰) .
- ۲۴ - ژان کام برد . «بیاد بود آندره ژید» متن فرانسه ، چاپ تهران ،
ص ۲۸ تا ۳۰ .
- ۲۵ - تحت تأثیر ترجمه فیتزجرالد ، يك نویسنده انگلیسی نام مستعار
ساقی (ساکي) را برای خود برگزیده است .
- ۲۶ - دیباچه ترجمه رباعیات خیام بقلم آرتور گی ، چاپ پاریس ص ۲۷
- ۲۷ - «بادبزن آهنین» بقلم هانری دومن ترلان ، ص ۲۷
- ۲۸ - «مائده های زمینی» ترجمه نگارنده ، چاپ دوم ، ص ۱۸۵
- ۲۹ - همان کتاب . همان چاپ ، ص ۸۸
- ۳۰ - همان ... ص ۹۸
- ۳۱ - همان، ص ۱۰۴
- ۳۲ - ص ۱۱۰ يك سطر بعد در همین صفحه ژید از فلورانس یاد می کند
یعنی همانجا که دختر آمریکائی را سرگرم خواندن رباعیات نشان میدهد .
- ۳۳ - ص ۱۳۶
- ۳۴ - ص ۱۷۱
- ۳۵ - ص ۱۸۵

۳۶ - ص ۲۲ - ۲۲۱

۳۷ - ص ۲۳۰

۳۸ - ص ۲۳۷ پیش از این جمله شعر نزاری قهستانی به اشتباه به سعدی نسبت داده شده است . بهر حال نقل آن شعر و نگارش این جمله (گر چه بطور ناآگاه) بایکدیگر در ذهن نویسنده مائده ها پیوند پنهانی و سرچشمه مشترک فارسی داشته است .

۳۹ - ص ۲۳۸

۴۰ - ص ۲۴۲

۴۱ - ص ۲۶۷

۴۲ - ص ۳۲۷

۴۳ - ص ۳۲۸

۴۴ - ص ۷۷ دبستان مذاهب ، چاپ هند ، سال ۱۲۹۳ ه و ترانه های خیام هدایت ص ۴۳ چاپ چهارم .

۴۵ - مائده ها ص ۳۰۲

۴۶ - سکه سازان ، ترجمه نگارنده ، چاپ اول ص ۲۷۹

۴۷ - هانری دومن ترلان : بادبزن آهنین ص ۲۵

۴۸ - من ترلان : « بررسی ها » ، چاپ پله یاد پاریس ص ۱۲۰۵

۴۹ - هفته نامه ادبی « له لتر فرانسز » مدیر آراگون ، شماره ۱۱۸۹ ،

۲۸ ژوئن تا ۴ ژوئیه ۱۹۶۷ ص ۸

*

**

برای آنکه نشان داده شود دوستان ادبی ژید در سراسر جهان، بیشتر، از دوستاران خیام بوده اند اشاره ای به ادموند گس (گوس) نویسنده انگلیسی لازم است . وی که سالهای دراز با ژید هم نشینی و مکاتبه داشت عضو «انجمن عمر خیام» در انگلستان بود و در مهمانی سالانه انجمن در تاریخ ۲۵ مارس ۱۸۹۷ م (سال انتشار مائده ها در فرانسه) در دستوران فراسکاتی در لندن بمزاح گفت :

« اعلیحضرت پادشاه ایران به اعضای محترم
«انجمن عمر خیام» که در پایتخت اعلیحضرت ملکه
انگلستان و امپراطریس هندوستان منعقد است سلام

میرساند و مراحم ملو کانه و عواطف شاهانه خود را
نسبت به اعضاء محترم اظهار داشته در ضمن خاطر نشان
ایشان می فرماید که مقبره هریک از شعراء مملکت مرا
خواسته باشید مرمت و سفید کاری کنید حاضر و به اختیار
شماست ولی مخارج آن باید از کیسه خود اعضاء محترم
انجمن باشد. « (بنقل قزوینی در حواشی چهارمقاله)

گویا یکی از اعضاء انجمن پیش از آن به حضور ناصرالدین شاه رفته بود
تا تعمیر گور خيام را درخواست کند . شاه متعجب شده و گفته بود :

« آیا براستی شما در انگلستان بنام عمر خيام
کلوی تاسیس کرده اید؟ آخرین مرد هزار سالست که
مرده است . ما عده زیادی شعرای بزرگتر و بهتر از
خيام در ایران داشته ایم ، وحتى خود من»

ودیکر چیزی نگفت .

مجتبی مینوی - یازده گفتار . چاپ ۱۳۴۶ ، ص ۳۳۲

بخش دوم

آندره ژید در جستجوی

«ساغری که به حافظ مستی می بخشید»^۱

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست^۲
حافظ
خوشبخت آنکه بر روی زمین به چیزی
دل نبندد و شوق جاویدی را در میان
دگرگونی‌های ثابت جهان بگردش
در آورد^۳.

آندره ژید

در میان تأثیرات گوناگونی که ژید از نویسندگان بزرگ پذیرفته است تأثیر گوته چه در زندگی و چه در آثار وی بسیار اهمیت دارد. خویشاوندیهای بسیار روحی ژید را به گوته پیوند میداد. ژید در مکتب گوته آموخت که آمیخته‌ای از شعر فارسی و فرانسه پدید آورد و این همان کاریست که در این ایام آراگن با الهام دوگانه از گوته و ژید، و تأثیرپذیری از ادبیات کهنسال فارسی انجام میدهد و اثر مفصل شاعرانه او بنام دیوانه‌الزا نمودار روشن این تأثیر است. اما سخن را به ژید بازگردانیم:

در فاصله بین بیست تا سی سالگی ژید، آثار این نویسنده هشیار و کنجکاو بمنزله مصبی جلوه می کند که دو رودخانه عظیم شعر فارسی و فرانسه در آن بهم می پیوندند. همه مضامینی که بوسیله شاعران بزرگ فارسی زبان در شعرشان جلوه گر شده است بازتابی در آثار شاعرانه ژید در این فاصله ده ساله دارد. آندره ژید در خلال آثار کوتاه حافظ را شعری کام طلب و آزمند زندگی می شناخت. مگر نه این بود که گوته خود در آثار حافظ سرچشمه تازه ای از الهام جسته بود؟ اما مطالعه دیوان شرقی گوته برای ژید بمنزله فرمان حاکمی بود بسوی ادبیات فارسی بنابراین وی برای بهتر شناختن ولدت بردن از شعر فارسی تنها به آثار گوته بس نکرد بلکه خود به بررسی ترجمه های گوناگون از شاعران فارسی زبان در زبان های آلمانی و فرانسه و انگلیسی پرداخت.

* *

*

نخستین درسی که ژید از حافظ می آموزد اینست که خوشبختی در دسترس همگانست و می توان آنرا همه جا با خود برد. ژید در این باره می نویسد:

«من همواره خوشبختی خود را از راه همگانی ساختن امور بدست آورده ام به نحوی که آنچه را در تملک من بود مانند ساغری که به حافظ مستی می بخشد انتقال پذیر ساخته ام.»

این عبارات در «یادداشت های روزانه» ژید در میان نوشته های بیست تا سی سالگی او قرار گرفته است و می توان حدس زد که پیش از انتشار «مائده های زمینی» به نگارش در آمده باشد.

نخستین «کتاب» از کتابهای هشت گانه «مائده‌های زمینی» با نقل
مصراع‌ی از حافظ آغاز میشود که در آن گفتگواز بخت است :

بخت خواب آلود ما بیدار خواهد شد مگر ...^۴

پیدا است که ژید خود را با حافظ همسان می‌پندارد و همچون حافظ
در جستجوی خوشبختی روانه میشود .

مائده‌های زمینی مانند دیوان شرقی گوته در خطوط اصلی خود
بمنزله دنباله شعر فارسی بشمار میرود و یک دلیل عدم شهرت این کتاب در
آغاز انتشار آن بود که هنوز ذهن و ذوق غربیان با ابداعات اصیل فارسی
و شرقی آشنائی آگاهانه نداشت .

« تا بچه اندازه این کتاب با ذوق روز مغایر بود
نکته‌ایست که عدم شهرت کامل آن نشان میدهد »^۵

حافظ برای ژید جوان نمونه هنرمند کاملی بود که می‌توانست
سرمشق قرار گیرد . ژید نیز مانند حافظ می‌خواست به اوج و ارستگی
برسد و میل داشت مائده‌های زمینی مانند دیوان عزیز حافظ رساله «وارستگی»
بشمار آید :

« برخی‌ها نمی‌توانند یا نمی‌خواهند جز تجلیل
هوس و غرایز جنسی در [مائده‌های زمینی] چیز دیگری
به بینند . بنظر من این امر، اندکی از کوته بینی است.
من هر گاه این کتاب را دوباره بازمی‌کنم بیشتر ستایش
«وارستگی» در آن می‌بینم »^۶

ژید آرزو مند بود که بتواند «در خود فراموشی ، کاملترین و پر
تمناترین و نامحدودترین پروانه خوشبختی را »^۷ باز یابد .

آندره ژید از همان نخستین مطالعه دیوان شرقی گوته سالها در باره حافظ و بقول گوته «این مرد فوق العاده» می اندیشید و چون از آغاز جوانی با زبان آلمانی آشنائی داشت بخواندن ترجمه هامر پرداخت یعنی همان ترجمه ای که حافظ را به گوته شناساند اما در این رهگذر پا فراتر نهاد و به بررسی ترجمه های بعدی نیز پرداخت چنانکه در نامه ای به یک مخاطب پنداری، «آنزل»، می نویسد :

« در باره حافظ اگر نمی توانید ترجمه بسیار کمیاب روزنتسواینگ را فراهم کنید ترجمه هامر را بخوانید . همین ترجمه است که به سال ۱۸۱۲ شرق را به گوته بزرگ شناساند . در «سالنامه» وی به بینید با چه ستایشی از آن سخن می گوید ^۸ .»

ژید کاملاً حق داشته است ترجمه هامر را کافی نشمارد زیرا ترجمه روزنتسواینگ که در سه جلد دروین پایتخت اتریش (۱۸۵۶ تا ۱۸۶۴ م) انتشار یافت ترجمه منظوم است بشیوه غزل فارسی همراه با متن فارسی . در همین «نامه» ژید برای آنزل یک غزل بلند حافظ را از ترجمه آلمانی هامر ترجمه می کند و نسبت به شعر فارسی اشتیاق خاصی نشان میدهد و روحیه کام طلبی را در این شعر بسیار می ستاید و می نویسد :

«دلم می خواست از «کامجوئی» با شما سخن بگویم . کلمه «کامجوئی» در زبان ما چنان معنی زشتی پیدا کرده است که شما جرأت نمی کنید آنرا بکار ببرید . باید در این مورد دو باره ارزیابی کرد . توجه داشته باشید که کلریج شاعر انگلیسی ضمن بحث درباره میلتنون کامجوئی را یکی از سه فضیلت شاعر می داند . کامجوئی ، دوست گرامی ، بطور ساده عبارت از اینست که موجود

حاضر ولحظه حاضر را هدف و غایت بشمار آوریم نه
وسیله . این همان نکته‌ایست که من در شعر فارسی
می‌پسندم و بخصوص همین نکته است که من در این شعر
بسیار می‌پسندم^۹ .»

ژید از شعر فارسی متوجه ادبیات فارسی بطور کلی میشود و اندیشه
خود را با تشبیه بدیعی که از هزار و یکشب به وام گرفته است می‌آراید و
می‌نویسد :

«زیرا ادبیات فارسی تقریباً بتمامی به چشم من
شبه آن کاخ زرینی جلوه می‌کند که در قصه یکی از سه
صعلوک وصف شده است^{۱۰} ...»

در اینجا ژید با نام برخی از شاهکارهای ادبیات فارسی ایهامی
بوجود می‌آورد و می‌گوید :

«... که چهل در آن کاخ زرین ، اولی رو به
باغی پراز میوه (کنایه از بوستان) ، دومی رو به یک
گلزار (کنایه از گلستان سعدی) سومی رو به قفسی از
پرندگان (کنایه از منطق الطیر عطار) و چهارمی رو به
گوهرهای انباشته (کنایه از خمسه یا پنج گنج نظامی)
گشوده میشود . اما در چهلم که ورود بدان ممنوع است ،
اتاقی است بسیار تیره که هوای آن از نوعی عطر بسیار
لطیف و نافذ آکنده است و شما را سرمست و بیخود
می‌سازد^{۱۱} .»

در این اتاق ژید چه می‌بیند ؟

«اسب سیاهی که حالتی غریب و زیبا دارد اما
همینکه سوارش می‌شوید بال می‌گسترده . بالهایی که

در آغاز متوجه آن نشده بودید» - اسب با شما می‌جهد
 و شما را تا بلندترین نقطه آسمانی ناشناخته می‌برد و
 آنگاه ناگهان سرازیر می‌گردد و شما را از زمین فرو-
 می‌اندازد و سپس با نوک یکی از بالهایش يك چشم شما
 را می‌ترکاند چنانکه گوئی می‌خواهد آن خیرگی، که
 این سفر پرشتاب در پهنه آسمان در شما بر جامی گذارد،
 بهتر اثر بگذارد^{۱۲} .

قصه اسب سیاه بالدار که از یکسو با «په‌گاز» اسب اساطیری
 یونانیان و از سوی دیگر با «براق» شباهت دارد و ژید آنرا برای تجسم
 جنبه عرفانی ادبیات فارسی بکار برده است ریشه‌ای شرقی در ادبیات
 پیش از اسلام دارد و بنظر میرسد که با معجزه اسب سیاه در آئین زرتشت
 پیوند داشته باشد .

اینک آن قصه از زبان بهرام پژدو:

که گشتاسب را آن شه دادگر
 که بودی ورا نام اسب سیاه
 ابر پشت او گردن افراستی
 که با باد پهلو زدی هر زمان
 تو گفتی عروسبست اندر خرام
 که غران شود پیش رویش هژبر
 تو گفتی برو نیست خود دست و پای
 نشستی همیشه بر اسب سیاه
 به پیروزی از رزم باز آمدی
 که خورشید رخشان همی دیمه داد
 ابی دست و پا دید اسب سیاه
 بمانده به یکجای قایم شده
 بترسید مه مرد و شد بیقرار
 نمودش بدو حال اسب سیاه

زراوی چنین است ما را خبر
 ز اسبان یکی بود در پایگاه
 که او را گرانمایه‌تر داشتی
 به میدان به کردار کوه روان
 تن پیلوارش به زرین ستام
 بر افراخته گردنی همچو بیر
 که تاختن چون بجستی ز جای
 چو رفتی سوی رزم گشتاسب شاه
 چو بر پشت او رزم ساز آمدی
 قضا را یکی روز در بامداد
 چومه مرد کردش بر اسبان نگاه
 بر آخر بماندست و بی سم شده
 شده در شکم دست و پا هر چهار
 بیامد دوان تا بر تخت شاه

دژم گشت شاه جهان زین سبب
حکیمان خود را یکایک بخواند
که تا چاره اسب جویند باز
همی گفت کاینست کار عجب
همانکه بنزدیک خود بر نشاند
بدانند تا آن چگونهست باز^{۱۳}

حکیمان طبق معمول روایات شرقی از چاره اینکار درمی مانند و
شبانگاه درزندان خبر بوسیله حاجب به زرتشت میرسد :

چو بشنید زرتشت گفتار اوی
که من چون بیایم ازین تیره جای
چو زینجا روی بامدادان پگاه
بیامد دوان حاجب نامدار
که زرتشت ازین گونه گوید همی
همانکه به حاجب بفرمود شاه
بیامد دوان حاجب و مزده داد
زندان سوی آب شد زرتشت
بدو گفت گشتاسب شه را بگوی
برون آورم اسب را دست و پای
یکایک بگو این سخن نزد شاه
بگفت آنچه بشنید با شهریار
دل شاه ازین غم بشوید همی
که او را بیاور بدین بارگاه
که شاه جهان بند بر تو گشاد
بشستش سروگردن و پای و پشت^{۱۴}

زرتشت چون از زندان به دربار راه یافت شرط بست که اگر چهار
درخواست وی پذیرفته گردد چهار دست و پای اسب سیاه نیز بیرون آید .
گشتاسب وعده داد که درخواستهای چهارگانه زرتشت را بپذیرد. نخستین
سخن زرتشت این بود :

که من بی شک و شبهه پیغمبرم
اگر راست باشد دلت با زبان
وگر با زبان دل مخالف بود
شهنشاه پذیرفت و اقرار داد
بدین حجت از تو قناعت کنم
فرستاده ایزد داورم
بر آید مراد تو در یک زمان
همه رنج ما جمله ضایع شود
که هرگز نییچم سر از دین و داد
بفرمانت بر کار و طاعت کنم^{۱۵}

زرتشت به نیایش آغاز کرد و سپس :

چو يك چند نالید ایزد پرست
برون آمد آن اسب را دست راست
بیامد بمالید بر اسب دست
چنان هم که گشت اسب از وی بخواست^{۱۶}

درخواست دوم زرتشت آن بود که اسفندیار متعهد شود که
همواره :

کمر بندد از بهر دین خدای نیاردش فرمان دین زیر پای^{۱۷}

درخواستهای دیگر زرتشت بهمین شیوه مبتنی بر دفاع و ترویج از
از دین نو بنیاد او بود و چون پذیرفته شد دعای وی برای تندرستی اسب
سیاه مقبول افتاد و بدینوسیله آئین زرتشت آئین رسمی کشور شد و منکران
زرتشت مغلوب شدند .

اما آندره ژید همین تمثیل را بار دیگر در قصه «پرومته‌سست زنجیر»
بنحوی دیگر بکار می‌گیرد و می‌نویسد :

سرگذشت عقاب

«پرنده‌ای که از دور بسیار تنومند جلوه می‌کند و
از نزدیک بهیچوجه چنین نیست لحظه‌ای آسمان خیابان
پر درخت را تیره می‌کند و همچون گردبادی بسوی کافه
فرود می‌آید، شیشه کافه را می‌شکند و بال برهم می‌کوبد
و به ضربت يك بال خود چشم کو کلس را می‌ترکاند و با
جیر جیر ملایم اما پر هیمنه خود را به پهلوی راست
پرومته می‌کوبد^{۱۸}» .

پرومته بی‌درنگ جلیقه خود را باز و تکه‌ای از جگر خود را به پرنده
تسلیم می‌کند .

ژید بعنوان نتیجه این داستان از زبان پرومته می‌گوید :

«من انسان را دوست ندارم، آنچه او را می‌بلعد
دوست دارم».^{۱۹}

زیرا عاقلانه تر است که :

«عقابی را که از انسان تغذیه می‌کند ترجیح دهیم».^{۲۰}

البته در این تمثیل عقاب کنایه از آگاهی است که دشمن آرامش
آدمی خواهد شد.

اما ژید اگر عقاب پرومته را دوست میدارد در عوض اسب سیاه
تصوف را به پس میراند :

«همین اسب سیاهست که تفسیر کنندگان عمر
[خیام] و حافظ آنرا «روح عرفانی شاعران فارسی»
می‌نامند. زیرا اثبات می‌کنند که چنین روحی وجود
دارد».^{۲۱}

مگر نه اینکه ژید این نکته گوتته را درباره شعر فارسی خوانده بود:

«برای شاعر شرقی هیچ خرجی برنمیدارد که
ما را از زمین بسوی آسمان بالا ببرد تا دو باره ما را
بشتاب بزمین بازگرداند».^{۲۲}

اما ژید مصمم شد برای همیشه آئینی را که در نظرش «برکناری
عقل را می‌طلبد»^{۲۳} به پس براند بنابراین می‌نویسد :

«من که این گردش هوایی و بخصوص نیمه کوری
پس از آنرا کم می‌پسندم وزیر کتر از سومین «صعلوک»

هستم ، در ممنوع شده را نمی گشایم و ترجیح میدهم
بازهم در بوستانها و باغها وقفها درنگ کنم . من در
این جاها چنان لذت شهوت آلود شدیدی می یابم که
همان برای فرو نشانیدن عطش هوسها و فرو خواباندن
اندیشه ام بس است ۲۴ .»

آندره ژید پیش از این نیز در مائده های زمینی ، بی درنگ پس از
«سرود دلایل زیبای وجود خداوند» که در آن به لحنی نیمه عارفانه و
نیمه طنز آلود سخن می گوید این عبارت را نوشته است :

«البته غالباً خوشم آمده است که يك آئین وحتى
يك شیوه رسا و منظم فکری اعمالم را برای خودم درست
جلوه دهد اما گاه آنرا پناهگاهی دانسته ام برای
کامجوئی خود ۲۵ .»

بار دیگر به کلمه «کامجوئی» که ژید تعریف آنرا به شیوه خود داده
بود برمی خوریم .
بنابراین ژید از پذیرفتن تفسیر مفسران خیام و حافظ درباره «روح
عرفانی» شعر آنان سر ، باز میزند و پژوهشهای پنجاه ساله اخیر کاملاً حق
را باو میدهد .

*

* *

هرگاه سخن از دادوستد ادبی میان ایران و کشورهای غربی پیش
آید بی درنگ بحث از خاورشناسان و ترجمه های آثار فارسی بزبانهای
بیگانه نیز به پیش کشیده میشود . خاصه اکنون هنگامی است که بصراحت
گفته شود مرکز ارزیابی و پژوهش درباره زبان و ادبیات فارسی باید تهران

باشد نه رم و پاریس و لندن و هر جای دیگر ...

روزگاری بود که بعلت کمبود نسخه‌های خطی معتبر و اسناد ادبی دقیق و چاپهای انتقادی تقریباً همه شاعران فارسی‌زبان و از آن جمله خیام و حافظ را صوفی می‌شناختند. در بخش نخست درباره سیمای ادبی خیام، تا آنجا که مقدور بود اثبات شد که گوینده هنرمند رباعیات که مورد انتقاد شدید صوفیان نیز قرار گرفته است ممکن نیست صوفی بوده باشد. اینک سخن از حافظ بمیان می‌آید اما گفتگو و نتیجه‌گیری درباره حافظ بعلت گسترش فضای تخیل و احساس این نواز شگرا عصاب و روانها دشوارتر می‌نماید. با اینهمه بررسی دقیق دیوان حافظ با توجه به اوضاع تاریخی و فکری زمان وی بهتر از تفسیر دیگران چهره معنوی او را می‌نمایاند زیرا در بررسی دیوان، یعنی شاهکاری که «به لفظ اندک و معنی بسیار» دقیق‌ترین حالات عاطفی و دغدغه‌های فکری انسان را بیان و تفسیر می‌کند بخوبی می‌بینیم که حافظ بسوی همه آئین‌های فکری زمان خود شتافته اما سرانجام به انزوای درونی و تنهایی و بیخبری پناه برده است:

«در میخانه ام بگشا که هیچ از خانقه نگشود»^{۲۶}

حافظ در راه پیمائی فکری خود به قله‌ای از اندیشه‌های بلند میرسد که نمی‌تواند تعبیرها و تفسیرهای صوفیان و روحانی نمایان ریاکار را بپذیرد و شاید در هیچ دیوان شعر فارسی اینهمه مبارزه با ریاکاریهای مذهبی و اجتماعی محسوس نباشد و بهمین دلیل در هر جامعه‌ای که تنها یکتن ریاکار وجود داشته باشد شعرهای ضد ریاکاری حافظ وزن و قدرت و اعتبار خاص خود را همواره حفظ خواهد کرد.

حافظ هنرمندیست کامجو که از اوج اندیشه‌های خود به اختلافات فکری و مسلکی معاصران با پوزخند می‌نگرد. وی در این رهگذر تا مرز رندی پیش میرود و کلمه رند را با مفاهیم چندگانه آن (زیرک، دیرباور،

خوش گذران ، بد نام ، هرزه ، رازدان) برازنده خود می شمارد و فریاد بر میدارد :

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند^{۲۷}

در همین جاست که آندره ژید با او همسفر میشود و می نویسد :

« چون ملحدی در میان ملحدان ، همواره عقاید
دور افتاده ، آخرین حد انحراف افکار و اختلاف نظرها
مرا بسوی خود کشیده است^{۲۸} . »

ژید از جایی آغاز می کند که نقطه پایان راه پیمائی حافظ است اما پس از این عبارات، بی درنگ به جمله ای بر می خوریم که سر آغاز فلسفه معروف ژید بعنوان « کار بی دلیل » است و ژید را به ملامتیان و قلندران نزدیک می کند :

« کار کردن بی قضاوت اینکه کار خوبیست یا بد .
دوست داشتن بی واهمه نیکی یا بدی آن^{۲۹} . »

هسته اصلی اینگونه اندیشه ها را به آسانی در حافظ می توان باز شناخت زیرا حافظ نیز در دورانی از عمر به این شیوه فکری نزدیک شده است :

گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن
شیخ صنعان خر قهر هنر خانه خمار داشت^{۳۰}
نظیر اینگونه تأملات ملامتی و ارحافظ را به گفتن چنین سخنانی
بر می انگیزد :

از ننگ چه پرسی که مرا نام ز ننگست
وز نام چه گوئی که مرا ننگ ز نامست^{۳۱}

درجائی دیگر از نوشته‌های ژید به این عبارت برمی‌خوریم :

«من هرگز جز آن نیستم که می‌پندارم هستم و آن
«من» همواره در تغییر است^{۳۲} .»

و میدانیم که شناخت «من» و مبارزه با آن بنیادکار و برنامه اصلی
صوفیانست و از همین رو در تذکرةالاولیاء عطار به این عبارت مشابه
برمی‌خوریم که از زبان یوسف بن حسین رازی نقل شده است :

«عزیزترین چیزی در دنیا اخلاص است که هر
چند جهد کنم تا ریا از دل خویش بیرون کنم به لونی
دیگر از دل من برود^{۳۳} .»

روشن‌ترین تعریف درباره ملامتیان اینست که :

«ملامتی کسی است که اعمال نیک خود را پنهان
و اعمال زشت خود را برای جلب ملامت دیگران آشکار
می‌کند و بی‌اعتنائی به قضاوت این و آن در ذات اوست.»

پیداست نسبت دادن کارهای نکرده بخویش نیز از این شمار بیرون
نیست و در سر آغاز مائده‌ها به اینگونه اندیشه‌ها برمی‌خوریم آنجا که ژید
می‌نویسد :

«من خود را بی‌هیچ ریا و شرمی در این کتاب
نمایانده‌ام و اگر گاهی در آن از سرزمین‌هائی سخن

می گویم که هر گز ندیده‌ام و از عطرهائی که هر گز
 نبوئیده‌ام و از کارهائی که هر گز نکرده‌ام - یا از تو ،
 ناتانائل من ، که هنوزت ندیده‌ام - سخن می گویم
 هیچ از سر ریاکاری نیست ۳۴ .»

و باز با همین نحوه اندیشه است که می نویسد :

« آنجا که نتوانی گفت : «چه بهتر از این» ،
 بگو : « هر چه بادا باد» . وعده‌های بزرگ
 نیکبختی در این گفته نهفته است ۳۵ .»

این گفته ژید در جوهر اصلی اندیشه همانندی دارد با آن شعر عمیق
 حافظ که گفت :

در خلاف آمد ایام طلب کام که من
 کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم ۳۶

ژید که در جوانی از حوزه نفوذ اندیشه حافظ بیرون نمی‌رود نه تنها
 به ملامتیان بلکه به قلندران نیز نزدیک میشود و میدانیم که قلندران دسته‌ای
 بودند که از میان ملامتیان برخاستند اما در مبارزه با ریاکاریهای اجتماعی
 از ملامتیان تند و ترو بی باک تر بودند . قلندران در جامعه‌ای که فضیلت را
 تنها پرداختن به ظواهر جامه و صورت می‌پنداشت حتی به تراشیدن موی
 ابرو و صورت می‌پرداختند و در چشم ظاهر بینان البته این گناهی نبخشودنی
 بود نه آنچه از بیداد بر سر مردمان ستم دیده می‌گرفت .

اما قلندر و همسفر او رند در باباطاهر عریان با این چهره هویدا

میشود :

مو آن رندم که نومم بی قلندر
 نه خان دیرم نه مان دیرم نه لنگر
 چو روز آید بگردم گرد کویت
 چو شو آیه بخشتان وانهم سر^{۳۷}

قلندر یا رند در دیوان خواجۀ شیراز کسی است که مانند منالک در
 مائده‌های زمینی «در روی زمین به چیزی دل نبندد»^{۳۸} و مانند وی :

«از خانه و خانواده و هر آنجا که بشر آسایشی
 می‌جوید ، از مهربانی‌های پایدار و وفاداریهای عاشقانه
 و دلبستگی به اندیشه‌ها و هر آنچه عدالت را بد نام
 سازد .»^{۳۹} بیزار است .

تأملات قلندرانه و ذوق ماجرا طلبی در ژید به نگارش «کوریدون»
 سرانجام می‌یابد .

برای آنکه این گفتار رنگ قضاوت يك جانبه يك پژوهنده ایرانی
 را بخود نپذیرد و پشتوانه‌ای از تأمل و قضاوت غربیان نیز داشته باشد به نقل
 گفتاری از استاد ژان دوله عضو فرهنگستان فرانسه ، استاد برجسته
 دانشکده پزشکی پاریس ، متخصص مشهور بیماریهای اعصاب و نویسنده
 نامدار فرانسوی می‌پردازیم که در کتاب «جوانی آندره ژید» می‌نویسد :

«قبول و حتی طلب ماجرا ، توجه بسوی يك
 زندگی گستاخانه که از تحقیر و نفرت دیگران برخوردار
 باشد ، هسته همه این مضامین مهم آثار ژید ، در نامه‌ای
 که وی در بیست و شش سالگی برای مادرش نوشته است
 دیده میشود»^{۴۰} .

در همین کتاب در جلد دوم صفحه (۶۰۶) می‌خوانیم :

«اگر ژید آئین فلسفی منالک را برای رسیدن به زندگی سعادت آمیز آوارگی و خانه بدوشی با شیوه‌ای شخصی و خاص خود در نمی‌آمیخت، روش خانه بدوشی او چیزی تازه‌تر از شیوه «کلبی» باستانی نداشت^{۴۱}».

اما بنظر میرسد که ژید نه تنها در آثار خود بلکه در زندگی شخصی نیز شیوه ملامتی را سرمشق خویش قرار داده است، و در اینجا از گفتار دوتن از برجستگان پهنه بار آور ادبیات فرانسه مثال می‌آوریم: نخست از استاد ات‌یامبل استاد ادبیات تطبیقی در دانشگاه پاریس که با ژید انس و الفت دیرینه داشته و در سالهای پس از جنگ دوم با وی در کشور مصر همسفر بوده است. استاد ات‌یامبل در شماره مخصوص مجله جدید فرانسوی N.R.F. که هجده سال پیش بمناسبت مرگ ژید انتشار یافت در مقاله‌ای بعنوان «با ژید در مصر» می‌نویسد:

«بسیاری از مردم در باره فشرده دستی ژید غرولند می‌کنند. اما از سخاوت او - درجائی که ارزش داشته باشد - کمتر چیزی میدانند. مردی که نمی‌تواند يك شیشه شامپانی تعارف کند و آنرا به رخ دیگران نکشد آنجا که ضرورت اقتضا می‌کند صد هزار فرانک در راه نجات يك نویسنده اهدا می‌کند. بنظر من این روش بسیار به شیوه اخلاقی وژیدی نزدیک است.^{۴۲}»

ظاهراً اشاره استاد ات‌یامبل به چاپ نخستین مجموعه شعر فرانسیس ژام شاعر هم‌نسل آندره ژید است که به هزینه ژید بچاپ رسید. لویی مارتن شوفیه نویسنده هفتاد و سه ساله فرانسوی که در دوره اشغال فرانسه بوسیله سربازان آلمان، مانند بیشتر نویسندگان وطن پرست

فرانسوی تلخی اسارت و زندان و تبعید را چشیده است دو سال پیش در مقاله‌ای که در روزنامه «فیگاروی ادبی» انتشار داده است در باره ژید می‌نویسد :

«من در وجود ژید، نویسنده‌ای را دوست داشتم که دوستی دقیق و سخاوتمند و پاکدل بود و شخصیت واقعی وجود خود را در پس يك موجود چند گانه پنهان می‌کرد. آنانکه از او بیزار بودند در وجود او دوگانگی، حساسگری، فریب و تیره دلی میدیدند. وانگهی ژید همه تلاش خود را بکار می‌بست تا آنان در این خطا بمانند و با خدعه و حتی شیطنت می‌کوشید بهمان اندازه که دیگران با سوءنیت و پیشداوری با او روبرو میشوند او نیز مورد نفرت آنان قرار گیرد. ژید در برابر کسانی که دوزخ را به او نشان میدادند چهره شیطانی بخود می‌گرفت»^{۴۳}.

اینک دوباره به گفتگوی حافظ و ژید بازگردیم. چهره‌ای که ژید از حافظ می‌شناسد چهره يك صوفی نیست و اگر حافظ در دورانی از زندگی و سیر معنوی خود با این آئین نزدیکی نشان داده باشد از نظر ژید نشانه یکنوع جستجو ست نه بیشتر.

ژید یعنی نویسنده‌ای که در شعر فارسی «نوعی کامجوئی» می‌جوید که برای «خواباندن اندیشه» اش بس است یکی از غزل‌های حافظ را که خاصه رنگ تند اندیشه خیام بر آن پاشیده شده است ترجمه می‌کند : این‌گزینش نمایاننده برداشت ژید از شعر و اندیشه حافظ است یعنی ژید آن سیمای حافظ را می‌پسندد که تعلیمات شدید نخستین مذهبی او را از بهره‌یابی و کامجوئی از زندگی بدور نگاه نمیدارد.

ژید می نویسد :

« بجای آنکه من نیز بنوبه خود با شما از آن
 [دیوان حافظ] سخن بگویم بگذارید یکی از غزل‌های
 کوتاه^{۴۴} وی را برای شما بنویسم. اینهم تمامی غزل :

ساقی بیا که شد قدح لاله پر ز می
 طامات تا بچندو خرافات تا بکی
 بگذر ز کبر و ناز که دیده‌ست روزگار
 چین قبای قیصر و طرف کلاه کی
 هشیار شو که مرغ چمن مست گشت هان
 بیدار شو که خواب عدم در پی است هی
 خوش نازکانه می چمی ای شاخ نوبهار
 کاشفگی مبادت از آشوب باددی
 بر مهر چرخ و شیوه او اعتماد نیست
 ای وای بر کسی که شد ایمن زمکر وی
 فردا شراب کوثر و حور از برای ماست
 و امروز نیز ساقی مهروی و جام می
 حشمت مبین و سلطنت گل که بسپرد
 فراش باد هر ورقش را بزیر پی
 باد صبا ز عهد صبی یاد میدهد
 جان داروئی که غم ببرد دردهای صبی
 زان می که داد حسن و لطافت به ارغوان
 بیرون فکند لطف مزاج از رخسار به خوی
 مسند به باغ بر که بخدمت چو بندگان
 استاده است سرو و کمر بسته است نی
 حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید
 تا حد مصر و چین و به اطراف روم وری^{۴۵}

ژید پس از ترجمه این غزل می نویسد :

«مسلماً بسیار مضحك است ترجمه‌ای را ترجمه
کردن اما وقتی شما آلمانی نمیدانید و یا من فارسی
نمیدانم ۴۶» [چه باید کرد؟]

اما ترجمه غزل حافظ بوسیله ژید علاوه بر ستایش عمیق وی نسبت به نابغه شیراز انگیزه‌ای دیگر نیز داشته است و آن، تشویق ایرانی‌شناسان غربی به ترجمه حافظ بزبان فرانسه بوده است زیرا بسال ۱۸۹۹ میلادی یعنی هفتاد سال پیش که ژید غزل حافظ را ترجمه می‌کرد در زبان فرانسه جز ترجمه چند غزل وجود نداشت و افسوس که اکنون نیز این نسبت از ترجمه ثلث غزلها بزبان فرانسه تجاوز نکرده است و این شاهکار ذوق و اندیشه بشری از دسترس شناخت مستقیم جویندگان و مشتاقان فرانسوی بدور مانده است و البته گروهی مرکب از چند ایرانی‌شناس فرانسوی و چند شاعر فرانسه‌دان ایرانی خواهد توانست این اثر را چنانکه درخور آنست به فرانسویان بشناساند و ارزش شعر کم نظیر کهنسال فارسی را بهتر بنمایاند. اما تنها این بار نیست که ژید از ندانستن زبان فارسی بطور ضمنی اظهار دل‌تنگی می‌کند و می‌نویسد :

«بر من بیخشائید که جرئت می‌کنم از ادبیاتی که
با وجود همه عشقم نسبت به آن ، آنرا کم می‌شناسم
چنین سخن بگویم . من این ادبیات را کم می‌شناسم
اما آنرا بسیار دوست میدارم ، و کاش این نکته عذرخواه
من باشد . وانگهی من برای کسی می‌نویسم که آنرا
باز هم کمتر از من می‌شناسد ۴۷» .

ژید در دیباچه کتاب «بی‌اخلاق» که پنج سال پس از مائده‌های زمینی انتشار داده است، در خیال ، دانستن زبان فارسی را از میان زبانهای دیگر بخود نسبت میدهد و از زبان میشل قهرمان اول داستان که جز خود ژید

کسی دیگر نیست می نویسد :

«من زبانهای لاتین و یونانی را خوب می دانستم
و با آن سرعت زبان عبری و سانسکریت و بالاخره
«فارسی» و عربی را آموختم^{۴۸} .»

پیداست که در این رهگذر همواره گوته ژید را بسوی حافظ و
زبان فارسی کشانده است . ژید در طی يك سخنرانی که بسال ۱۹۰۰
میلادی در انجمن «استه تیک آزاد» در بروکسل ایراد کرده است به «تأثیر
نیرومند» حافظ در گوته اشاره می کند . وی در این سخنرانی می گوید :

«بنظر میرسد که زندگی نامۀ گوته سرگذشت
تأثیرپذیریهای او باشد [...] در پایان زندگی نیز تأثیر
شرقی از خلال دیوان حافظ که هامر به تازگی ترجمه
کرده بود در گوته محسوس است. تأثیری چنان نیرومند
که گوته در سنی بیش از هفتاد ، فارسی می آموزد و
خود نیز دیوانی می نگارد^{۴۹} .»

*

* *

به حافظ باز گردیم : غزل برگزیده حافظ بوسیله ژید نمایانده
خوبیست برای نشان دادن شیوه برداشت حافظ از زندگی و آنچه بدان
پیوند دارد . حافظ در این غزل مائده های زمینی را می ستاید و اندیشه
خود را درباره زندگی و مرگ بروشنی بیان می کند : شاعری مذهبی ،
آزرده از آن مباحث ساقی را می طلبد . بهار ، طبیعت ، زندگی زودگذر
او را بر آن میدارند که سهم خود را از خوبیهای هستی هر چه زودتر
برگیرد و هر لحظه آماده بر خورداری از لذتها باشد و «بر مهر چرخ و شیوه
اوا اعتماد» نکند . اما مضامین اصلی غزل حافظ در کتاب مائده های زمینی

همه جا پراکنده است و البته ژید آنچه را از جای دیگر بوام می‌گیرد
بشیوه خود می‌پیراید و می‌آراید .

*

* *

یکی از اندیشه‌های مشترکی که در دیوان حافظ و مائده‌های زمینی
هر دو محسوس است اندیشه گناهست که تا دیر زمانی ذهن حافظ را
برمی‌آشفته اما غزلهای دیوان نشان میدهد که حافظ چگونه توانسته
است دو موجود آشتی‌ناپذیر «مذهبی» و «کام‌طلب» را با هم آشتی دهد .
به این ابیات حافظ توجه کنیم :

سهو و خطای بنده گرش اعتبار هست
معنی عفو و رحمت پروردگار چیست ؟

*

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ
تو در طریق ادب باش و گو گناه منست

*

قدم درین مدار از جنازه حافظ
که گرچه غرق گناهست میرود به بهشت

*

نصیب ماست بهشت ای خدا شناس برو
که مستحق کرامت گناهکارانند

*

عفو خدا بیشتر از جرم ماست
نکته سر بسته چه گوئی ؟ خموش

هر چند غرق بحر گناهم ز شش جهت
تا آشنای عشق شدم ز اهل رحمت

*

از دل تنگ گنهکار بر آرم آهی
کاتش اندر گنه آدم و حوا فکنم

*

بهشت اگر چه نه جای گناهکارانست
بیار باده که مستظهرم به همت او

در یک رباعی منسوب به خیام نیز به اینگونه اندیشه‌ها بر می‌خوریم:

ناکرده گناه در جهان کیست بگو
آنکس که گنه نکرد چون زیست بگو؟

و ژید چنانکه گوئی می‌خواهد از گفته‌های حافظ و خیام نتیجه‌گیری

کند می‌گوید:

«من از گناه نکردن مطمئن نمیشدم
مگر آنکه هیچ کاری نمی‌کردم»^{۵۰}.

و چند سطر بعد:

«ناتائیل، من دیگر به گناه اعتقاد ندارم»^{۵۱}.

اما عشق از نظر حافظ قلم عفو بر همه گناهان عاشقانه و جنسی

می‌کشد و آدمی را در خور بخشایش خداوندی می‌سازد.

یادآوری این نکته ضروریست که دیوان حافظ بکلی از تأثیر
اندیشه صوفیان برکنار نیست و چند غزلی که زاده الهام صوفیانه باشد
در دیوان می‌توان جست اما پیداست که حافظ در این مرحله در رنگ
نورزیده و شماره این غزلها به نسبت غزلهای دیگر بسیار اندک است و

بعکس غزل‌های دیگری در دیوان وجود دارد که در آنها حافظ به این دسته متشکل همانگونه تاخته است که به زاهدان ریاکار :

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
ساقی بیا که شاهد رعناى صوفیان
آمد دگر بجلوه و آغاز ناز کرد
ایدل بیا که ما به پناه خدا رویم
زانچ آستین کوتاه و دست دراز کرد

و در جای دیگر:

کجاست صوفی دجال فعل ملحد کیش
بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

*

نقد صوفی نه همه صافی بیغش باشد
ای بسا خرقة که مستوجب آتش باشد

*

* *

فرانسیس دومیوماندر از سخن سنجان ارزنده فرانسوی چهره دوگانه حافظ کامجو و عارف را چنین ترسیم می کند :

«امروزه هنوز این بحث بیهوده در میانست که بدانیم آیا حافظ شاعری کام طلب بوده است یا عارفی که اندیشه خود را در پس هزاران پرده موجد ارشهوانی فرو پیچیده است و هیچکس توجه ندارد که در ذهن يك شاعر واقعی این دو تمایل بهیچوجه متناقض نیست و هر دو در يك حالت، که همان «شور» باشد حل می گردد. به نویسنده

«مائده‌های زمینی» همان خواهد رسید که به گوینده
«دیوان» رسیده است زیرا هر دو از یک خانواده روحی
هستند.^{۵۲}

حالت «شور» و شوق که از خامه فرانیس دو میوماندرا تراویده
در دیوان خواججه ازهر غزل برمی خیزد. اینک نمونه‌هایی که کلمه شوق
مستقیماً در آنها آمده است :

تا مطربان ز «شوق» منت آگهی دهند
قول و غزل به ساز و نوا می‌فرستمت

*

بیان «شوق» چه حاجت که سوز آتش دل
توان شناخت زسوزی که در سخن باشد

*

بازار «شوق» گرم شد آن سروقد کجاست
تا جان خود بر آتش رویش کنم سپند

*

حافظ از «شوق» رخ مهر فروغ تو بسوخت
کامگارا نظری کن سوی ناکامی چند

*

چشمم آندم که ز «شوق» تو نهد سر به لحد
تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود

*

در بیابان گربه «شوق» کعبه خواهی زد قدم
سرزنش‌ها گر کند خارمغیلان غم‌مخور

*

به «شوق» چشمه نوشت چه قطره‌ها که فشاندم
زلزل باده فروشت چه عشوّه‌ها که خریدم

*

به خاک حافظ اگر یار بگذرد چون باد
ز «شوق» در دل آن تنگنا کفن بدرم

*

دلم ربوده لولی و شیست «شورانگیز»
دروغ وعده و قتال وضع و رنگ آمیز

اما کلمه شور و شوق در سراسر کتاب اول مائده‌های زمینی تکیه کلام
ژید است و غالباً بصورت این جمله تکرار میشود :

« نانا نائل من بتوشورمی آموزم ۵۳ »

ستایش حافظ از قرآن در دیوان ، ژید را به سوی آن رهبری کرده
و از همین رو قسمتی از آیه بیست و دوم سوره «بقره» در صدر کتاب مائده‌ها
قرار گرفته است . از آن گذشته در جاهای دیگر «مائده‌ها» به اندیشه‌های
مأخوذ از قرآن نیز برمی‌خوریم که فرصتی دیگر برای گفتگو می‌طلبد .

اما ژید در این رهگذر نیز خود را با حافظ همراه میدیده است
زیرا او هم در کودکی و آغاز جوانی تعلیمات مذهبی شدیدی پذیرفته و
به کتاب مقدس مسیحیان تا دیرزمانی عشق ورزیده است و چون خود را
از چنگ ریاکاریهای مسیحیت رهانده در راه با همدردی بنام حافظ برخورد
کرده و او را نمونه‌ای در خوردن باله‌روی یافته است .

آندره ژید در وجود حافظ ، هنرمندی خیام وار میدیده که با
ریاکاریها و کوه نظری‌ها و تعصبات در جدال بوده است و میدانیم که حافظ
در جهان بینی خود از خیام تأثیر بسیار پذیرفته است یعنی این دو نابغه آریائی
نژاد سرنوشت بی سرانجام آدمی را بر روی کره زمین یکسان می‌بینند
اما در مسأله مبدا و معاد با یکدیگر وحدت نظر ندارند . ناپایداری جهان
و اعتراف به ناتوانی ذهن بشر در برابر راز آفرینش که پیش از این در
رباعی‌های خیام با ظرافت هنرمندانه‌ای بیان شده است در شعر حافظ
طنین تازه‌ای می‌گیرد . «آمادگی» برای بهره‌برداری از بیشترین لذتی که
هر لحظه برای ما می‌آورد اندرزی بود که خیام بزبانی و گیرائی بر زبان

آورد و حافظ آنرا شنید و بکار بست :

وقتی نابغه شیراز می گوید :

حافظا تکیه بر ایام چو سهوست و خطا
من چرا عشرت امروز بفردا فکنم ؟

نویسنده هشیارفرانسوی با او هم آواز میشود و می گوید :

«ناتانائل ، هرگز گذشته را در آینده جستجو
مکن. از هر لحظه تنوع بی مانند آنرا دریاب و شادبهای
خود را از پیش آماده مساز^{۵۴}».

خدای حافظ خدائست مهربان که هرگز ما را بخاطر بهره برداری
از نعمت هائی که آفریده است کیفر نخواهد داد . پیوند آفریده و آفریدگار
در شعر حافظ پیوند فرزند است پاک طینت اما عاصی در برابر پدری
پرگذشت و با حوصله که شوخ طبعی فرزند را بر او مجاز می شمارد و
روا میداند که گفته شود :

پیاله در کفتم بند تا سحرگه حشر
به می زد دل بپریم هول روز رستاخیز

این پدر و فرزند صمیمانه به یکدیگر عشق می ورزند و حرمت
یکدیگر را سخت پاس میدارند . از همین روست که فرزند می گوید :

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ
تو در طریق ادب باش و گو گناه منست

و یا در جای دیگر:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

اما فرزند عاصی و آزرده دل - یعنی حافظ - ریاکاری و تعصب را خطاهای نبخشودنی می‌شمارد و عقیده دارد که هر کس در گزینش شیوه زندگی خود باید آزاد باشد بشرط آنکه موجب آزار دیگران نگردد :

مباش دد پی آزار و هرچه خواهی کن
که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

نگرانی حافظ در برابر ریاکاران ، بسیار شدید است :

حافظا می‌خور و رندی کن و خوش باش، ولی
دام تزویر منه چون دگران قرآن را

نظیر همین روش ، آندره ژید را به مبارزه با ریاکاران اجتماعی برمی‌انگیزد و کتاب معروف «سکه سازان» یا به تعبیر دیگر «ریاکاران» را پدید می‌آورد .

گفتیم دیوان حافظ آئینه مبارزه با ریاکاریهاست و میدانیم که پیام اصلی کتاب «دغل سکه سازان» رمان برجسته ژید همان مبارزه با ریاکاری فردی و اجتماعی و جستجوی صداقت و یکرنگی است .

بنظر میرسد که حتی بهنگام گزینش نام و موضوع این کتاب، ذهن ژید از یاد شعرهائی از حافظ فارغ نبوده و به دو مفهوم دور و نزدیک «سکه قلب» در شعر حافظ توجه داشته است و اصولاً در کجا جز در دیوان حافظ ژید می‌توانسته است با اینهمه مبارزه بی‌امان برضد ریاکاری رو برو شود :

ما نه رندان ریائیم و حریفان نفاق ...

باده نوشی که درو روی و ریائی نبود
بهبتر از زهد فروشی که درو روی و ریاست

*

روی تو مگر آینه لطف الهیست
حقا که چنین است و درین روی و ریاست

*

غلام همت آن نازنینم
که کار خیر بی روی و ریا کرد

*

بشارت بر بکوی می فروشان
که حافظ توبه از زهد ریا کرد

*

حافظ مکن ملامت رندان که در ازل
ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد

*

ز خانقاه به میخانه میروند حافظ
مگر زمستی زهد ریا بهوش آمد

*

می خور که صد گناه زاغیاری در حجاب
بهبتر ز طاعتی که بروی و ریا کنند

*

در میخانه بیستند خدایا مپسند
که در خانه تزویر و ریا بکشایند

*

گرچه برواعظ شهر این سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود

*

اگر بیاده مشکین دلم کشد شاید
که بوی خیر ز زهد ریا نمی آید

*

خوش می‌کنم به بادهٔ مشکین مشام جان
کز دلق‌پوش صومعه بوی ریا شنید

*

من و هم صحبتی اهل ریا دورم باد

*

بدور گل قدحی گیر و بی ریا می‌باش

*

مست ریاست محتسب باده بخواه ولا تخف

*

... جام می‌گیرم و از اهل ریادور شوم ...

*

روی و ریای خلق به یکسو نهاده‌ایم

*

چاک خواهم زدن این دلق ریائی چکنم

*

دلق ریا به آب خرابات برکشیم

*

گرچه با دلق ملمع می‌گلگون عیب است
مکنم عیب کزو رنگ ریا میشویم

*

آتش زهد ریا خرمن دین خواهد سوخت ...

*

می‌صوفی افکن کجا می‌فروشدند
که در تا بم از دست زهد ریائی

«سکهٔ قلب» بمفهوم کنائی آن نیز در حافظ بسیار آمده است (و در

سعیدی نیز گهگاه):

«قلب» اندودهٔ حافظ براو خرج نشد ...

*

... بر «قلب» ما بیخشی که نقدیست کم‌عیار

*

دل دادمش بمژده و خجلت همی برم
زین نقد «قلب» خویش که کردم نثار دوست

*

آنچه زر میشود از پرتو آن «قلب» سیاه
کیمیائست که در صحبت درویشانست

*

گفت و خوش گفت برو خرّقه بسوزان حافظ
یارب این «قلب» شناسی ز که آموخته بود

*

«نقد»ها را بود آیا که عیاری گیرند
تا همه صومعه‌داران پی کاری گیرند

*

گوئیا باور نمیدارند روز داوری
کاینهمه «قلب» و دغل در کار داوری کنند

وسرانجام :

خموش حافظ و این نکته‌های چون زرسرخ
نگاهدار که قلاب شهر صرافست

بیت اخیر بحق می‌توانست در صدر کتاب سکه سازان قرار گیرد
زیرا در این کتاب است که ژید می‌گوید :

« تقریباً همه کسانی که من شناختم
صدای سکه قلب میدهند... »

ذهن خوانندگان فارسی‌زبان آثار ژید گاه خود بخود به شعرهای
حافظ راه می‌برد بی آنکه ژید در این باره توجه خواننده را برانگیخته
باشد. چنین است گزینش مصراعی از حافظ در صدر ترجمه فارسی

تنگ» از طرف مترجمان ایرانی آن :

جریده‌رو که گذرگاه عافیت تنگ است

*

* *

درغزلهای حافظ مانند رباعیات خیام ، باده اهمیت بسیار دارد و حافظ در مرحله اول ، فراموشی اندوه را از آن می‌طلبد :

اگر نه باده غم دل زیاد ما ببرد
 نهیب حادثه بنیاد ما ز جا ببرد
 اگر نه عقل به مستی فرو کشد لنگر
 چگونه کشتی ازین ورطه بلا ببرد

از يك نظر گوئی دیوان حافظ بیانیه مستی و کامجوئی است و جنبه‌های گوناگون مستی در آن بوصف در آمده است اما گریز از مستی نیز در دیوان نمونه‌های بسیار دارد زیرا ذهن متعادل و روشن بین حافظ با هر گونه افراط که به تباه کردن جوهر وجود آدمی بینجامد مخالف است و گرچه می‌گوید :

بیاو کشتی ما در شط شراب انداز
 غریو و ولوله درجان شیخ وشاب انداز

در جای دیگر هشدار میدهد که :

صوفی ارباده به اندازه خورد نوشش باد
 ورنه اندیشه این کار فراموشش باد
 آنکه يك جرعه می ازدست تواند دادن
 دست با شاهد مقصود در آغوشش باد

حافظ حتی وقت میخوراگی را مشخص می کند:

روزدر کسب هنر کوش که می خوردن روز
دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد^{۵۶}
آن زمان وقت می صبح فروغست که شب
گرد خرگاه افق پرده شام اندازد

در جای دیگر عروس دلربای تانک را گهگاه در خور طلاق می داند:

عروس دلکشی ای دختر رز
ولی که که سزاوار طلاقی

گوئی اندیشه حافظ با این رباعی منسوب به خیام هماهنگی دارد

که :

گر باده خوری تو با خردمندان خور
یا با صنمی لاله رخ و خندان خور
بسیار مخور ، فاش مکن ، ورد مساز
اندک خورو گهگاه خورو پنهان خور

و حافظ می گوید :

کرده ام توبه بدست صنمی باده فروش
که دگر می نخورم بی رخ بزم آرائی

حافظ می خواری و باده نوشی را وسیله ای برای گریز از «من»
خودستای حاضر و دست یابی به وجود باطن کامل آدمی میداند :

بیا ساقی آن می که حال آورد
کرامت فزاید کمال آورد

بمن ده که بس بیدل افتاده‌ام
وزین هر دو بی حاصل افتاده‌ام

ودرجای دیگر:

رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنرست
حیوانی که ننوشد می و انسان نشود

اما حافظ هشیار و رند که در وجود همراهان سیاه مست خود
بزرگواری دلخواه را نمی‌بیند از مرحله‌مستی با می، به‌مستی بی‌می قدم
پیش می‌نهد و حتی نرگس را می‌بیند که از عشوه‌های چشم‌یار مستی
آموخته است.

پیدا است اینگونه مستی، بی‌خمار و پایدارتر از مستی بیاری
وسایل خارجی است و همین کمال آرزوی حافظ است و در این مرحله
است که می‌گوید:

شرابی بی‌خمارم بخش یا رب
که با وی هیچ درد سر نباشد

*

از بس که چشم مست در این شهر دیده‌ام
حقا که می‌نمی‌خورم اکنون و سرخوشم

و تا بدان حد پیش میرود که از تماشای کاسه‌لاله مست میشود و از
یافتن این حالت بخود می‌بالد:

می‌چشیم از قدح لاله شرابی موهوم
چشم بد دور که بی‌مطربومی مدهوشیم

گوئی حتی تکرار حرف «میم» که از یکسو حرف اول کلمه «می»
است و از سوی دیگر بهنگام تلفظ لبان را عاشقانه بهم نزدیک می‌کند

برای حافظ یاد آور لب پاك کردن پس از می چشیدن است زیرا غالباً هر جا کلمه می در بیتی می آید کلمات دیگری نیز که با حرف میم آغاز میشود دیده میشود . در بیت قبل نه حرف میم بگوش میرسید و اینک پنج بار میم می شنویم :

جام مینائی می سد ره تنگدلیست
منه از دست که سیل غممت از جا پبرد

و در این بیت شش بار :

زین دایره مینا خونین جگرم می ده
تا حل کنم این مشکل در ساغر مینائی

وصف مستی در مائده‌های زمینی مانند دیوان حافظ بسیارست و این مستی ، همچنانکه در شعر خواجه ، چهره‌های گوناگون دارد . اینک بدنبال این دو نایغه ایران و فرانسه روانه میشویم و زمزمه‌های مستانه آنان را از نزدیک می شنویم :

« نانا نائل ، باید که هر هیجانی بتواند در تو
به مستی بدل گردد . اگر آنچه میخوری ترامست نمی کند
از اینست که باندازه لازم گرسنه نبوده‌ای ۵۷ . »

باید توجه داشت که در زبان ژید گرسنگی و تشنگی هر دو یک حالت است که بمستی می انجامد .
ژید در نامه‌ای به مادرش می نویسد :

« من زود دریافتم که مستی بی می چیزی جز حالت
عاشقانه نیست و لحظه مبارکی که در این گونه هیجان
فرومیرفتم خدای شراب بیدارم می آمد ۵۸ . »

و حافظ پیش از این گفته است :

ما را ز خیال تو چه پروای شرابست
خم گوسر خود گیر که خمخانه خرابست

ژید در کتاب پنجم مائده‌های زمینی ، بشیوهٔ حافظ در ساقی‌نامه، مستی‌های گوناگون را برمی‌شمرد و سنجش این دو قسمت با هم نشان می‌دهد که چگونه نویسندهٔ غربی با وجود پیش چشم داشتن ساقی‌نامه کوشیده است خود را از حوزهٔ تقلید از حافظ بدور نگاهدارد و مستی‌های خود را بسراید .

پیداست مستی انسانهایی از نوع حافظ و ژید که آزار موری را روا نمیدارند بقصد عربده‌جوئی و آزار دیگران نیست .

اینک زمزمه‌های مستی خیالی یا واقعی حافظ و ژید را در برابر هم میخوانیم :

« . . . با سومین ساغر نوشابه
د کیرش ، خون گرمتری در زیر
جمجمه‌ام به جریان درآمد .

با چهارمین ساغر اندک اندک
مستی خفیفی حس کردم که اشیاء را
بهم نزدیک می‌کرد و در دسترس قرار
میداد . با پنجمین ، تالاری که در
آن بودم ، و مردمی که در آن بودند
گوئی بعدها پرشکوهتری بخود
گرفتند و روح بلند من آزادانه‌تر ،
دگر گونی می‌یافت .

با ششمین ساغر چون اندکی خسته
شده بودم ، بخواب رفتم .

بیا ساقی آن می که حال آورد
کرامت فزاید کمال آورد
بمن ده که بس بیدل افتاده‌ام
وزین هر دو بی حاصل افتاده‌ام

بیا ساقی آن می که عکسش ز جام
به کیخسرو و جم فرستد پیام
بده تا بگویم به آواز نی
که جمشید کی بود و کاووس کی

بیا ساقی آن کیمیای فتوح
که با گنج قارون دهد عمر نوح
بده تا برویت گشایند باز
در کامرانی و عمر دراز

شراب سنگین مسافر خانه ها را
شناخته ام که طعمی چون طعم گل بنفشه
دارد و خواب سنگین نیمروز را فراهم
می کند. مستی شامگاه را شناخته ام،
آنگاه که گوئی سراسر زمین در زیر
فشار اندیشه نیرومند آدمی می لرزد.

ناتانائل ، با تو از مستی سخن
خواهم گفت :

ناتانائل ، غالباً ساده ترین رضامندی
خاطر برای من همچون مستی بوده
است ، از بس که ، پیش از آن
رضامندی ، از هوس آن سر مست
بوده ام. و آنچه در جاده ها می جستم
آنقدر که گرسنگی ام بود، مسافر خانه
نبود .

مستی ها - مستی ناشتائی ، آنگاه
که از صبح بسیار زود راه پیموده ایم و
گرسنگی دیگر اشتها نیست بلکه
سرگیجه ایست . مستی از عطش ،
آنگاه که تا شامگاه راه پیموده ایم .
ساده ترین غذا در آن هنگام برایم
زیاد و همچون عیاشی بود و من لذت
احساس عمیق هستی خود را شاعرانه
می چشیدم. سپس ، سهم شهوانی حواس
من ، هر چه را با آن تماس می یافت
بخوشبختی قابل لمس برای من
تبدیل می کرد .

من آنگونه مستی را شناخته ام که
شکل اندیشه ها را اندکی تباہ می کند.
روزی را بیاد دارم که اندیشه هایم

بیا ساقی آن بکر مستور مست
که اندر خرابات دارد نشست
بمن ده که بد نام خواهم شدن
خراب می و جام خواهم شدن

بیا ساقی آن آب اندیشه سوز
که گر شیر نوشد شود بیشه سوز
بده تا روم بر فلک شیر گر
بهم بر زخم دام این گرگ پیر

بده ساقی آن می که شاهی دهد
به پاکی او دل گواهی دهد

میم ده مگر کردم از عیب پاک
بر آرم به عشرت سری زین مفاک

چو شد باغ روحانیان مسکنم
در اینجا چرا تخته بند تنم

شرابم ده و روی دولت ببین
خرابم کن و گنج حکمت ببین

من آنم که چون جام گیرم بدست
ببینم در آن آینه هر چه هست

بمستی دم پادشائی زخم
دم خسروی در گدائی زخم

بمستی توان در اسرار سفت
که در بیخودی راز نتوان نهفت

که حافظ چو مستانه سازد سرود
ز چرخش دهد زهره آواز رود

چون لوله‌های تو درتوی دوربین ،
 كوچك میشد ؛ اندیشهٔ یکی مانده
 بآخر ، همیشه ظریفتر جلوه می‌کرد
 و سپس ، از همان اندیشه ، اندیشه‌ای
 باز هم ظریفتر بیرون می‌آمد. روزی
 را بیاد دارم که اندیشه‌هایم چنان
 مدور میشد که برآستی کم مانده بود
 که بگذارم روی زمین بغلتد. روزی
 را بیاد دارم که اندیشه‌هایم چنان
 کش‌دار شده بود که هر يك پی‌درپی ،
 شکل همه‌را بخود می‌گرفت. بارهای
 دیگر دو اندیشه بودند که موازی هم
 گوئی می‌خواستند تا اعماق جاودانگی
 نشوونما کنند .

من آن مستی را شناختم که آدمی
 را و امیدارد که خود را بهتر ، بزرگتر ،
 احترام انگیزتر ، پرهیزکارتر و
 غنی‌تر ، از آنچه هست و غیره ... -
 پندارد ۵۹ .

آه! ساغر زرین خود را شکسته‌ام -
 از خواب برمی‌خیزم . مستی جز
 جانشین یافتن برای خوشبختی چیزی
 نیست ۶۰ .

مغنی کجائی بگلبانگ رود
 بیاد آور آن خسروانی سرود
 که تا وجد را کار سازی کنم
 برقص آیم و خرقة بازی کنم
 فریب جهان قصهٔ روشن است
 ببین تا چه زاید شب آستن است
 مغنی ملولم دو تائی بزن
 به یکتائی او که تائی بزن
 درین خونفشان عرصهٔ رستخیز
 تو خون صراحی و ساغر بریز
 به مستان نوید سرودی فرست
 به یاران رفته درودی فرست

ژید در کتاب «ضد اخلاق» نیز از زبان منالك می‌نویسد :

«من درمستی بیشتر در جستجوی
 تحرك و شور زندگی هستم نه کاهش
 دادن آن ۶۱.»

و حافظ گفته است :

میم ده مگر کردم از عیب پاک
 بر آرم به عشرت سری زین مفاک



باغ و بوستان همواره اهمیت اساسی در زندگی و در شعر ایرانیان داشته است و حتی نام شاهکارهای شعرو نثر فارسی گواه این مدعاست .
 بلبل خوشگوی شیراز سعدی دو اثر برجسته خود را بوستان و گلستان نام نهاده است و دنباله روان او از جمله مجدخوافی و جامی بترتیب نامهای روضه خلد و بهارستان را برای آثار خود برگزیده اند .
 بانام گلشن راز و گلشن صبا از دیرباز آشنا هستیم . نامهای روضه الصفا ، فردوس المرشديه ، حديقه الحقيقه ، حدائق السحر ، روضات الجنات ، روضه الانوار ، رياض العارفين و «روضه» های بسیار دیگر با وجود نام عربی خود نشانه توجه ذهنی نویسندگان ایرانی به باغ و باغچه است .
 نامهای زیبا و عطر آگین دختران ایرانی نیز از این شمار بیرون نیست اما دریغ که این نامهای زیبا دیربست که از شهرهای غرب گرا بروستاها رخت کشیده اند و از این پس مگر در روستاهای ایران که کمابیش پاسدار سادگی و زیباییهای تباه نشده دیرینند این نامهای دلاویز دخترانه فارسی را بشنویم : گل افروز ، گل افشان ، گل بهار ، گل جهان ، گلچین ، گلناز ، گلنار ، گلندام ، گلچهره ، گلرخ ، گل بو ، گل خانم ، گل بانو ، گلی و
 گذشته از نامهای ترکیبی گل در روستاها و شهرها ، نام اصلی گلها نیز بر دختران نهاده شده است از جمله : نسرين ، نسترن ، یاسمن ، نرگس ، لاله ، سوسن ، همچنين ريحان و صنوبر نیز در همین رده بندی قرار میگیرد .

حتی نام اسب شیرین نیز گلگون بوده است و در شعر نظامی باین اشاره بر میخوریم :

نبود آنروز گلگون در وثاقش
 بر اسبی دیگر افتاد اتقاقش

اهمیت دادن بگل و باغ از دیرگاه غریبان را متوجه ظرافت ذوقی ما ساخته تا آنجا که پنجاه و هفت سال پیش از این (در سال ۱۹۱۲ میلادی) کتابی بعنوان «اهمیت گل سرخ در شعر فارسی» بقلم واتلن در فرانسه انتشار یافته است.

از سوی دیگر چون پابن یکی از مترجمان بی شمار رباعیات خیام بانگلیسی در مقدمه ترجمه هفتادسال پیش خود شرحی در همین باره نوشته که برای ما نیز جالب است.

اینک قسمتی از نوشته او:

«تماشا و عطر گل سرخ‌های تازه گوئی تأثیری خاص در تحریک نیروی تخیل شرقی دارد. بخاطر دارم در آثار یک نویسنده عرب قصه‌ای در باره یک پینه‌دوز بغدادی خوانده‌ام که در هر بهار همینکه گلهای سرخ آغاز شکفتن میکردند وی نیز تحت تأثیر جاذبه‌ای مقاومت ناپذیرد که خود را می‌بست و با شیشه‌ای شراب و جامی و گلدانی از گلهای سرخ کنار شاهراهی منزل میکرد و تا آخر فصل گل سرخ در آنجا میماند.

در سراسر این مدت از هر گونه کاری دست می‌شست و با صدای بلند سرودهای مستانه‌ای میخواند که همواره بیک ترجیع‌بند پایان می‌یافت:

در فصل گل سرخ شراب بنوشید زیرا فصل گل
میگذرد ۶۲.

یاد بهار پایدار باد که در عز لتگاه اجباری اصفهان سروده بود:

فصل گل می‌گذرد هم‌نفسان بهر خدا
بنشینید بیانی و مرا یاد کنید

وصف گل و باغ خاصه باغهای شیراز گذشته از مقدمه سحر آمیز و
مستی بخش گلستان در دیوان بی رقیب حافظ نیز ما را در خیال بآن بهشت
روی زمین میکشاند. پس با حافظ بتماشای آن باغها بشتابیم:

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت
کنار آب رکناباد و گلگشت مصلا را

*

رونق عهد شبابست دگر بستان را
میرسد مزده گل بلبل خوش الحان را
ای صبا گر به جوانان چمن بازرسی
خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را

*

ای باد اگر به گلشن احباب بگذری
زنهار عرضه ده بر جانان پیام ما

*

می وزد از چمن نسیم بهشت
هان بنوشید دم بدم می ناب
تخت زمرد زدست گل بچمن
راح چون روح آتشین دریاب

*

به بزمگاه چمن دوش مست بگذشتم
چو از دهان توام غنچه در گمان انداخت
بنفشه طره مفنول خود گره میزد
صبا حکایت زلف تو در میان انداخت
ز شرم آنکه بروی تو نسبتش کردم
سمن بدست صبا خاک در دهان انداخت

*

در چمن باد بهاری زکنار گل و سرو
بهوا داری آن عارض و قامت برخاست

*

شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست
صلای سر خوشی ای صوفیان باده پرست
اساس توبه که در محکمی چوسنگ نمود
بین که جام زجاجی چه طرفه اش بشکست

*

سبزست در و دشت بیا تا نگذاریم
دست از سر آبی که جهان جمله سرا بست

*

شیراز آب رکنی و این باد خوش نسیم
عیش مکن که خال رخ هفت کشور است
فرقت ز آب خضر که ظلمات جای اوست
تا آب ما که منبعش الله اکبر است

*

کنون که در کف گل جام باده صافست
بصد هزار زبان بلبلش در او صافست
بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر
چه جای مدرسه و بحث کشف کشفست

*

بهار و گل طرب انگیز گشت و توبه شکن
بشادی رخ گل بیخ غم زد دل بر کن
رسید باد صبا، غنچه در هوا داری
ز خود برون شد و بر خود درید پیراهن
طریق صدق پیاموز از آب صافی دل
براستی طلب آزادگی ز سرو چمن

آندره ژید نیز در مائده‌های زمینی مانند سعدی و حافظ بوصف
گل و باغ می‌پردازد و چنانکه خواهیم دید از یاد آوری نام گرامی و شعر
حافظ نیز غافل نمی‌ماند :

«ناتانائل، با توازیب‌ترین باغ‌هایی که دیده‌ام
 سخن خواهم گفت.
 در فلورانس گل‌سرخ می‌فر و خنند. برخی از روزها
 شهر یکسره عطر آگین بود.
 در شهر سویل نزدیک جرالده صحن قدیمی مسجدی
 هست. درختان نارنج جا بجا بقریزه در آن روئیده‌است.
 باقی صحن سنگفرش است. روزهای بسیار آفتابی جز
 سایه‌ای کوتاه و محدود در آن پیدا نیست.
 صحن چهار گوش است و دیوارها برگردش بسیار
 زیباست و من نمی‌توانم شرح دهم چرا. بیرون شهر در
 باغ پهناوری محصور با نرده‌های آهنین بسیاری از
 درختان گرمسیری می‌روید.
 من باین باغ نرفته‌ام ولی از خلال نرده‌ها نگاهش
 کرده‌ام و مرغان شاخ‌داری دیده‌ام که میدوند و گمان
 میکنم حیوانات بسیاری را در آنجا نگاه داشته بودند»^{۶۳}.

اما آندره ژید از دیدار آثار شرقی و مسجد و کاخ و باغ‌های اسپانیا
 بیاد گمشده دیرین خود یعنی باغ‌های ایران و شعر فارسی می‌افتد و
 مینویسد:

«با تو از القصر چه بگویم؟ باغی است همانند
 عجایب ایران. فکر میکنم اکنون که با توازان سخن
 می‌گویم آنرا بر همه باغ‌های دیگر ترجیح میدهم.
 هنگامی که شعر حافظ را می‌خوانم بیاد آن
 می‌افتم:

بیار باده که رنگین کنیم جامه زرق
 که مست جام غروریم و نام هشیار است^{۶۴}

ژید چند سطر پس از ذکر این بیت حافظ کلمه بلبل را عیناً با تلفظ
 فارسی آن می‌آورد و مینویسد:

«ته باغ درخت تنومندیست که گوئی «بلبل»، بدان
دوخته اند»^{۶۵}.

میدانیم بلبل در شعر فارسی بطور کلی و در شعر حافظ بخصوص عاشق جاویدان گل است و اصطلاح کشور «گل و بلبل» که امروزه برای ما مفهوم تحقیر آمیزی پیدا کرده است در آغاز رواج خود از واقعیتی شاعرانه برخوردار بوده است.

اما حاصل وام گرفتن کلمه فارسی بلبل از طرف ژید در مائده‌های زمینی چیست؟ شاید جلب توجه خواننده بغرابت و غیر بومی بودن این کلمه یا آهنگ آن. اما نظر ژید هر چه باشد این کلمه جز یکبار از زیر خامة وی بیرون نیامده است.

بار دیگر بوصف باغهایی بازگردیم که ژید در مائده‌های زمینی ما را بگردش در آنها فرامیخواند:

« بهاری بود و من در باغهای سلطنتی مونیخ در پس آن
بودم که از سرمای آمیخته با سبزه‌های اردیبهشتی تمتعی
گیرم. موسیقی نظامی سمجی نواخته میشد و مردمی
بدلباس اما دوستدار موسیقی حاضر بودند.
شب مقنون نغمه پرشور بلبلان شده بود. نوای بلبلان
همچون شعر آلمانی مرا در رخوت فرو میبرد.
برخی لذتهای شدید هست که آدمی بدشواری میتواند
از آنها درگذرد و اشک نریزد. حتی لذت این باغها هم
کمابیش مرا بطور دردناکی در این اندیشه می برد که
ممکن بود جای دیگری جز آنجا باشم.
در همین تابستان بود که من آموختم چگونه بطور خاصی
از آب و هواهای گوناگون لذت ببرم.
در غرناطه ایوانهای جن‌الریف که خرزهره در آن
میکارند بهنگام دیدار من هنوز نشکفته بود.

باغهای رم را درزیباترین فصلها تماشا کرده‌ام. بعد از ظهرهای توانفرسا مردم برای هوای خنک بدانجا می‌آمدند.

چون در همان حوالی خانه داشتم هر روز در آن بگردش می‌پرداختم. بیمار بودم و نمی‌توانستم در اندیشه چیزی باشم. طبیعت در وجود من راه می‌یافت و بر اثر آشفتگی اعصابم گاهی مرزی برای جسم خود احساس نمی‌کردم. جسم دور از من ادامه می‌یافت یا آنکه گاهی همچون تکه‌ای قند بالذت پر خلل و فرج میشد و من حل می‌شدم. از فراز نیمکت سنگی که بر آن نشسته بودم دیگر تماشای رم که مرا از دست میبرد ممکن نمیشد. بر باغهای «برگز» مشرف بودم و نگاهم از بلندی، نوك بلندترین کاخهای دوردست را هم تراز پاهای من میساخت. ای ایوانها، ایوانهایی که فضا از شما آغاز میشد، ای آسمان گردی‌ها!

شهرهای بسیار کوچکی هست که باغهای دلفریبی دارد. شهر از یاد می‌رود و نام آن از یاد می‌رود. آرزوی دیدار دوباره باغ پابرجاست اما دیگر بازگشت بدان مقدور نیست ۶۶»

در اینجا ژید یکبار دیگر بیاد باغهایی که می‌افتد که و صفشان را در

شعر فارسی خوانده است و می‌نویسد:

«من آرزوی باغهای موصل را دارم. بمن گفته‌اند
پر از گل سرخ است. باغهای نیشابور را عمر خیام
ستوده است و حافظ باغهای شیراز را. ما هرگز باغهای
نیشابور را نخواهیم دید ۶۷...»

میدانیم که کلمه بلبلی از زبان فارسی بزبان عربی راه یافته است و این پرنده آواز خوان که دل از دست سعدی و حافظ برده است در کشورهای

عربی نیز عاشق بی آرام گل بشمار میرود تا بدانجا که لامارتین که یکصد و چهل سال قبل (۱۸۳۲م) به بیروت سفر کرده است در شعری بعنوان «سرود درختان سدر لبنان» صدای چهچهٔ بلبل فارسی را بگوش ما میرساند. اما البته پژوهندگان غربی این کلمه را عربی قلمداد کرده اند.

آندره ژید که بر اثر واقع بینی عمیق تنها بتماشای يك روی آئینهٔ حوادث خرسند نمیشود و اگر جلوۀ منفی و غم انگیز امور را می بیند از دیدار جلوۀ مثبت آنها نیز غافل نیست تعبیر زیبای دیگری از خصوصیت بلبل بر می شمارد و مینویسد :

«بلبل ناینا بهتر آواز میخواند نه از روی حسرت بلکه از سر اشتیاق»

باز در جای دیگر مینویسد :

«آیا سرمستی بلبل از شراب است و مستی عقاب از شیریا مستی باستركها از نوشابهٔ سرو کوهی؟ عقاب از پرواز خود سرمست میگردد. بلبل از شبهای تابستان مست میشود»^{۶۸}.

اما ژید اگر بیش از یکبار کلمهٔ بلبل را بشکل فارسی آن بکار نمیبرد در عوض کلمات دیگر فارسی بطور وسوسه انگیزی توجه او را بر میانگیزند. از همین رو آهنگ دلنواز کلمهٔ ساقی در اندیشهٔ ژید بر معادل فرانسوی آن ترجیح داده میشود و این دستیار باده نوشان که در شعر خیام و حافظ آنهمه مورد خطاب است بصورت یکی از اشخاص نمایشنامهٔ شائول بقلم وی ظاهر میشود و همان وظیفه ای را بر عهده دارد که همکاران او در شعر خیام و حافظ داشته اند یعنی باده نوشاندن. ژید چند سال پس از نوشتن این نمایشنامه در دفتر یادداشت های روزانه اش اشاره به نگارش کتابی

بنام ساقی میکند که البته این وعده بانجام نرسیده است. وی مینویسد:

«مسلماً من روزی کتاب ساقی را خواهم نوشت.
 نمیدانم چرا همواره از ساقی موجودی غول آسا و
 دلال صفت ساخته‌اند. هر آنچه ما برای آن استعداد
 داشته باشیم خوبست. من در اندیشه نگارش درام بسیار
 جالبی در باره یوسف هستم. بخصوص صحنه زندان.
 آنجا که یوسف در میان مرد نانوا و ساقی قرار گرفته
 است.»^{۶۹}

سرگذشت یوسف که نظر ژید را بخود جلب کرده است در موارد
 گوناگون مورد اشاره حافظ درغزلهاست اما حافظ تنها یکبار از زلیخا
 نام میبرد و میدانیم که در قرآن کلمه زلیخا نیامده است گرچه وصف عشقبازی
 ناکام او با یوسف سراسر یک سوره را بخود اختصاص داده است. حافظ
 میگوید:

من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم
 که عشق از پرده عصمت بدر آرد زلیخا را

ژید نیز در سراسر مائده‌های زمینی تنها یکبار مانند حافظ از زلیخا
 در «چکامه نامدارترین عاشقان» نام میبرد:

«ای زلیخا من بخاطر شما، در نوشیدن شرابی
 که ساقی برایم میریخت درنگ کردم.»^{۷۰}

بطوریکه توجه داریم ساقی در اینجا از یاد نرفته است.
 شماره واژه‌های فارسی که بکشور فرانسه سفر کرده‌اند و در آن
 سرزمین اقامت گزیده‌اند تا یکصد و بیست سال پیش صدوسی واژه بوده

است و از آن پس این شماره بر اثر ترجمه آثار فارسی افزایش یافته است .
 کلمات «کاروان» و «بازار» با همین تلفظ فارسی بارها از خامة ژید
 تراویده اند . کلمه قلندر که در آینده بدان خواهیم پرداخت در گوش ژید
 طنین خاصی داشته است .

گرچه نرگس ایرانی از پشتوانه اساطیری غرب برخوردار نیست
 با وجود این زیبایی چشمان معشوقه در شعر فارسی به نرگس تشبیه میشود
 و در دیوان حافظ نمونه‌های بسیاری از اینگونه میتوان برشمرد :

شوخی نرگس نگر که پیش تو بشکفت
 چشم دریده ادب نگاه ندارد

اما «نرگس» در آثار ژید نام خود را بنوشته‌ای بسیار زیبا و فشرده
 داده است که شاعر است و در آرزوی بهشت بسر میبرد .

*

* *

در سفر ژید بالجزایر عثمان بوی میاموخت که باغ بزبان عربی
 «جنان» نامیده میشود و اگر پر گل و گیاه باشد «بوستان» نام دارد .
 اگر ژید نمیدانست که واژه بوستان فارسی است که در میان لغت‌های
 عربی جا باز کرده است بی شک میدانست که عنوان یکی از دو اثر بسیار
 مشهور سعدی است .

ژید در نامه‌ای بمدیر مجله «ارمیتاژ» باو مینویسد :

«در بسکری با بوش بخريد زيرا جاى ديگر بان
 خوبى نمى سازند»^{۲۱}.

و چند سطر بعد میافزاید :

«عثمان نوع آنرا خوب میشناسد و میدانند که
بابوش یعنی چه ۲۲.»

البته واژه‌ای که در این نامه آمده همان پاپوش فارسی است که در
زبان عربی بصورت بابوج نیز بکار میرود و جمع آن «بوابیج» میشود .
این کلمه در زبانهای عربی و فرانسه بمعنی نوعی کفش راحتی و
سرپائی است که با کلمه پای افزار فارسی خویشاوندی دارد. یکصد و بیست
سال قبل پی‌هان در کتاب «مجموعه واژه‌هایی که زبان فرانسه از عربی
و فارسی و ترکی بوام گرفته است» ضمن اشاره بریشه فارسی این لغت ،
پیشنهاد میکرد که آنرا پاپوش بنویسند زیرا مرکب است از کلمه پای، و پوش .
البته این لغت در فارسی امروزه تغییر معنا داده است که میدانیم .
چهره حافظ برای آخرین بار در «مائده‌های زمینی» با قلم ژید
اینگونه تصویر میشود :

«و من ای میخانه کوچک شیراز در اندیشه تو
هستم ، میخانه‌ای که حافظ می‌ستود . حافظ مست از
شراب ساقی و عشق ، خاموش ، برایوانی که گل‌های
سرخ بر آن سرمی‌سایند ، حافظ ، در کنار ساقی خفته ،
شعر گویان در انتظار است ، همه شب در انتظار روز
است ۲۲.»

ژید بی‌درنگ پس از اشاره به حافظ ، عبارتهای زیر را می‌افزاید
که تعریف شاعر را به عقیده او بدست میدهد و با توجه به غزلی که از
حافظ ترجمه کرده است بر حافظ می‌تواند منطبق شود :

«دل میخواست در روزگاری بدنیآ آمده باشم که
شاعر برای شعر سرودن جز شمارش اشیاء کاری دیگر
نمیداشت . در آنحال ، تحسین من پیایی متوجه هر یک

میشد وستایش او آنرا تأیید می‌کرد و همین علت برای
شاعر بس می‌بود ۷۳.

حافظ همواره ساغر بدست در «ضد اخلاق» هویدا میشود :

« اگر برای شام آمده بودید با شراب شیراز
از شما پذیرائی می‌کردم ، با شرابی که حافظ آنرا
می‌ستود ۷۴.»

شراب شیراز همواره روی میز آماده است :

«وما شراب شیراز خواهیم نوشید ۷۵.»

در این کتاب بخصوص بشیوه ایرانیها می‌گساری می‌کنند :

« میشل عزیز ، برای خودتان شراب شیراز بریزید
زیرا همه جا مزه آنرا نخواهید چشید. همچنین از این
تنقلات بردارید که ایرانیها با آن می‌خورند ۷۶.»

منالك که تقریباً هرگز شراب نمی‌نوشد و « کم خوارگی را
نیرومندترین مستی» بشمار می‌آورد چرا که روشن بینی خود را نگه میدارد،
هوس باده نوشی می‌کند و می‌گوید :

«امشب دلم میخواهد با شما می بنوشم و فراموش
کنم که فردا حرکت خواهم کرد، و گپ بزnm انگار که
امشب شب دراز است ... آیا میدانید چرا شعر و بخصوص
فلسفه امروزه ادبیات مرده‌ای بشمار می‌آید ؟ زیرا اینها
از زندگی جدا شده‌اند ۷۷.»

این صحنه باده گساری بخوبی یاد آور صحنه باده گساری صاحب‌دلان

ایرانیست : باده نوشی و سخن از شعر گفتن . گوئی ژید این بیت حافظ را بیاد داشته است :

«مجلس انس و بهار و بحث شعرا ندرمیان
نستدن جام می از جانان گرانجانی بود»

برای حافظ و همچنین برای ژید مستی رازگشای هستی است :

«راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را»

حافظ تنها شاعر شراب نیست بلکه شاعر عشق نیز هست و سراسر زندگی خود را نثار عشق و دوستی کرده است :

«ساقی و مطرب و می جمله مهیاست ولی
عیش بی یار مهنا نشود ، یار کجاست ؟»

در سخن حافظ برای کلمه «عشق» می توان تفسیرهای گوناگونی عرضه داشت . عشق در دیوان حافظ ، همچنانکه در مائده های زمینی ، از هوس جسمی آغاز میشود و تا سرحد منزه ترین دوستی ها پیش میرود . آلبر سامن ، در نامه ای در باره مائده های زمینی به آندره ژید می نویسد :

«عشق ! عشق ! این کله می جوشد ، می درخشد ،
به لرزه درمی آید ، چون نهری جاری میشود و چون
سفره های گسترده ، پهن می گردد و چون قطره های
کوچک غم انگیز و خاموش جریان می یابد . اگر کیمیاگری
می توانست کتاب را در بوتۀ خود بگدازد عشق ، چون
زرناب و درخشان در ته بوتۀ یافته میشد ^{۷۸}...»

گوئی وصف دیوان حافظ است که در آن ، بتقریب ، در هر غزل
کلمه عشق یا وصف حالتی عاشقانه محسوس است و سفارش ژید :

«ناتانائل ، علاقه نه ، عشق»^{۷۹}

با تعلیمات حافظ بخوبی هماهنگ است زیرا برای حافظ نیز
مانند ژید عشق سرچشمه والاترین هیجانهاست . به این نمونه‌ها توجه
کنیم :

ژید :

کاش در برابر من همه چیز به
رنگین کمانی جلوه گر شود و هر زیبایی
در جامه عشق من به چند رنگ در آید^{۸۰}.

آن به که همه سخنان ما از عشق
باشد^{۸۱}.

فرزانگی در عقل نیست بلکه در
عشق است^{۸۲}.

آوخ که من تا به امروز به احتیاط
زیسته‌ام . ای رهائی ! ای آزادی !
تا آنجا که هوس من بتواند گسترش
یابد پیش خواهم رفت^{۸۳}.

حافظ :

مرا از تست هر دم تازه عشقی
ترا هر ساعتی حسنی دگر باد
*

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
یادگاری که در این گنبد دوار بماند
*

حریم عشق را در گه بسی بالاتر از عقل است
کسی آن آستان بوسد که جان در آستین
[دارد]

*
خرد هر چند نقد کائنات است
چه ارزد پیش عشق کیمیاکار
(منسوب به حافظ)

*
اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست
رهروی باید جهانسوزی نه خامی بی غمی

*

* *

گذشته از ناتانائل و نویسنده ، در مائده‌های زمینی به شخصیت
سومی برمیخوریم که در کتاب «ضد اخلاق» نیز جلوه گر میشود و منالک

نام دارد . منالك شخصیتی است عجیب و در عین حال کنائی و زنده . در وجود منالك «مجموعه‌ئی از شخصیت نیچه و اسکار وایلد و خود ژید و ماورای ژید و وایلد»^{۸۴} را باز شناخته‌اند .

شیوه تازه اخلاقی ژید در مائده‌های زمینی و همچنین در «ضد اخلاق» در شخص منالك سخنگوی خود را یافته است .

بر خلاف ناتانائل (= ساقی) که خاموش میماند ، منالك « نه فرزاندگی ، بلکه عشق» می آموزد . وی «خطر ناك است ، فرزاندگان را به راندن خود و امیدارد اما کودکان را به هر اس از خویش بر نمی انگیزد»^{۸۵} .
چهره‌ای که منالك در مائده‌های زمینی و ضد اخلاق ترسیم می کند همانندی بسیار با «پیر» حافظ دارد که رندیست راستین . زیرا پیر حافظ با رهبر معنوی صوفیان جز نام شباهت دیگری ندارد . وی نیز مانند منالك «خطر ناك» است و بیشتر اغواگر است تا «راهبر» :

به می سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید
که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها

از گناه با کی ندارد :

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما

حافظ همه اندیشه‌های گستاخانه‌ای را که با عقاید جاری زمانش تاهماهنگ است به پیر نسبت میدهد . پیر حافظ در تأملات ماورای طبیعی خود دورتر از منالك می رود . وی حتی به کارگاه آفرینش اعتراض وارد می سازد اما با لحنی طنز آمیز و دوپهلوی که معنی آن بر عوام پوشیده میماند :

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاك خطا پوشش باد

پیر مانند منالك در كتاب ضد اخلاق بی آنكه خود چندان بنوشد دیگران را به باده نوشی برمی انگیزد و این دیگر تصادفی نیست اگر منالك به میهمان خود شراب شیراز عرضه می کند و آنرا بشیوه ایرانیان می نوشند. یادبود مطالعه حافظ بهنگام نگارش ضد اخلاق هنوز در ذهن ژید بیدار بوده است .

گذشته از نقل قولها و ترجمه يك غزل حافظ بوسیله ژید ، همانندی میان برخی از قسمتهای مائدههای زمینی و بیت‌هایی از دیوان روشن است اما ژید در نقل و بهره‌برداری از عبارات دیگران آزادی عمل زیادی برای خود روا میداند و می‌کوشد آوای فردی و استقلال هنری خود را بگوش برساند .

حافظ :

بیدلی در همه احوال خدا با او بود
او نمیدیش و ازدور خدا را می‌کرد

*

در اندرون من خسته دل ندانم کیست
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

*

دورست سرآب از این بادیه هشدار
تا غول بیابان نفریبد به سرابت

*

بیماری اندرین ره خوشتر ز تندرستی

ژید :

آخر چگونه ناتانائل ، تو خدا را
داری و از این نکته بی‌خبری ! خدا
داشتن یعنی او را دیدن ؛ اما به او
نمی‌نگرند^{۸۶}.

*

و اینك باز هم چه بگویم ؟ چون
لبم خاموش است گمان می‌برید که
دل‌آرام است^{۸۷}؟

*

راهیست در سرزمینی ناشناخته از
هر سو [...] بیشه‌های پراسایه و سراب
چشمه‌های نخوشیده ما را بخود
می‌کشد^{۸۸}.

*

بیماریهای شگفت‌انگیزی هست
که همان خواستن چیز است که
آدمی ندارد^{۸۹}.

*

به نحو هر اس انگیزی تنگی ساعات
را درمی یافتم و این نکته را نیز که
زمان جزیک بعد ندارد.^{۹۰}

*

ژید حافظ وار می بخشد :
درو نیز بازن هر جائی بسیار زیبائی
آشنا شدم . [...] بهمین زن بود که
کشتی خود را فرو ختم یا بخشیدم.^{۹۱}

*

نه ! من هنوز همه ستارگانی را که
آسمان داراست [...] نشمرده ام . و
نیز نه زمزمه های برگها را^{۹۲} ...
ناتانائل ، ما هنوز برگها را با هم
تماشا نکرده ایم . همه پیچ و خم
برگها را^{۹۳} ...

*

مریم می آمد . سراپایش در چادر
سفید بزرگ و ژنده ای پیچیده بود
و در کریاس در شیشه ای آنرا خنده زنان
بر زمین رها می کرد . در اتاق من ،
نقل و نبات در انتظارش بود^{۹۴} .

*

... گمان می کنم راهی که در
پیش گرفته ام راه «من» است و من
آنرا چنانکه باید دنبال می کنم.^{۹۵}

*

بر این درخت پرندگانی می خواندند .
آه اقوی تر از آنچه من گمان می کردم

*

قدروقت ار نشناسد دل و کاری نکند
بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم

*

اگر آن ترک شیرازی به چنگ آرد دل
ما را
به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

*

در چمن هر ورقی دفتر حالی دگر است
حیف باشد که ز حال همه غافل باشی

*

یاد آور حافظ :
گر به کاشانه رندان قدمی خواهی زد
نقل شعر شکرین و می بی غش دارم

*

مکن در این چمنم سرزنش بخود روئی
چنانکه پرورشم میدهند می رویم
و

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند
آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم

*

بلبل ز شاخ سرو به گلبنک پهلوی
می خواند دوش درس مقامات معنوی

پرنندگان بتوانند بخوانند . گوئی
 که درخت خود فریاد کشید - باهمه
 برگهایش فریاد کشید ، - زیرا
 پرنندگان دیده نمیشدند . فکرمی کردم :
 پرنندگان از اینکار خواهند مرد زیرا
 مشغله ای بسیار شدیدست . ولی امشب
 آنها را چه میشود ؟^{۹۶}

*

کاروانها ! - کاروانهای شب
 رسیده و صبح براه افتاده . . .
 کاروانهای بی اندازه خسته و سرمست
 از سراه‌ها و اینک نومید ! ای کاروانها !
 چرا نمی توانم با شما همسفر باشم
 ای ، کاروانها ^{۹۷} !

*

آری بی شك ! جوانی من تیره و تار
 بود من از آن پشیمانم ^{۹۸} .

*

آه ! ناتانائل ، شادی خود را ،
 آنگاه که جانت بر آن لبخند میزند
 و هوس عاشقانه خود را ، آنگاه که
 هنوز لبانت برای بوسیدن زیباست و
 آنگاه که شادمانه می توانی در آغوش
 بفشاری ، سیراب گردان ^{۹۹} .

*

ای جلوه های لذت من ، شما نیز
 چون آب در گذر ^{۱۰۰} .

*

آدم نو ، این منم که امروز چنین
 نام می گیرم ^{۱۰۱} .

و

تنها جهان نیست که باید تغییر پذیرد
 بلکه انسان نیز باید تغییر یابد ^{۱۰۲} .

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل
 تا از درخت نکته توحید بشنوی
 مرغان باغ قافیه سنجند و بذله گوی
 تا خواجه می خورد به غزلهای پهلوی

*

کاروان رفت و تودر خواب و بیابان
 در پیش
 کی روی ، ره ز که پرسی ، چه کنی ،
 چون باشی ؟

*

ایدل شباب رفت و نجیدی گلی زعیش ...

*

بوسیدن لب یار اول ز دست مگذار
 کاخر مملول گردی از دست و لب گزیدن

*

توبه کردم که نبوسم لب ساقی و کنون
 می گزم لب که چرا گوش به نادان کردم

*

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین
 کاین اشارت ز جهان گذران مارا بس

*

عالمی دیگر بیاید ساخت و ز نو آدمی

*

اگر جسم تو با روح تو باید نابود
گردد هر چه زودتر شادی خود را
فراهم ساز ۱۳.

*

آیا این سرزمین دلپذیر را که از
آن می گذری برای آن خواری شماری
وازلذتهای فریبنده اش می پرهیزی که
بزودی آنرا از تو باز خواهند ستاند ۱۳.

*

هر چه عبور تو تندتر است باید نگاه
تو آزمندتر باشد و گریز تو هر چه
شتابزده تر است در آغوش کشیدن تو
باید ناگهانی تر باشد ۱۳!

زیباترین گل هر چه زودتر نیز
پژمرده خواهد شد. زود برفراز
عطر آن خم شو ۱۳.

*

فرد هرگز، جز به اندازه ای که
خود را فراموش می کند اثبات نمیشود.
آنکه در اندیشه خویش است مانع
پیشرفت خود میشود ۱۴.

*

من هرگز زیبایی زنی را نمی ستایم
مگر آنگاه که نداند زیباست ۱۴.

*

من این پشیمانی را دارم که جوانی
خود را تیره ساخته ام و گمان را بر
واقعیت برتر شمرده ام و از زندگی رو

*

آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد
حاليا فکر سبو کن که پراز باده کنی

*

باغ فردوس لطیفست ولیکن زنهار
تو غنیمت شمر این سایه بیدولب کشت

*

در بزم عیش يك دو قدح در کش و برو
یعنی طمع مدار وصال دوام را

*

نشاط و عیش و جوانی چو گل غنیمت دان

*

فکر خود دورای خود در عالم رندی نیست
کفرست در این مذهب خود بینی و
خودرایی

*

در کوی ما شکسته دلی می خرنند و بس
بازار خود فروشی از آن راه دیگر است

و

در کوی عشق شوکت شاهی نمی خرنند
اقرار بندگی کن و اظهار چاکری

*

... باری به غلط صرف شد ایام شبابت

و

ایدل شباب رفت و نچیدی گلی ز عیش ...

گردانده ام ۱۰۵.

حسرت کارهای ناکرده است که
ذهنم را بر می آشوبد . حسرت
کارهایی که در دوران جوانی
می توانستم کرد و بایستی می کردم و
اصول اخلاقی شما مرا از آن بازداشته
است ۱۰۶.

یکی از مضمونهای اصلی مائده‌های زمینی اینست که ژید حاصل
تجربه شخصی را بر تعلیمات خشک کتابها بر ترمی شمارد. در اینمورد نیز
وی به حافظ می پیوندد :

حافظ :

بشوی اوراق اگر همدرس مائی
که علم عشق در دفتر نباشد

*

ایکه در دفتر عقل آیت عشق آموزی
ترسم این نکته به تحقیق نخواهی دانست

ژید :

آه ! دلم میخواست بچشمانم دید
تازه‌ای بخشم و آنها را از آلودگی
کتابها بشویم ۱۰۷.

ژید نیز همچون حافظ می‌خواهد راز هستی را مستقیماً از طبیعت
بیاموزد نه از لابلای کتابها :

حافظ :

چون صبا مجموعه گل را به آب لطف شست
کج دلم خوان گر نظر بر صفحه دفتر کنم

ژید :

برای من بس نیست که بخوانم
شنهای ساحل نرم است، من می‌خواهم
که پاهای برهنه ام این نرمی را حس
کند... هر شناسائی که احساس بر آن
پیشی نجسته باشد برای من بیهوده
است ۱۰۸.

*

* *

شیوه نگارش و تلفیق مائده‌های زمینی تادیر زمانی نقادان ادبی را سرگردان و خشمگین کرده بود. سی سال پس از نخستین چاپ مائده‌ها، بسال ۱۹۲۸ میلادی گاستون راژو^{۱۰۹} ضمن يك سخنرانی گفت:

«اثریست توصیف‌ناپذیر، از نوعی که نه به شعر شبیه است، نه به رمان و نه به تحقیق^{۱۱۰}».

اما پیش از آن، در همان سال انتشار مائده‌ها، هانری گئون با این عبارات از کتاب ژید دفاع کرده بود:

«سرانجام به کتابی رسیده‌ام که نه شعر است و نه رمان و قضاوتی را بعنوان يك جلوه هنری مجرد و یکتا می‌طلبد. منظورم مائده‌های زمینی است^{۱۱۱}».

ژید با توجه به این عقاید متضاد است که بعدها می‌نویسد:

«باید اهمیت این کتاب را اعتراف کنم. رویهم‌رفته آنچنانست که بایستی می‌بود یعنی به توفیق پیوسته. حتی خوب تلفیق شده و هر گونه بریدگی میان عبارات اجتناب‌ناپذیر و لازم بوده است».

دیوانگی بود که چنین کتابی را با فرزانه‌گی بیشتری بنویسم^{۱۱۲}».

وباز هم درباره همین کتاب:

«هیچیک از پیچ و خم جمله‌های من نیست که پاسخگوی يك نیاز درونی من نباشد^{۱۱۲}».

حافظ نیز هدف خرده‌گیری‌هایی از اینگونه قرار گرفته و پاسخ کوتاه اما واقع‌بینانه‌ی او بر آن بحث‌ها مهرباطل زده است :

«گویند که روزی شاه شجاع بزبان اعتراض
خواجه حافظرا مخاطب ساخته گفت هیچیک ازغزلیات
شما ازمطلع تا مقطع بريك منوال واقع نشده بلکه از
هرغزلی سه چهاربیت در تعریف شراب است و دو سه
بیت درتصوف و يك دو بیت درصفت محبوب و تلون در
يك غزل خلاف طریقت بلغاست . خواجه حافظ فرمود
که آنچه بر زبان شاه می گذرد عین صدق و محض صواب
است اما معذلك شعر حافظ در آفاق اشتها ر یافته و نظم
دیگر حریفان پای از دروازه شیراز بیرون نمی‌نهد
بنابراین کنایت شاه شجاع در مقام ایدای خواجه حافظ
برآمده ۱۱۳...»

حافظ با شناخت دقیق‌ترین رازهای هنر خویش توانسته است رمز
تلفیق بظاهر آشفته‌ای را به‌ژید بیاموزد که در عین حال در اندیشه‌ی هنرمند
پیرو يك منطق ذهنی است:

شعر حافظ همه بیت‌الغزل معرفتست

آیا این مصراع حافظ بر قسمتهای بسیاری از مائده‌ها تطبیق‌پذیر
نیست؟

*

* *

در میان شاعران ایرانی که مورد بررسی و ستایش ژید واقع شده‌اند
حافظ محبوبیت خاصی دارد و استناد و اشاره به او در آثار ژید بیش از
دیگرانست .

در میان ژید و حافظ پیوندهای بسیاری می توان یافت . اضطراب و حتی دلهرهٔ حافظ در برابر مسائل مذهبی با پرورش نخستین ژید بسیار هماهنگی دارد . جهان شاعرانهٔ حافظ که گسترده تر از دنیای خیام است در روح خیال پرست ژید کشش بیشتری نسبت بخود برمی انگیزد . دست یابی بر شادی ، مبارزه بر ضد ریاکاریهای مذهبی و جستجوی عشق خطوط برجستهٔ اندیشهٔ حافظ بشمار میرود که توجه ژید را بسوی خود کشیده است . ژید در وجود حافظ هنرمند بزرگی میدید که باومی آموختن از هر لحظهٔ زندگی کام بگیرد بی آنکه فرصت کمال بخشیدن و بار آور ساختن وجود خویش را از دست بدهد . شوری که از هر غزل حافظ برمی خیزد راز نوعی مستی بی می را بر ژید هویدا ساخت که تا پایان زندگی ترکش نکرد و قسمت بیشتر مائدها بیان این حالت روحیست .

یادداشتها

- ۱ - آندره ژید ، ژورنال ج ۱ چاپ پله‌یاد ، ص ۸۸ .
- ۲ - حافظ ، چاپ قزوینی .
- ۳ - مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ترجمه دکتر حسن هنرمندی ، ص ۱۲۸ .
- ۴ - حافظ ، چاپ قزوینی . همه نمونه‌هایی که از حافظ از این پس نقل میشود از چاپ قزوینی است مگر نمونه‌هایی که در آن چاپ نباشد و در جای خود اشاره خواهد شد .
- ۵ - مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ترجمه نگارنده ، ص ۶۳ .
- ۶ - همان ، ص ۶۴ .
- ۷ - همان صفحه .
- ۸ - افزوده‌ها دیده شود و نیز مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ص ۴۹ .
- ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ← افزوده‌ها .
- ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ - زراتشت نامه از زرتشت بهرام پژدو بکوشش دکتر محمد دبیرسیاکی ، تهران ، ۱۳۳۸ ، از ص ۶۲ ببعد .
- ۱۸ - آندره ژید : رمانها ، چاپ پله‌یاد ، ص ۳۱۴ .
- ۱۹ ، ۲۰ - همان ، ص ۳۲۲ .
- ۲۱ ← افزوده‌ها ، و نیز مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ص ۴۹ .
- ۲۲ - دیوان شرقی ، ترجمه فرانسوی لیشتن‌برگر ، پاریس ۱۹۴۹ ، ص ۳۵۶ .
- ۲۳ - ژید : ژورنال ج ۱ ، پله‌یاد ، ص ۸۶۰ .
- ۲۴ ← افزوده‌ها .

- ۲۵ - مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ص ۱۰۲ .
- ۲۶ - حافظ ، چاپ قزوینی .
- ۲۷ - همان کتاب .
- ۲۸ - مائده‌های زمینی ، ص ۷۵-۷۶
- ۲۹ - همان ، ص ۷۶ .
- گوبینودر «قصه‌های آسیائی» چاپ «پوور» ۱۹۶۰ ص ۸ می‌نویسد :
- «در همه آسیائی‌ها ، اهمالی بی‌تظیر و استیلای مطلق
اولین جهش مسلط است خواه خوب باشد و خواه بد،
و مولوی گفته : پس بد مطلق نباشد در جهان .
- ۳۰ ، ۳۱ - حافظ ، چاپ قزوینی .
- ۳۲ - مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ص ۱۷ .
- ۳۳ - عطار: تذکرةالاولیاء بکوشش دکتر محمد استعلامی، ص ۳۸۸ .
- ۳۴ - مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ص ۶۳ .
- ۳۵ - همان کتاب، ص ۹۹ .
- ۳۶ - حافظ چاپ قزوینی .
- ۳۷ - دیوان بابا طاهر عریان . همه چاپها .
- ۳۸ - مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ص ۱۲۸ . حافظ :
- بر در میکده رندان قلندر باشند
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی
- ۳۹ - همان ص
- ۴۰ - جوانی آندره ژید ، ج ۲ ، ص ۸۶ - ۴۸۵ .
- ۴۱ - همان ، ج ۲ ص ۶۰۶ .
- «مشایخ و شاعران صوفی برای افرادی از جنس خود که از نظر زیبایی یا هنر ممتاز باشند دلبستگی شدیدی البته روحانی نشان میدهند و تأکید می‌کنند که در تحسین از آنان ، اثر (جسمی یا روحی) خالق را می‌ستایند و بر خود می‌بالند که عشق ایشان بر خلاف عشق نسبت بموجودی از جنس مخالف، دستخوش تمایلات شهوی جسمی نیست بلکه بسیار منزه است .»
- کلنل کلارک در باره عوارف المعارف سهروردی
نقل در مقدمه گلستان سعدی ، ترجمه فرانسه بوسیله
عمر علیشاه ، آلبن میشل ، پاریس ۱۹۶۶ ص ۱۶ .

- ۴۲ - ات یامبل : با ژید در مصر، مجله N R.F بیاد بود ژید ، نوامبر ۱۹۵۱ ، ص ۳۰۵ .
- ۴۳ - لویی مارتن شوفیه، فیکاروی ادبی، چاپ پاریس، شماره ۱۰۸۹، دوم مارس ۱۹۶۷، ص ۴ .
- ۴۴ - اتفاقاً این غزل بلند است .
- ۴۵ - رمون طحان درباره این غزل می نویسد: «ژید... بطور ناخود آگاه يك غزل صوفیانه را ترجمه می کند». «آندره ژید و شرق» ص ۲۱۸ . اما يك بررسی ساده نشان میدهد که این غزل آفریده ذهن صوفیانه ای نیست که از لذتهای زمینی روی برتابد و با وجود زود گذر بودن زندگی نخواهد از آن کام گیرد .
- ۴۶ ، ۴۷ ← افزوده ها .
- ۴۸ - ژید ، رمان ، پله یاد ، ص ۳۷۳ .
- ۴۹ ← افزوده ها .
- ۵۰ - مائده ها ، چاپ دوم ، ص ۱۰۳ .
- ۵۱ - همان کتاب ، ص ۱۰۴ .
- کلمه « عشق » در قرآن نیامده است و این کلمه که از ابزار مهم شعر عاشقانه فارسی بشمار میرود بوسیله حسین منصور حلاج در باره خداوند بکاررفته است .
- ۵۲ ← افزوده ها .
- ۵۳ - مائده ها ، ص ۷۶ ، ۷۸ ، ۱۰۴ و ...
- ۵۴ - مائده ها ، ص ۹۸ .
- ۵۵ - سکه سازان ، ترجمه نگارنده، چاپ اول ، ص ۱۹۵ . یاد آور این شعر حافظ:
- می خور که شیخ و حافظ و مفتی محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می کنند
- ۵۶ - ایرج گفته است :
- آه از آنروز که بی کسب هنر شام شود وای از آن شام که بی باده وساغر گذرد
- ۵۷ - مائده ها ، ص ۹۷
- ۵۸ - ژان دوله : « جوانی آندره ژید » ج ۲ ص ۳۵۸
- ۵۹ - مائده ها ، چاپ دوم ، ص ۱۷۲ تا ۱۷۴
- ۶۰ - همان کتاب ، ص ۱۵۸
- ۶۱ - ژید : رمان ، ضد اخلاق ، پله یاد ، ص ۴۲۶ .

- ۶۲ - رباعیات خیام ، ترجمه گرو لو ، ص ۱۱۹ .
- ۶۳ - مائده‌ها ص ۱۱۴ .
- ۶۴ - همان کتاب ص ۱۱۴ و ۱۱۵ .
- ۶۵ - همان ص ۱۱۵ .
- ۶۶ - همان ، ص ۱۱۵ تا ۱۱۷
- ۶۷ - همان ، ص ۱۱۷
- ۶۸ - همان ، ص ۹۷
- ۶۹ - ژید : ژورنال، ج ۱ پله‌یاد، ص ۱۲۶ (۴ فوریه ۱۹۰۲)
- ۷۰ - مائده‌ها ، ص ۱۴۹ . نکته جالبی است که ژید در مائده‌ها تلفظ عربی - ایرانی سلیمان را بر تلفظ غربی آن (سالومودردیوان گوته ، سالومون در نوشته فرانسویان) ترجیح می‌دهد این نام هجده بار بر خامه حافظ گذشته است.
- ۷۱ - نامه ژید به دو کوته N.R.F. ، اول ژوئن ۱۹۶۴ ، سال دوازدهم ، شماره ۱۳۸ ، ص ۱۱۴۷ .
- ۷۲ - مائده‌ها ، ص ۲۰۶ .
- ۷۳ - همان کتاب ، همان صفحه .
- ۷۴ - ژید : رمان ، ضد اخلاق ، پله‌یاد ، ص ۴۲۶ .
- ۷۵ - همان ، ص ۴۳۳ .
- ۷۶ - همان ، ص ۴۳۵ .
- ۷۷ - همان ، ص ۴۳۶ .
- ۷۸ - ایوون داوه : «در باره مائده‌های زمینی» ص ۱۲۴
- ۷۹ - مائده‌ها ، ص ۷۶ ، ۷۸ .
- ۸۰ - همان ، ص ۹۲ .
- ۸۱ - همان ، ص ۱۱۸ .
- ۸۲ - همان ، ص ۲۶۴ .
- ۸۳ - همان صفحه .
- ۸۴ - پی بر لافی : «آندره ژید رمان نویس» ص ۱۲ ، ژید در باره واید می‌نویسد : «برخی او را به باکوس آسیائی تشبیه می‌کردند» «بها نه‌ها» ص ۱۲۶
- ۸۵ - همان ، ص ۷۹ .
- ۸۶ - ، ص ۸۷ .

- ۸۷ - ، ، ص ۱۹۶ .
- ۸۸ - ، ، ص ۷۴ .
- ۸۹ - ، ، ص ۹۷ .
- ۹۰ - ، ، ص ۱۲۵ .
- ۹۱ - ، ، ص ۱۳۷ .
- ۹۲ - ، ، ص ۱۹۶ .
- ۹۳ - ، ، ص ۲۰۶ . این جمله بی‌درنگ پس از وصف حافظ و شیراز آمده است .
- ۹۴ - ، ، ص ۲۰۳ .
- ۹۵ - ، ، ص ۲۱۸ .
- ۹۶ - ، ، ص ۲۲۱ . درمآندها نیز بشیوه شعر فارسی گفت و شنود درخت با انسان چشمگیر است ← ص ۱۰۲ مآندها ، چاپ دوم .
- ۹۷ - ، ، ص ۲۲۶ .
- ۹۸ - ، ، ص ۲۳۷ .
- ۹۹ - ، همان صفحه .
- ۱۰۰ - ، ، ص ۲۳۸ . بنظر میرسد که شعر «پل میرابو» مانند سخن ژید از شعر حافظ تأثیر پذیرفته باشد .
- ۱۰۱ - مآندها ، ص ۲۶۳ .
- ۱۰۲ - ، ، ص ۳۳۷ .
- ۱۰۳ - ، ، ص ۲۶۷ .
- ۱۰۴ - ، ، ص ۲۷۳ .
- ۱۰۵ - ، ، ص ۳۲۸ .
- ۱۰۶ - ، ، ص ۳۲۷ .
- ۱۰۷ - ، ، ص ۸۴ .
- ۱۰۸ - ، ، ص ۹۱ .
- ۱۰۹ - این نویسنده در کتاب «زیبائی» چاپ سال ۱۹۴۳ پاریس (پلون) در صفحات ۵۵ تا ۵۷ به تحلیل رباعیات خیام پرداخته است .
- ۱۱۰ - مآندها ، مقدمه چاپ دوم ، ص ۶۱ ،
- ۱۱۱ - مآندها ، چاپ دوم ، ص ۶۰ .
- ۱۱۲ - ، ، ، ص ۶۱ .
- ۱۱۳ - تاریخ حبیب‌السیر . ج ۳ .

بخش سوم

ژید در برابر گاخ زرین «هزارویکشب»

می‌توان کتاب مقدس را دوست داشت و
نفهمید ، می‌توان هزارویکشب را دوست
داشت و نفهمید^۱.

آندره ژید

سه مقالهٔ مفصل ژید بمناسبت انتشار ترجمهٔ هزار و یکشب بقلم
دکتر ماردروس که بقول نویسندهٔ مائده‌ها «هم شرقی ، هم مسیحی ، هم
عربی‌دان از کودکی و هم ادیب مسلم فرانسوی^۲» است ، ستایش ژید را
نسبت به این مجموعهٔ قصه که بنیاد ایرانی دارد نشان می‌دهد :

«شما از ستایش من نسبت به این کتاب آگاهید . پدرم
نیز که آنرا می‌ستود از خرد سالی آنرا در دسترس من
نهاد و تصور می‌کنم همزمان با کتاب مقدس ، اولین
کتابی باشد که خوانده‌ام^۳».

بنابراین ژید از کودکی مشتاق هزارویکشب بود. وی ساعت‌های
دراز در باغ لوکزامبورگ در برابر یک منظرهٔ شرقی اثر تورنمین درنگ

می کرد و در کنسرتی که در همان باغ برپا بود از شنیدن قطعه «صحرا» اثر فلیسین داوید خسته نمیشد و این نکته‌ها را در کتاب «اگر دانه نمیرد» به تفصیل شرح میدهد. پیداست که ژید از دیرباز مانند گوته و شاعران و هنرمندان بسیار دیگر، در شرق حافظ «ارض موعود» را می‌جست.

«سفر اوری‌ین - ۱۸۹۳ م» گرچه تأثیرات گوناگون غربی را بخود پذیرفته است با اینهمه در بیشتر قسمتهای خود، نشانی از تأثیر هزار و یکشب دارد و آنچه در این کتاب به شرق مربوط میشود مستقیماً از «سفرهای سندباد» مایه می‌گیرد. حکایت اسیر شدن و آزادی «اوری‌ین» همانند قصه سندباد است و در مجموع، این کتاب آمیخته‌ایست از خیالپردازی و واقع بینی، اما حقیقت اصلی در آن آسیبی نمی‌بیند و «سفر اوری‌ین» اقتباس غربی از یک قصه شرقی بشمار میرود.

از میان بیست و یکتن همراهان اوری‌ین، نام یکی «بحوردین» است. از سوی دیگر نام حیات‌النفوس که یک شاهدخت شرقیست و شوهر او قمرالزمان، از «سرگذشت عشق‌های قمرالزمان، سلطان جزیره خالدان و بدورشاهزاده خانم چینی» مایه گرفته است.

پس از مرگ قمرالزمان، حیات‌النفوس بر شهری از زنان بنام: «باختریان» (بلخ) فرمانروائی می‌کند. این شهر اقامتگاه دیرینه ایرانیان است که با قلم ژید چنین وصف میشود:

«ما بر شهر دروغ می‌خوریم که با کامجویی‌هایش،
آنهمه زیباست ... کاخ حیات‌النفوس با ایوانهایی
که ما را بهنگام گردش در آن می‌هراساند بسیار زیبا
بود و چندان مطمئن نمی‌نمود! - ایوانها! ایوانهای
بخشایشگر باختریان در زیر آفتاب نو دمیده!
باغهای معلق، باغهایی که از آنها دریا دیده میشود!
کاخی که ما دیگر نخواهیم دید و همواره آرزوی
دیدارشان را خواهیم داشت»^۴.

بعدها در مائده‌های زمینی ژید همین اندوه حسرت زار را درباره نیشابور زادگاه خیام نشان میدهد. مگر نه اینکه بلخ و نیشابور هر دو جزئی از خراسان بزرگ را تشکیل میداده‌اند؟

هفت منزلگاه نخستین مرحله بزرگ سفر اوری‌ین ما را بیادسفرهای سندبادمی اندازد که شماره آنها نیز هفت است (این عدد ما را بیاد هفت‌خوان رستم، قهرمان ملی ایرانیان در شاهنامه می اندازد اما شباهت این دو تنها بهمین شماره محدود میشود).

سفر اوری‌ین پیام آور مائده‌های زمینی و الحج است زیرا اگر در این کتاب چهره ظاهری و افسانه‌ای شرق و صف میشود در مائده‌ها و «الحج» است که افسون شاعرانه و جلوه معنوی شرق و بخصوص ایران ستایش ما را برمی انگیزد.

آغاز داستان هزار و یکشب واقعاً ناپیدا است زیرا درباره بنیاد و مبداء آن هنوز در میان پژوهندگان بحث است اما این کتاب در صورت کنونی خود از زندگی ایرانیان و هندیان و مصریان هر سه نشانه دارد و چنانکه میدانیم قسمتی از آن شرح دوران خلافت هارون الرشید است و خوشگذرانیهای او. البته ابونواس شاعر نیمه ایرانی هم در این مجالس حضور دارد.

میدانیم که ابونواس از مادری ایرانی بنام گلنار در اهواز چشم‌بدنیا گشوده است. پدر وی عرب بود اما اگر سهم مادر و میراث شیروخون را در پرورش هر فرد مؤثر بدانیم نمی‌توانیم از تأثیر این عامل در بررسی حال ابونواس غفلت کنیم. ضمناً باید توجه داشت که ابونواس را بخاطر نوآوریهایش در زبان عرب «فرزند نااهل شعر عربی» و همپایه رمبودر آن زبان شمرده‌اند. وی با متنبی و ابوالعلائی معری سه ستون استوار شعر کهن عربی را تشکیل میدهد.

نزدیک به هزار سال پیش ابن‌الدیم در کتاب الفهرست چنین

می‌نویسد :

«ایرانیان در شمار اولین ملت‌هایی بودند که به قصه‌سرایی پرداختند. این نوع ادبی در دوره ساسانیان در ایران بسیار رواج یافت. عربها پس از شکست ایران قصه‌های ایرانی را بزبان خود بازگرداندند و نویسندگان بسیار فصیح و سخنور آنان به آرایش و پیرایش آنها پرداختند و حتی بهمان شیوه قصه نگاشتند. نخستین کتابی که از این نوع بزبان عربی در آمد کتاب هزار افسان بود.»

چندسال پس از او مسعودی در کتاب «مروج الذهب» یا «چمنزاران زرین» کتاب هزار و یکشب را در اصل ایرانی میدانند. وجود نام‌های ایرانی از جمله شهرزاد و شهریار و دینارزاد این نظر را مسلم می‌دارد اما همچنانکه اشاره شد کتاب در ترکیب فعلی خود نشان دهنده مشخصات زندگی همه مردم شرق نزدیک (به تعبیر اروپائیان) است.

متن عربی هزار و یکشب نخستین بار قریب یکصد و پنجاه سال پیش در کلکته و سپس بیست سال پس از آن در بولاق مصر بچاپ رسید اما فرانسویان یکصد سال پیش از آن ترجمه چاپ شده کتاب را در اختیار داشتند و این ترجمه بقلم آنتوان گالان فرانسوی است.

آشنائی به بخشی از زندگی گالان یعنی آن قسمت که با کار شرق شناسی وی پیوند دارد البته ضروریست و اکنون بآن اشاره می‌کنیم :

گالان در بیست و چهار سالگی یعنی بسال ۱۶۷۰ میلادی بعنوان منشی سفیر فرانسه در دربار عثمانی به شهر استانبول کنونی سفر کرد. در این شهرزبان ترکی و عربی را فراگرفت و با زبان فارسی آشنائی یافت. با

شاردن مؤلف سیاحتنامه مشهور در همین شهردیدار کرد و تصمیم گرفت با او روانه ایران گردد و البته این سفر انجام نپذیرفت. اما در یادداشت‌های روزانه وی در این باره اشاره‌هایی هست. پنج سال پس از آن گالان به فرانسه بازگشت و دو سال بعد بعنوان خرید سکه و اشیاء نادر دیگر برای دربار فرانسه به شهر از میر عزیمت کرد و از آن پس دوره‌ای دراز از طرف «شرکت هند شرقی» در کشورهای شرقی مقیم شد و طبیعی است که با اوضاع واحوال این مناطق آگاهی‌های خاصی پیدا کرد!

گالان در چهل و دو سالگی به فرانسه بازگشت و در کتابخانه دربار فرانسه به تحقیقات ادبی پرداخت. ده سال بعد اثر مهم «در بلو» را بنام «کتابخانه شرقی» انتشار داد. این اثر که شامل تاریخ و جغرافیا و ادبیات و مذاهب ملت‌های شرقیست منبعی شد برای بهره برداری فیلسوفان، قصه پردازان و شاعرانی نظیر گوته آلمانی، بایرون انگلیسی، ولتر و نروال فرانسوی.

گالان پنجاه و هشت ساله بود که نخستین جلد ترجمه هزار و یکشب را انتشار داد و چاپ دوره کامل دو ازمه جلدی آن سیزده سال بطول انجامید. تحلیل هزار و یکشب بصورتی که از دو بیست و پنجاه سال قبل در دسترس فرانسویان و فرانسه خوانان قرار دارد از آنرو ضروریست که بنیاد قضاوت‌های درست و نادرست بسیار درباره شرق و خاصه کشور ما شده است. غربیان کشور ما را به کنایه «کشور گل و بلبل» و «کشور هزار و یکشب» لقب داده‌اند. مراد از «کشور گل و بلبل» جنبه شاعرانه مبالغه آمیز سرزمین ماست و مراد از «هزار و یکشب» جنبه افسانه‌ای و غیر واقعی آن.

میدانیم تا همین قرن، رفت و آمد و رابطه میان کشورها خاصه میان شرق و غرب محدود بوده است و بنیاد قضاوت‌های بیشتر مردم سرزمین‌های دور از هم را همان سفرنامه‌ها و قصه‌ها تشکیل میداده است و پیداست کتابی

نظیر هزارویکشب با آنهمه خیالپردازی چه تأثیرشگرفی در ذهنهای غریب پسند غربی می‌توانست داشته باشد.

پیش از این گفتیم که هزارویکشب به یک معنی نشان دهنده زندگی و اختصاصات قومی هندیان و ایرانیان و اعراب است و در کنار قصه‌های خیالی، صحنه‌هایی کمابیش تاریخی از دوران هارون‌الرشید و وزیر ایرانی او جعفر برمکی و شاعر نیمه ایرانی ابونواس نیز وصف میشود.

آندره ژید که از نویسندگان هشیاروروشن بین این قرن است و در شناخت و ستایش آثار ذوقی ملت‌های دور و نزدیک مرزی نمی‌شناسد و در دیدگاه بلند او هر چه زیباست ستودنی است خواه از شرق باشد و خواه از غرب درباره کتاب هزارویکشب به لحنی عاشقانه سخن می‌گوید، و شرح میدهد که چگونه از ترجمه آزاد گالان روی گردانده و به ترجمه آلمانی هزارویکشب بقلم «ویل» مراجعه کرده است. وی سپس به انتقاد از ترجمه گالان و دفاع از کارمار دروس می‌پردازد و از نظر رعایت امانت ادبی البته انتقاد ژید وارد بنظر میرسد زیرا گالان در اقتباس آزادانه خود کوشیده است ترجمه را پسند طبع دستگانه‌های رسمی و مردم زمان خود قرار دهد و بخصوص ترجمه اشعار را در کتاب خود حذف کرده است و این بنظر ژید گناهی نبخشودنی است.

با اینحال ترجمه گالان چون قدمت تاریخی دارد و تأثیر بسیار در ذهن و ذوق کنجکاوان غربی نهاده است درخور بررسی و اهمیت است زیرا این ترجمه به همان صورتی که اشاره شد بی‌درنگ شهرت یافت و به ترتیب بزبانهای انگلیسی، آلمانی، ایتالیائی، وهلندی و روسی ترجمه شد و تقلید از آن رواج گرفت و در همان آغاز ترجمه، کتاب هزار و یکروز (الف‌النهار) بقلم یکی از دوستان گالان بنام پتیس دولا کرو آمنتشر گشت.

اما علت رواج و قبول عام هزارویکشب در فرانسه نیز درخور تأمل است زیرا در آغاز قرن هجدهم میلادی بعلمت حساسیتی جدید مردمی که از کهنه پسندی‌های شیوه کلاسیک خسته شده بودند به جهان افسانه رغبت بیشتر نشان میدادند و از جهان واقع و نفوذ عقل می‌گریختند. از سوی دیگر آثاری که موضوعشان کشمکش اعراب اندلس و مسیحیان اسپانیا بود بر کنجکاوای فرانسویان در باره سرگذشت اعراب اسپانیا دامن میزد و مادموازل دواسکودری و مادام دولافایت با آثار خود فرانسویان را عادت داده بودند که بقول بارس در تمدن مسلمانان «خون و شهوت و مرگ» ببینند. هزارویکشب درست بهنگامی انتشار یافت که مردم، مشتاق آگاهی تازه درباره اسرار دنیای مسلمانان بودند. یکی از روشن‌بینان آن دوره نکته ساده اما بسیار مهم و دقیقی را یادآوری میکند و می‌نویسد:

«تا اندکی پیش، چنین بنظر میرسید که تاریخ تنها برای یونانیان و رومیان ساخته شده است اما دانش زبانهای شرقی و سفرهایی که در روزگار ما انجام یافته بما آموخته است که ارزشهای معنوی و ادب و تربیت در همه جا وجود دارد.»

بنابراین زمینه مساعد بود و گالان توانست از آن بهره برداری کند.

بر ترجمه گالان انتقادهائی وارد شمرده‌اند از جمله آنکه مثالهای شعری هزارویکشب را در ترجمه حذف کرده است و در کتاب وی پادشاهان شرقی به زبان درباریان «ورسای» سخن می‌گویند.

در آغاز قرن هجدهم میلادی شیوه کلاسیک در سرآزیری تقلید و تکرار و ابتدال افتاده بود و از همین رو کتابی مانند هزارویکشب که در آن هرگونه

پیوند منطقی بین حوادث گسیخته است برای فرانسویان سخت دلپسند جلوه میکرد و برای خیال کنجکاو آنان که از حکومت عقل و منطق در پهنه ادبیات و اندیشه خسته شده بودند سفر به سرزمینهای وهمی را فراهم می ساخت. حوادثی که برای قهرمانان کتاب هزارویکشب روی داده است بار دیگر سهم فعالانه تقدیر کورو کر را در زندگی آنان نشان میدهد. گویی حوادثی بظاهر مضحك بنیاد تغییر مسیر کلی در شیوه زندگی افراد میشود و اراده فرد در تکوین حوادث کمترین تأثیری ندارد. فیلسوفان فرانسوی قرن هجدهم از این تقدیر شوخ و بی منطق درسهای تازه ای آموختند. در هزارویکشب انسان از دنیای دکارت که آدمی را آزاد و مسئول سر نوشت خویشتن نشان میدهد بسیار بدور است. هزارویکشب همچنانکه بعدها در کتاب صادق و «ساده دل» اثر ولتر نیز می بینیم یاد آور بی منطقی و عبث بودن جهان هستی است. اثر معکوس هزارویکشب در اندیشه منتسکیو و ولتر و دیده رو بنیادگذاران تحول فکری فرانسویان، آن بود که برخلاف آنچه در علوم الهی تعلیم داده میشد اینان تقدیر را سامان دهنده آگاه و هشیار جهان هستی نمی دانستند.

باری کتاب هزارویکشب مردم کوچه و بازار شرقی را بی هیچگونه آرایش و پیرایش به غربیان نشان میداد تا آنجا که بعدها گوینو پس از یک اقامت طولانی در ایران می نویسد :

«هر گامی که در آسیا برمیداریم بهتر می فهمیم
که حقیقی ترین و درست ترین و کامل ترین کتاب درباره
این قسمت از جهان کتاب هزارویکشب است»^۶.

بنابر این، این کتاب مجال وسیعی برای تخیل خوانندگان غربی فراهم میکرد. علت این امر آنست که شاعران فرانسوی آن دوره که بیشتر ناظمانی

بیش نبودند نمی توانستند نیاز روحی خوانندگان را بر آورند . در بیشتر قصه‌های هزارویکشب فرانسویان با قدرت و زبردستی و حتی گستاخی زنان روبرو میشدند و با این کتاب دید تازه‌ای دربارهٔ عشق به فرانسویان عرضه میشد و جای خود را در اندیشه‌ها باز می کرد و در زندگی عاطفی مردم تحولی پدید می آورد .

مثلا در آثار کرنی یا دکارت عشق فضیلتی بشمار میرفت و برای قهرمان حوادث عاشقانه شناخت خوب و بد موجبی برای تحرك و عمل بود و در آثار راسین عشق ، ضعف قلمداد میشد . اما در هزار و یکشب ، عشق سرچشمهٔ کامجویی است و قوانین طبیعی که بر تر از هر نوع ممنوعیت و محرومیت قرار دادیست به انسان حکم میکند که سهم خود را به تمامی از آن باز گیرد . قصه‌های هزارویکشب در فضائی سرشار از لذات جسمی ادامه می یابد . عشق که از زیبایی جسمی مایه می گیرد با پرستش خوشبختی آنی و لذت بی سرزنش در می آمیزد .

توجه عامهٔ فرانسویان به کتاب هزار و یکشب در عین حال ملال آنها را از زندگی و دورهٔ خود نیز نشان میدهد و آنها را در خیال بسوی بهشت مسلمانان روانه می سازد . اگر ممکن بود روحیهٔ يك نسل را مورد بررسی های روانکاو طبق تمایلات آنها بسوی مطالب پسندروز قرارداد زمینهٔ مطالعه بخوبی نشان میداد که از چه می گریزند و به چه روی می آورند و فرانسویان در چنین احوالی بسر می بردند . تا زمان گالان، غریبان ، شرق را سرزمین لقمان حکیم یا بید پای می شناختند که در افسانه‌های لافونتن خوانده بودند اما پس از هزارویکشب ، شرق سرزمین افسانه‌ای جلوه کرد که در آن لذات جسمی حکومت میکند .

ما که در این گوشهٔ جهان زیست کرده و چشم به شناخت محیط پیرامون خود گشوده ایم خوب میدانیم که این هردو نظر در بارهٔ شرق مبالغه آمیز

است. بلکه شرق مانند هر سرزمین متحرك ديگر چه در گذشته چه در حال آمیخته‌ای بوده است از این هر دو خصوصیت. همچنانکه قضاوت عمومی ما در باره غرب و غریبان بی‌شبهت به همان قضاوت فرانسویان دو قرن پیش در باره ما نیست چرا که از دهها سال پیش ما عادت کرده‌ایم غرب را جائی بشناسیم که در آن آزادیهای جنسی کامل وجود دارد و در این قضاوت چشم به آثار ادبی درجه اول غرب فرو بسته‌ایم که اگر واقعاً چنین آزادی که زاده پندارد و رنگرو آرزومند ماست وجود میداشت دیگر آنهمه ماجراهای دردناک عاطفی در کتابها و رمانهای غربی موج نمیزد. شك نیست که نظر ما نیز در باره غرب بعلت رفت و آمدهای فراوان این قرن و خبرهای تازه تر و دقیق تر که بما میرسد تصحیح خواهد شد. این نکته البته گفتنی است که روابط عمومی افراد در غرب با آزادی و صراحت در گفتار و رفتار همراه است اما در آنچه مربوط به پیوندهای عاطفی و زندگی خاص و خصوصی افراد است خبرهایی که غرب شناسان برای مامی آورند باشایعاتی که از سالها پیش در اذهان پراکنده است بسیار فرق دارد و چنین بنظر میرسد که اکنون هنگام آنست که غریبان و شرقیان از دو سو در قضاوت‌هایی که بر بنیاد کتابهای کهن یا سفرنامه‌های قدیم استوار شده است تجدید نظر کنند و با واقع بینی امور را مورد بررسی قرار دهند. این شناخت هر چه زودتر انجام پذیرد بسود هر دو دسته و در نتیجه بسود پیشرفت جامعه انسانی است.

غریبانی که با مقیاس هزار و یکشب شرق را می‌سنجند از يك نکته غافل مانده‌اند و آن ضرورت داستان‌پردازی در قصه‌های شرقی است که گرچه بامهارت ذوقی در آمیخته است جنبه خیالبافی آن برواقع بینی غلبه دارد و صحنه‌هایی که زاده خیال صحنه آرای قصه پرداز است در واقع آرزوی اوست برای دست‌یابی به صحنه‌هایی که وصف میکند صحنه‌هایی

که در جهان خارج وجود دارد. اما غریبان بر این نکته چشم فرو بسته بودند و جنبه تمثیلی این قصه‌ها را بصورت واقعیتی مسلم می‌پنداشتند. قصه‌های مربوط به حرمسرا و خواجگان و چند همسری چنان برای غریبان جالب بود که می‌پنداشتند شرق سرزمین خوشبختی جنسی است و هر مردی يك حرمسرا و زنان گوناگون دارد آنچنانکه در هزار و یکشب و نیز در هفت‌پیکر نظامی وصف شده است. اندکی بعد و لتر که خود از ستایشگران هزار و یکشب است و بانگارش کتاب صادق یا سرنوشت خواسته است صحنه‌هایی بقرینه هزار و یکشب بیافریند در کتاب «بررسی درباره آداب و عادات» بر این توهمات و خیالپردازیها حمله می‌برد. ولی تأثیر شدید هزار و یکشب باین سادگیها فراموش شدنی نبوده و تا زمان بودلرو و نروال ادامه داشته است تا آنجا که داستان پرداز واقع بین و دقیق قرن نوزدهم یعنی استاندال می‌نویسد :

«هزار و یکشب که من می‌پرستمش بیش از يك چهارم ذهن مرا بخود مشغول کرده است.»

بدینگونه است که در مائده‌های زمینی بازتاب دور نخستین قرائت «هزار و یکشب عزیز» را بگفته ژید ، باز می‌یابیم . قسمتی که نقل میشود لحن و شیوه نگارش و فضای احساسی هزار و یکشب را بیاد می‌آورد :

«ای زبیده ، من همان برده‌ام که صبحگاهان ، در کوچه‌ای که به میدان عمومی رهمی برد باو بر خوردید . من سبدی تهی بر سر خویش می‌بردم و در همان حال که بهمراه شما می‌آمدم دستور دادید سبد را برایم از بادرنگ و لیمو و خیار و ادویه و تنقلات گوناگون پر کنند . سپس چون از من خوششان آمد و من از خستگی

خود شکوه کردم، خواستید تا مرا شب پیش دوخواهر
 خود و سه شاهزاده «قلندر» نگاه دارید. وما هر يك ،
 بنوبه خود به شنیدن سرگذشت دیگران که هر کدام از
 ما نقل می کرد پرداختیم . چون نوبت نقل بمن رسید
 گفتم : ای زبیده ، پیش از آنکه با شما دیدار کنم
 سرگذشتی در زندگی نداشتم و اکنون چگونه ممکنست
 داستانی داشته باشم . مگر شما همه زندگی من نیستید؟
 و باربر بهنگام گفتن این سخنان شکم از میوه‌ها
 می انباشت .۷»

ژید بی درنگ خود مأخذ این تخیلات را نشان میدهد :

«بیاد دارم که در کودکی خواب حلواهای خشکی
 را میدیدم که آنهمه در هزار و یکشب از آن سخن
 گفته اند . از آن پس ، از این حلواها که با گلاب
 می سازند خورده ام و دوستی ، از مر باهائی با من سخن
 گفت که با «لیچی» ساخته میشود .۷»

چنانکه می بینیم ژید در اینجا خود را به سندباد تشبیه می کند
 و قصه سه قلندر بخصوص بیشتر در او اثر می گذارد . (پیش از این در بخش
 مربوط به حافظ درباره کلمه قلندر و فرقه قلندریه سخن گفته ایم .) ژید
 بیشتر اوقات ، وقتی فرصت مناسب دست میدهد به این طایفه باز می گردد
 و ترجمه ماردروس یکی از آن فرصت های مناسب است .

دکتر ماردروس «تمامی» ترجمه خود را با این عبارت به یاد بود
 مالارمه اهدا کرده است :

«تمامی این اثر ، پیشکش به یاد بود استفان مالارمه
 اندیشمند ، که آنرا دوست میداشت .۸»

سپس هر يك از شانزده جلد به يكي از شخصيت‌های ادبی يا يكي از دوستان مترجم اهدا شده است که مشهورترین آنها عبارتند از:

پل والرې (ج ۱) ، ژوزه ماریا دوهرديا (ج ۳) ، موریس مترلینک (ج ۶) هانری دورنیه (ج ۷) پی‌یر لوتیس (ج ۸) . یعنی گروهی از نویسندگان جوان که بعدها در پهنه ادبیات فرانسه درخشیدند و از آنمیان والرې و هانری دورنیه و پی‌یر لوتیس بخصوص اشاره‌ها و شعرها و مقاله‌هایی درباره ادبیات فارسی و تاریخ ایران دارند که در کتاب «سفری در رکاب اندیشه» بدانها خواهیم پرداخت .

جلد چهارم ترجمه هزار و یکشب بقلم دکتر ماردروس با این عبارت به ژید اهداء شده است :

[بدوستم آندره ژید «تومی گفتی...»]

مادروس در اینجا به آغاز پنجمین کتاب مائده‌های زمینی اشاره می‌کند که در آن سخن از سفر با دلجان ، کاروانسراها ، مستی و مزرعه در میانست و آخرین در خانه دهقان بسوی دشت گشوده میشود یعنی بطور خلاصه صحنه‌هایی شرقی ...

ژید ترجمه ماردروس را تصحیح می‌کرد و خرسند بود که مترجم نظرهای اصلاحی او را بکار می‌بندد . وی در نامه‌ای به پل والرې چنین می‌نویسد :

[با علاقه بسیار هزار و یکشب ماردروس را میخوانم و با لذت می‌بینم که او تصحیحات مرا مراعات کرده است . به این ترتیب عبارت :
«با اشاره چشم یکدیگر را متقابلا بهمخوابگی دعوت کردند» ازمنست . قصه سه قلندر بسیار عالی است .^۹]

اماژید با آنکه ترجمهٔ ماردروس را بر ترجمهٔ گالان بر ترمی شمارد گوئی کلمهٔ فارسی قلندرچنان مجذوبش کرده است که گزینش ماردروس را در مورد کلمهٔ عربی صعلوك (گدا و دزد) بجای قلندر نمی‌پذیرد و در مقالهٔ خود می‌نویسد:

[قلندر، در این کتاب (ترجمهٔ ماردروس) صعلوك بکار رفته است] (۱۰۰...)

زیرا روش گستاخانهٔ قلندران بطور کلی نمی‌توانسته است اعتنای ژید را بر نینگیزد و این کلمه که غالباً بوسیلهٔ شاعران فارسی‌زبان و از جمله حافظ بکار رفته است در ذهن او خصوصیات را بیاد می‌آورد که کلمهٔ صعلوك دارای آن خصوصیات نیست. این اشاره بجاست که قلندران برخلاف صوفیان موی سروریش را می‌تراشیدند تا در چشم خلق کمتر مورد احترام قرار گیرند و شائول نیز در نمایشنامهٔ ژید چنین می‌کند:

شائول - ... (سلمانی خود را آماده نشان میدهد)
 ترا احضار کرده‌ام که ریشم را بتراشی .
 سلمانی - (با تعجب فراوان) تراشیدن ریش !
 شائول - بله، ریش. این ریش‌ها مرا پیر نشان میدهد.
 حالا وقتش رسیده که من حالت جوانتری بخود بگیرم...
 چرا که اینکار مرا جوان خواهد کرد، نه؟
 سلمانی - بی‌تردید! اما در آن صورت کمتر احترام انگیز جلوه خواهید کرد .
 شائول - اهمیتی نمیدهم که زیاد احترام انگیز جلوه کنم . یا الله ، حاضری ؟ منتظر توام !
 سلمانی - نه! راستی، آیا آنچه سلطان می‌گوید جدیست؟
 شائول - عجب، مگر چهرهٔ شوخی آمیزی بخود گرفته‌ام!
 (میخندد) . بله ، اما خواهی دید که بی‌داشتن ریش

چه بهتر شوخی خواهم کرد . یا الله ! بطور جدی، ریشم را بتراش .

سلمانی- (شروع به تراشیدن می کند) - چه ریش قشنگی! واقعاً حیف است .

شائول - به ، ریش چهره مرا پنهان می کرد . باید بتوانیم ناگهان در هر کاری تصمیم بگیریم^{۱۱}،

پل والری در نامه‌ای به ژید می نویسد :

«سلمانی بنظر من عرب می آید و دوست داشتنی است.^{۱۲}»

ژید در موارد بسیار دیگر از یاد آوری تأثیر قصه سه قلندر در ادبیات غربی غافل نمی ماند و نمونه زیر یکی از آن موارد است :

«قصه‌های آلمانی [...] که غالباً طرح بندی ظاهری ندارند، نیرومند ، پر خون و سرشار از زندگی جلوه می کنند نه از روشنفکر مآبی. قصه‌هایی هست لطیف و گیرا مانند «مارین کایند» که بازتابی است غربی و مسیحی از حکایت یکی از سه قلندر هزار و یکشب . مترلینک در مجموعه گریم هسته اصلی «شاهدخت مالن» را یافته است^{۱۳}،

گرچه قصه سه قلندر در کتاب «پله یاد» گوینو جز در عنوان پیوندی با هزار و یکشب ندارد ژید با این عبارت خبر از یک سرقت ادبی میدهد که در پس تبلیغات شدید فرو پوشانده شده است. وی می نویسد :

«بنابه سفارش برنارفای، کتاب پله یاد گوینو را میخوانم. ضمن داوری در باره کتاب «کنت ارژل [اثر رادیکه] ممکن نیست قصه سه قلندر را در نظر نگرفت . تأثیر گوینو در رادیکه انکار ناپذیر است . (پله یاد کتاب

بالین او بود) و حتی می‌توان گفت که تفاوت میان دو کتاب نامحسوس است. اما هیاهوی ناشر کاری می‌کند که رادیکه را بیشتر خواهند خواند تا گوپینورا، نا بدانجا که تقلید نامحسوس خواهد ماند ۱۴.

شبهت ساده‌یک عنوان با هزار و یکشب توجه ژید را بسوی نویسنده آن می‌کشد و او را و امیدارد بادلبستگی بیشتری درباره‌اش سخن بگوید:

«من نسبت به استونسن ستایش بی‌اندازه‌ای قائل نیستم اما نویسنده ممتازیست [...] در کتاب «هزار و یکشب جدید» او ابداعات شگفت‌آوری وجود دارد ۱۵.»

سرانجام هزار و یکشب برای ژید معیاری میشود برای سنجش زیبایی یک اثر:

«بالذت بسیار زیاد کتاب «کی را کی رالینا» اثر ایستراتی را خواندم که طعمی بسیار مخصوص دارد و یادآور برخی از قصه‌های هزار و یکشب است ۱۶.»

از میان اشخاص کتاب هزار و یکشب ژید بیش از همه به سندباد بحری دلبستگی نشان میدهد و می‌نویسد:

«از میان همه اشخاص هزار و یکشب چهره پیری سندباد محبوب‌تر است ۱۷.»

حتی کلمه سندباد که کلمه‌ایست فارسی در گوش او طنینی خاص دارد. (ذوق عمومی سندباد بری یا هندباد را قرینه سندباد بحری قرار داده است که ماجراهای سندباد نخستین برایش بازگو میشود.)
ژید ضمن سفر کنگو (۱۹۲۶م) یکی از همسفران خود را که مترجم

اوست سندباد لقب میدهد. در جزیره‌ای به دهکده‌ای نزدیک میشوند و
صحنه ذیل پیش می‌آید :

« سه مرد همینکه می‌بینند ما نزدیک میشویم در میان
بوته‌های خارپنهان میشوند. ما به یاری دو مترجم، یکی
آدم و دیگری یک همسفر عضلانی هر کول آسا، با چهره‌ای
بسیار ظریف، که نامش ادریس است و ما او را سندباد
می‌نامیم، با بقیه که پنج زن و سه پسر بچه هستند حرف
میزنیم^{۱۸}. »

سپس در نوشته ژید کلمه دوقلوی «ادریس-سندباد» نمایاننده یک
شخص میشود :

« دهکده دور نیست و ما با آدم و «ادریس-سندباد» همراه
با راهنمای خودمان که یک فانوس به‌مراه دارد بسوی
آن پیش می‌رویم^{۱۹}. »

سرانجام سندباد نام قطعی ادریس میشود :

« باشتاب زیاد سندباد را به تعقیب شاکیان فرستادیم و
آنهارا به بازگشت دعوت کردیم^{۲۰}. »

در جای دیگر ژید سندباد را به اولیس تشبیه می‌کند :

« سندباد مانند اولیس هیچ زنی، فرزندی، سگی ندارد
که منتظرش باشند^{۲۱}. »

و در مقاله : «ملاحظات درباره اساطیر یونان» می‌نویسد :

« در وجود اولیس کمی از شخصیت سندباد وجود دارد و

من خوب میدانم که او برای ایتاک متأسف است... اما او بعلتیک بد اقبالی مانند سندباد شتاب زده است سندباد تازه نیز وارد شهری نشده بود که روبراه می‌نهاد ۲۲.

*

چهرهٔ یک شاعر عجیب بخصوص توجه ژید را در هزارویکشب

بسوی خود می‌کشد و می‌نویسد :

«... در اینجا برای نخستین بار ، چهرهٔ ابونواس، این شاعر فوق‌العاده، بصورت مردی مست،... هرزه و عیاش ، دیوانهٔ هارون الرشید هویدا میشود که بخاطر بذله گوئیها و مسخر گیهایش ، و نیز بخاطر اشعاری مشهور است که سر گذشتهای خطرناک و عامیانهٔ آنرا کودکان تونس درد که‌های کتا بفروشی به‌بهای دو «سو» می‌خرند همچنانکه کودکان مؤدب اینجا قصه‌های «دو- گس کلن» یا «بایار» را می‌خرند. همین ابونواس بود که وقتی هارون از او خواست کمی در بارهٔ مستی سخن بگوید ، او که چنان خوب عمر بمستی می‌گذراند ، گفت :

- یا امیر، چه می‌توانم کرد . من از مستی خود خبر ندارم و از مستی دیگران همچنین زیرا در میخانه همیشه اولین و آخرین مستی هستم که وارد و خارج میشوم ۲۳.»

*

هزارویکشب تا چه اندازه در ژید مؤثر واقع شده است ؟ به این

پرسش، ژان پولان نویسنده و عضو در گذشتهٔ فرهنگستان فرانسه پیش از این پاسخی داده است. وی در مقاله‌ای که بمناسبت درگذشت ژید انتشار داده نوشته است :

«کسی که نوشته‌های ژید را می‌خواند بیش از اولیس
(که کما بیش پای بند یک زن و یک فرزند و یک سگ بود)
بیاد سندباد بحری می‌افتد... وانگهی خود ژید مانند
سندباد توجه بسیار دارد که مارا دقیقاً از زندگی خود
مطلع سازد ۲۴.»

و چند سطر بعد:

«به کسی که نسبت به رفتار حیل‌آمیز و پریج و خم ژید
به او پر خاش می‌کند ژید پاسخ بسیار خوبی میدهد که
دریا نورد نیز در برابر باد مخالف، تغییر مسیر میدهد ۲۴.»

بدینگونه ژید نه تنها در آثار بلکه در زندگی خود نسبت به نخستین
مطالعه هزار و یکشب حساسیت نشان میداده است.

✱

جادارد سخنی نیز درباره عنوان هزار و یکشب گفته شود:
با آنکه ژید همه جا از ترجمه ماردروس در برابر ترجمه گالان دفاع
می‌کند از عنوانی که ماردروس برگزیده است خرسند بنظر نمیرسد و در
همان نخستین مقاله‌اش درباره ترجمه کتاب می‌نویسد:

«اینک کتاب هزار و یکشب که دکتر ماردروس تازه
ترجمه‌اش کرده است و باطعمی از عربی مآبی آنرا هزار
شب و یکشب نام نهاده است ۲۵.»

اما عنوان انتخابی ماردروس ژید توجه ژید را چندان بسوی خود
نکشید و وی غالباً همان عنوان قدیمی را بکار می‌برد که در زبان فرانسه
معادل عنوان فارسی کتابست: هزار و یکشب.

*

* *

هزارویکشب هم اکنون در کشورهای اروپائی هر چند سال یکبار تجدید چاپ میشود و گذشته از نویسندگان و شاعران ، الهام بخش آهنگسازانی نظیر ریمسکی کورساکف و دیگران شده است .

در ادبیات زبانهای اروپائی عنوانهایی مانند هزارویکشب جدید و شهرزاد و غیره در همین سالهای اخیر نیز در میان کتابها بچشم می خورد و از میان نویسندگان و شاعران فرانسوی نامهای میشل بوتور و سیمون بالازار را می توان بر شمرد که باین کتاب توجه نشان میدهند .

بر آنچه گفته شد يك نکته را باید افزود و آن اینست که قرنهای پیش از ترجمه گالان نیز کتاب هزارویکشب تأثیر پذیری خود را در ادبیات فرانسه آغاز کرده بود. از جمله در آثار کره تی بن دو ترو آ این تأثیرات محسوس است و میدانیم این کتاب از آثار قرن دوازدهم میلادیست یعنی قرنهای پیش از آنکه رفت و آمد و داد و ستد فکری و فرهنگی میان شرق و غرب و ایران و فرانسه گسترش یابد .

نکته تأسف آور اینست که این کتاب در خاستگاه خود یعنی ایران نتوانسته است در قرنهای اخیر مایه الهام شاعران و نویسندگان گردد. گمان نمیرود بتوان علت این بی اعتنائی را تنها جوئی و گریز از گذشته دانست. الهام ناپذیری نثر و شعر فارسی چند قرن اخیر را از هزارویکشب ، نتیجه گمنامی این کتاب در ذهن سخنوران ایرانی دوره های اخیر باید دانست چرا که شیوه بهره برداری و تأثیر پذیری از این کتاب عظیم مجهول مانده است و برای آنها که میدانند چگونه کتاب بخوانند و چگونه از آن الهام پذیرند این کتاب همچنان زنده و آموزنده است. در همین بیست سال پیش سوپروییل با الهام از هزار و یکشب نمایشنامه موفقی نوشته است بنام

شهرزاد . طبیعی است که شاعر توانای فرانسه زبان قصه مشهور شهرزاد را پایگاهی برای ارائه خیالپردازیها و تأملات خود قرار داده است و تنها به رونویس برداری از آن اکتفا نکرده است. توجه شاعرانه سوپروییل به آثار شرقی و ایرانی در برخی از شعرهای وی نیز آشکار است. نویسندگان مصری نیز بالهام از هزار و یکشب نمایشنامه‌های جالبی پدید آورده‌اند و از آنمیان می‌توان توفیق‌الحکیم را نام برد که در فرانسه نیز شهرت کافی دارد .

یادداشت

- ۱- افزوده‌ها دیده شود .
- ۲- ← افزوده‌ها .
- ۳- ← افزوده‌ها .
- ۴- ژید : رمان ، پله‌یاد ، ص ۳۲ - ۳۱ .
- ۵- دولامار: دیباچه‌ی هزارویکشب ترجمه‌ی گالان چاپ گارنیه - فلاماریون پاریس ، ۱۹۶۵ ، ج اول ، ص ۱۰ .
- ۶- همان کتاب ، ص ۱۳ .
- ۷- مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ترجمه‌ی نگارنده ، ص ۱۵۱-۱۵۰ خیالپردازیها وقرینه‌سازیهائی بشیوه‌ی هزارویکشب اما برنگ غربی در صفحات دیگر مائده‌ها نیز بچشم می‌خورد از جمله در این نمونه‌ها :

«چند ماهی دریکی از کاخهای دریاچه‌ی «کوم» منزل گزیدم. خوشنواترین نوازندگان در آنجا گرد آمدند. زنان زیبا ورازپوش و سخن‌آرا را نیز آنجا گرد آوردم و شبانگاه در همان حال که نوازندگان به نغمه‌دل می‌بردند سخن می‌گفتم. سپس از پلکان مرمرینی که آخرین پله‌هایش در آب فرو میرفت سر از بر می‌شدیم تا در قایق‌های سرگردان ، معشوقگان خود را به آهنگ آرام پارو بخواب بپاریم . بازگشت‌های خواب‌آلودی در کار بود . قایق به ساحل رسیده ناگهان بیدار میشد و «ایدوان» در حالی که به بازوی من می‌آویخت، خاموش از پلکان بالا میرفت .»

(مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ص ۱۳۸ - ۱۳۷)

و همین گونه است این صحنه :

«در شهری فروزان می زیستم. هر شب، هر گونه جنایتی در آن بوقوع می پیوست و با اینحال، نه چندان دور از بندر، کشتی های پاروئی در نوسان بود و به پر کردن آنها دست نمی یافتند. بامداد يك روز، بایکی از این کشتی ها براه افتادم. فرما ندار شهر نیروی چهل پاروزن را در دسترس هوس من نهاده بود. چهار روز و سه شب دریا نوردی کردیم و این پاروزنان نیروی ستودنی خود را بکار انداختند. این خستگی یکنواخت، نیروی پر شورشان را فرو می خواباند و از برهم زدن بی پایان موجهها خسته میشدند. زیباتر و خوابناک تر شده بودند و یادبودهای گذشته آنان بر پهنه وسیع دریا ناپدید میشد. شامگاهان به شهری درآمدیم که از خط نهرها شیار داشت. شهری برنگ زرین یا خاکستری و از آنرو که زرین یا خرمائی رنگ بود «آمستردام» یا «ونیز» نامیده میشد.»

(مائده های زمینی، چاپ دوم، ص ۱۵۳-۱۵۴)

۸- هزارویکشب، ترجمه ماردروس، چاپ ۱۸۹۹م، ج ۱ ص ۵.
مالارمه بر کتاب «واثق»، اثر «ویلیام بک فور»، که قصه ایست بشیوه هزارویکشب، مقدمه بسیار مفصلی نگاشته است و از همین نظر به کتاب «سفر اورین» به سبب شباهت آن با هزارویکشب توجه خاصی داشته است.

۹- مجموعه نامه های ژید - والرئ چاپ پاریس، گالی مار ۱۹۵۵م
ص ۳۴۹، (نامه ۱۱ ژوئیه ۱۸۹۹).

۱۰- بهانه ها، چاپ پاریس، مرکوردو فرانس ۱۹۶۳م، ص ۷۶.

۱۱- ژید: شائول، پرده سوم، صحنه ششم، تئاتر کامل، ج ۱، ص ۷۸-۷۷.

۱۲- چند پاسخ از پل والرئ، شماره مخصوص N.R.F. به یاد بود ژید، نوامبر

۱۹۵۱، ص ۴۱۰.

برای پرهیز از تکرار، منابع شماره های ۱۳ تا ۲۵ (پایان این بخش) در افزوده ها آمده است و پژوهنده علاقمند می تواند آنها را از نظر بگذراند.

بخش چهارم

گلچینی از گلستان سعدی

نقل شعری بنام سعدی^۱ (که در اصل از نزاری قهستانی است) در آخرین کتاب مائده‌های زمینی ما را بر آن میدارد که فکر کنیم ژید نخواسته است کتاب خود را بی ذکر نام این شاعر بزرگ پایان برساند:

آوازه درافتاد که تائب شدم از می
بهتان عظیمست من و توبه کجا ، کی ؟

چندسال بعد ، وقتی ژید تصمیم می‌گیرد يك جلد از آثار بانو دبرد - والمور را به ماری دورنیه (دختر هردیا ، همسر هانری دورنیه ، که شعرهایش را بنام مردانه ژرار دوویل انتشار میداد) هدیه کند یادبود شنیدن شعر «گلهای سعدی» از زبان این شاعره در ذهنش بیدار میشود:

«بخودم وعده داده بودم یکجلد از آثار دبرد - والمور را بامید پیشکش به ماری دورنیه تهیه کنم . هنوز آنروزی را بیاد دارم که تنها با او در دفتر کار پدرش [هردیا شاعر تغزلی معروف] او برایم قطعه «گلهای سعدی» را خواند^۲ .»

اگر ترجمه کامل دیوان حافظ بزبان فرانسه وجود نداشت و اگر ترجمه خیام بوسیله نیکلا برای ژید خرسند کننده نبود در عوض ترجمه‌های بسیاری از گلستان بفرانسه در دسترس دوستداران ادبیات فارسی قرار داشت. ژید در این باره می‌نویسد:

«شما می‌توانید «گلستان» سعدی را بزبان فرانسه بخوانید».^۳

همانندیهای بسیار میان گلستان و مائده‌ها نشان می‌دهد که ژید نتوانسته است در برابر تأثیر سعدی مقاومت ورزد. سعدی می‌نویسد:

«امعان نظر در ترتیب کتاب و تهذیب ابواب، ایجاز سخن را مصلحت دید تا بر این روضه غنا و حدایق غلبا چون بهشت، به هشت باب اتفاق افتاد».

البته تقسیم مائده‌های زمینی را به هشت «کتاب» بیاد داریم اما وسوسه عددهشت ژید را حتی در پنجمین «کتاب» مائده‌ها ترك نمی‌کند. زیرا وقتی با «کشاورز» از «مزرعه» سخن می‌گوید از او چنین درخواست می‌کند:

«کلیدهایت را بردار و يك يك درها را برویم بگشا...»^۴

آنگاه مرد کشاورز هشت در را يك به يك برویش می‌گشاید. آندره ژید خود بعدها نسبت به این وسواس آگاهی می‌یابد و می‌نویسد:

«بی‌آنکه بهیچوجه به نیروی عرفانی ارقام معتقد باشم،

همواره و بی توقف عدد می‌شمارم . (کاریکه گاهی بسیار خسته‌کننده است) ... اعداد ۷ ، ۱۳ ، ۲۱ و ۴۳ ، ارقام برگزیده من هستند و من از سالها پیش آنها را برای شمارش برخی از تمرینهای نرمش بکار بسته‌ام^۵ .

بنا بر این معلوم میشود که ژید در سفر اوری‌بن به عمد «هفت توقفگاه» ، «هفتمین روز» را برای رسیدن به ساحل پریان و «سیزدهمین-روز» را برای گردش در صحرائی که نقش اسلام بر آن خورده است و «بیست و یکمین روز» را برای توقف در برابر شهر لذات برگزیده است. همراهان اوری‌بن نیز بیست و یک تن هستند ! بنابراین در سفر اوری‌بن رقص اعدادی را می‌بینیم که به دقت برگزیده شده‌اند .

*

* *

«دف رومری» در دیباچه ترجمه گلستان با این عبارات از این شاهکار فارسی سخن می‌گوید :

«آنچه مایه اصلی گیرائی گلستان است تنوع بی‌اندازه‌ایست که در این اثر غلبه دارد . همه چیز در آن یافته میشود : نکته ، پندهای فلسفی ، حکایات تاریخی ، اندرز برای روش زندگی ، و همه اینها بصورت آمیخته‌ای از شعر و نثر . در کنار نکته‌ای تاریخی ، بذله‌ای می‌بینیم و بدنبال یک تمثیل ، سخنی حکمت‌آمیز و مؤثر که ماهرانه بیان شده است می‌شنویم^۶ .»

گوئی کمابیش در اقلیم اندیشه و احساس مائده‌های زمینی قرار دادیم و «تنوع بی‌اندازه» ای که در این کتاب دیده میشود نشان میدهد

که ژید از نمونه کار سعدی برای پدید آوردن يك اثر هنری پایدار بهره- برداری شایسته‌ای کرده است .

از همان آغاز همانندی میان مائده‌ها و گلستان چشمگیر است: گلستان ، چنانکه میدانیم ، با ستایشی از خدا آغاز میشود و سعدی در دیباچهٔ دراز اما دلپذیر خود پیایی بخشایش خداوندی را یادآوری می‌کند . مائده‌ها نیز چنین آغاز میشود:

«ناتانائل ، آرزو مکن که خدا را جز
همه جا ، در جای دیگر بیابی»^۶ .

می‌توان گفت این عبارت فشردهٔ چندصفحهٔ سعدی در بارهٔ خداست اما ژید در سراسر کتاب اول و دوم مائده‌ها به این موضوع باز می‌گردد .

سنجش قسمت‌های ذیل نمایشگر هنر ایجاز در ژید است:

سعدی :

عاکفان کعبهٔ جلالش به تقصیر عبادت
معترف که : ما عبدناك حق عبادتك
وواصفان حلیهٔ جمالش به تحیر منسوب
که: ما عرفناك حق معرفتك.
گر کسی وصف او ز من پرسد
بیدل از بی‌نشان چه گوید باز

ژید :

هر آفریده ، نشانی از آفریدگار
دارد اما هیچیک راز او را باز
نمی‌نماید»^۸ .

دغدغهٔ مدام نزدیک شدن به خواننده و در میان نهادن نیت خود با او که سعدی را به بیان «سبب تألیف گلستان» واداشته است در نخستین صفحهٔ مائده‌ها همانند دارد :

سعدی :

مراد ما نصیحت بود گفتیم
حوالت با خدا کردیم و رفتیم
*

یا ناظرأفیه ...

دای نگرنده در این نامه ، از
خداوند رحمت برنگارنده و آمرزش
بردارنده کتاب بخواه و از آن نصیبی
برای خود بجوی .»

ژید :

ایکاش کتاب من بتو بیاموزد که
بخود ، بیش از این کتاب ، دل بندی
وسپس به هر چیز دیگر دلبسته تر شوی
تا بخود^۹.

قصه سفرهای بی شمار خیالی یا واقعی سعدی یکی از مضمون‌های
مهم گلستان را تشکیل میدهد:

ندانی که من در اقالیم غربت
چرا روزگاری بکردم درنگی

سعدی همچنین در دیباچه بوستان علت این سفرها را بیان میکند
که چندان دور از توضیح ژید در نخستین صفحه کتاب اول مائدها
نیست :

سعدی :

در اقصای عالم بگشتم بسی
بسر بردم ایام با هر کسی

تمتع ز هر توشه‌ای یافتم
ز هر خرمنی خوشه‌ای یافتم

ژید :

در همان زمان که دیگران گرم کار
یا انتشار کتاب بودند من سه سال در
سفر بسر بردم تا بعکس ، آنچه را که
آموخته بودم از سر بیرون کنم. اینکار
آهسته و دشوار انجام می‌یافت اما
از هر گونه آموزشی که مردمان بمن
قبولانده بودند سودمندتر بود^{۱۰}.

سعدی :

عالم ناپرهیزگار کوریست
مشعلدار . یهدی به وهولایهتدی .

ژید

وتو ، ای ناتانائل، همچون کسی
خواهی بود که برای رهبری خود،
بدنبال نوری روانست که خودمشعل
آنها بدست دآرد^{۱۱}.

سعدی :

اندرون از طعام خالی‌دار
تا در او نور معرفت بینی
تهی از حکمتی به علت آنک
که پری از طعام تا بینی
سفارش کم خوارگی در گلستان
بسیارست از آن جمله در باب سوم
حکایت ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و باب هشتم:
«اگر جورشکم نیستی... و حکیمان
دیردیر خوردند...»

ژید :

کم خواری بیش از حد را خوش
می‌داشتم و چندان کم غذا می‌خورم که
سرم سبک میماند و هر احساسی برایم
به نوعی مستی تبدیل میشد...
نانی را که با خود می‌بردم گاه
تا آنجا نگاه میداشتم که کما بیش از
پا درمی‌آمدم آنگاه گوئی طبیعت را
کمتر در بیگانگی احساس می‌کردم
و بهتر درمن راه می‌یافت^{۱۲}.

سعدی :

تخم خرمایی به یمن تربیتش نخل
باسق گشته .

ژید :

ناتانائل، لذت بزرگی است که به
سادگی بتوان تأکید کرد که : میوه
نخل ، خرما نامیده میشود و خوراک
گوارائی است^{۱۳}.

ژید همچون سعدی مدام در جلب نظر خواننده می‌کوشد :

سعدی :

غالب گفتار سعدی طرب‌انگیزست
و طبیعت‌آمیز ... بر رأی روشن
صاحب‌دلان که روی سخن درایشانست
پوشیده‌نماناد که در موعظه‌های شافی،
درسک عبارت کشیده است و داروی

ژید :

ناتانائل، دوست میدارم آن شادی
را بتو ببخشم که هنوز هیچکس دیگر
بتو نبخشیده باشد ... دلم میخواهد
در آن ساعتی از شب بسراغ تو آیم که
کتابهای بسیاری را ، یکی پس از

تلخ نصیحت، به شهد ظرافت بر آمیخته
تا طبع ملول ایشان از دولت قبول
محروم نماند .

دیگری ، گشوده و فرو بسته‌ای و در
هر کدام ، بیش از اندازه چیزی
جسته‌ای که هنوز بر تو هویدا نشده
است ... آنجا که شوق تو ... به
اندوه بدل میشود . من جز برای
چنان ساعتی بتو نمی نویسم . دلم
میخواهد چنان کتابی بنویسم ... که
تو باور کنی جز جلوه شوق خود چیزی
در آن نمی بینی ، دلم میخواهد که بتو
نزدیکتر شوم و تو دوستم بداری^{۱۴} .

سعدی همواره چهره آشنا یا ناشناس خواننده را در نظر دارد و
می‌کوشد سخنش شادی بخش باشد نه ملال انگیز و ژید نیز همین تلاش را
بکار میبرد .

سعدی :

در اوراق سعدی نگنجد ملال
که دارد پس پرده چندین جمال
(بوستان ، باب هفتم)
امید هست که روی ملال در نکشد
ازین سبب که گلستان نه جای دلتنگی
است .

ژید :

ناتانائل از من پرسید : چرا این
قصه را در کتابی که به شادی اختصاص
داده‌ای گنجانده‌ای^{۱۵} ؟

(از زبان خدا)

کمترین جوانه در حال رشد بهتر
از آنهمه استدلالات عالمان دین راز
مرا بیان میدارد^{۱۶} .

*

اما این گلهامدم من هستند. اینها
بزبان خودشان حرف میزنند و بهتر از
مردم (یا چیزی از این قماش) می‌توانند
عظمت کردگار را حکایت کنند^{۱۷} .

*

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقش دفتر است معرفت کردگار

مدام در اندیشه خواننده بودن و بطور مستقیم و غیر مستقیم باو
اندرز تلقین کردن از خصوصیات شیوه سعدیست که باز تاب خود را در
مآده‌های تازه نیز نشان می‌دهد :

سعدی :

بماند سالها این نظم و ترتیب
ز ما هر ذره خاك افتاده جائی
غرض نقشی است كز ما باز ماند
كه هستی را نمیبینم بقائی
*
ما نصیحت بجای خود کردیم
روزگاری درین بسر بردیم

ژید :

ایکه پس از من ، آنگاه که دیگر
هیا هو ی زمین را نخواهم شنید و لبانم
دیگر ژاله اش را نخواهد مکید -
شاید ، نوشته مرا بخوانی - برای
تست که این صفحات رامی نویسم زیرا
شاید ، آنچنانکه باید ، از زیستن به
شکفت در نمی آئی و آنچنانکه شاید ،
این معجز سر گیجه آور را که زندگی
تست نمی ستائی ^{۱۷} .

در مآده‌ها جا بجای به نشانه‌ای از حاصل اندیشه‌های سعدی بر می‌خوریم
که پیدا کردن آنها توجه خاص می‌طلبد :

سعدی :

به هیچ یار مده خاطر و بهیچ دیار
که بر و بحر فراخست و آدمی بسیار

ژید :

دوستی هائی اندو ختم که سعه صدر
و نجابت مشروع بمن اجازه میداد
که آنها را از دیگران پنهان نکنم .
این دوستی‌ها بیش از هر چیز دیگر
برایم گرانها بود اما حتی بدانها نیز
دل نبستم ^{۱۸} .
مگذار هیچیک از عشقهای گذشته
ترا از رفتن باز دارد ^{۱۹} .

سعدی :

جهان بر آب نهادست وزندگی بر باد
غلام همت آنم که دل بر آن نهاد

ژید :

ای جنبش امواج، شمائید که اندیشه
مرا چنین متزلزل و لرزان ساخته‌اید.
تو نخواهی توانست چیزی بر فراز
موج بنا کنی زیر امواج از زیر هر چیز
سنگین می‌گریزد^{۲۰}.

گاه ژید در مائده‌ها بشیوه سعدی قصه پردازی می‌کند و اینهم
نمونه‌ای از آن :

سعدی :

جوانی پاکباز و پاکرو بود
که با پاکیزه‌روئی در گرو (کرو) بود

ژید :

یکروز در فلورانس عید بود. چه
عیدی؟ نمیدانم. از پنجره‌ام که مشرف
بر کرانه رود آرنو بود انبوه مردم را
تماشایی کردم و میل داشتم شامگاهان،
بهنگامی که شور انبوه مردم
بیشتر میشود بدانها به پیوندم. در همان
حال که به بالا دست رود نگاه می‌کردم
هممه‌ای برخاست. مردم می‌دویدند
و بر روی دیواره پل خم میشدند و
دستهای گشوده، در آب گل‌آلود شط،
شیئی کوچک مواجی را نشان میداد که
در غرقابی پیدا و ناپیدامیشد و جریان
آب آنرا با خود می‌برد. از اتاق
بیرون آمدم. از رهگذران که پرسیدم
بمن گفتند دخترکی در آب افتاده
است. دامن پر بادش لحظه‌ای او را
بر روی آب نگه داشته اما او اکنون
ناپدید شده بود. قایقها از ساحل بند
گشودند و تا عصر، مردانی که به
دستکهای قلاب دار مجهز بودند در آب

چنین خواندم که در دریای اعظم
به گردابی در افتادند با هم

چو ملاح آمدش تا دست گیرد
مبادا کاندران حالت بمیرد

همی گفت از میان موج و تشویر :
مرا بگذار و دست یار من گیر

درین گفتن جهان بر روی بر آشفست
 شنیدندش که جان میداد و می گفت

حدیث عشق از آن بطل منیوش
 که در سختی کند یاری فراموش

چنین کردند یاران زندگانی
 ز کار افتاده، بشنو تا بدانی

که سعدی راه و رسم عشقبازی
 چنان داند که در بغداد تازی

دلارامی که داری دل در و بند
 دگر چشم از همه عالم فروبند

شط بیهوده کاوش کردند .
 چطور؟ در این جمع انبوه هیچکس
 متوجه این بچه نشده بود تا او را از سقوط
 بازدارد؟ .. در همانجائی که دخترک
 پرت شده بود پسرکی پانزده ساله به
 پرسشهای رهگذران پاسخ میداد. او
 حکایت می کرد که دخترک را دید که
 ناگهان از بالای نرده جست زد و او
 در پی اش خیز برداشت و بازوی او را
 گرفت و چند لحظه ای هم او را در هوا
 نگه داشت . گروه مردم از پشت سر
 اومی گذشتند بی آنکه گمان بد بدل
 راه دهند . می خواست کسی را به
 یاری بطلبد زیرا به تنهائی زور آنرا
 نداشت که دخترک را بالای پل بیاورد
 اما دخترک باو گفته بود: «نه، بگذار
 بروم»، و این جمله را با صدائی چنان
 شکوه آلود گفته بود که بدنبال آن
 پسرک او را رها کرده بود. وی ضمن
 نقل این مطلب، هق هق گریه می کرد.
 (خود این کودک هم یکی از این
 کودکان بیچاره ای بود که شاید اگر
 بی خانمان می بودند کمتر بدبخت
 میشدند . رخت پاره ای به تن داشت
 و من پیش خود مجسم می کردم در
 لحظه ای که بازوی دخترک را نگه
 می داشت و با او بر سر مرگ بگومگو
 می کرد توانسته بود نومیدی دخترک
 را احساس کند و شیفته عشق نومیدانه ای
 گردد و این عشق را آسمان بر هر دو
 بخشیده بود . پسرک بر اثر دلسوزی
 بود که او را رها کرده بود^{۲۱} .

این دو حکایت نیز از جهاتی باهم قابل سنجش هستند :

سعدی :

باطایفه دانشمندان در جامع دمشق
بحثی همی کردم که جوانی در آمد و
گفت : در این میان کسی هست که
زبان پارسی بداند ؟ غالب اشارت
بمن کردند. گفتمش خیرست گفت :
پیری صد و پنجاه ساله در حالت نزعت
و بزبان عجم چیزی همی گوید و مفهوم
ما نمی گردد. اگر بکرم رنجه شوی
مزدیابی، باشد که وصیتی همی کند.
چون بیالینش فراز شدم، این همی
گفت :

دمی چند گفتم بر آرم بکام
درینا که بگرفت راه نفس
درینا که برخوان الوان عمر
دمی خورده بودیم و گفتند بس
(باب ششم)

ژید :

برخوردها
آن مرد رنجور بمن گفت: ایکاش
تنها برای یکبار، یکبار بتوانم بگفته
ویرژیل «آنکه را برایش می سوزم
هر که می خواهد باشد» در میان بازوانم
بفشارم و پس از شناختن این شادی
بسیار ساده، بر آن گردن می نهم که
شادی دیگر نداشته باشم، و بسیار
آسان تن بمرگ خواهم سپرد.
به او گفتم :

- بیچاره، چون یکبار از این
شادی چشیدی، بار دیگر بیش از آنرا
هوس خواهی کرد. هر چه هم شاعر
باشی تخیل در اینگونه امور کمتر
از خاطره آن مایه آزار جانست. بار
دیگر گفت :

- گمان می کنی مرا اینگونه
دلداری می توانی داد ۲۲.

ژید گاه سعدی وار از زبان دختر کی مشتاق، سراسر طبیعت را
جلوه گاه حسن خداوندی نشان میدهد

سعدی :

باران رحمت بی حسابش همه را
رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا
کشیده ... فراش باد صبا را گفته تا
فرش زمردی بگستر دودایه ابر بهاری
را فرموده تا نبات نبات در مهد زمین

ژید :

مه سیمگونی که بامدادان بر روی
چمنزاران خواب آلود موج میزند
پیراهن اوست. این پر توی که ستایشش
می کنید و لرزان از ستارگان فرو
می افتد و در تیرگی شبها آب چشمه را

درخشان می‌سازد و دردل شما انعکاس
می‌یابد، نگاه اوست . و زمزمه خوش
آهنگ شاخ و برگ که نسیمی ملایم
بجنبشش درمی‌آورد و دردل شما راه
می‌یابد صدای اوست ...
(مائده‌ها ، ص ۳۰۵)

پروورد. درختان را بخلعت نروزی
قبای سبز ورق دربر کرده و اطفال
شاخ را بقدم موسم ربیع کلاه شکوفه
برسر نهاده ...
(گلستان ، دیباچه)

مائده‌های زمینی و نیز مائده‌های تازه مانند گلستان با آخرین اندرز
به خواننده پایان می‌یابد اما آنکه در مائده‌های زمینی ناتانائل نامیده می‌شد
در مائده‌های تازه نامی دیگر بخود می‌گیرد: رفیق! که نشان دهنده دلبستگی
ژید به مسائل اجتماعی زمان اوست .

چنانکه دیده می‌شود مائده‌های زمینی و مائده‌های تازه چه از نظر شکل
بندی ظاهری (طرح ، تقسیم فصل‌ها) و چه از نظر گزینش موضوع ، وام
بسیاری به سعدی مدیون است .

در میان هشت باب گلستان بخصوص باب پنجم در عشق و جوانی
در آندره ژید بیشتر اثر نهاده است . از آن گذشته شرح سفرهای پنداری
یا حقیقی ، دواثر ژید و سعدی را بهم نزدیک می‌کند . ژید می‌نویسد :

«اگر گاهی... از سرزمین‌هائی سخن می‌گویم که هرگز
ندیده‌ام ... هیچ از سرریا کاری نیست .»^{۲۳}

می‌توان گفت بخش مهم گلستان دعوت نامه ایست برای سفر که ژید
آنها پذیرفته و روانه راه شده است . باغها و کاروانها و صحراهایی که
آنهمه وصفشان در گلستان آمده است یکبار دیگر جلوه سحرانگیز خود
را در مائده‌ها بخامه ژید نشان میدهند . حتی در کتاب آمنتاس ، قطعه
دراز « چشم پوشی از سفر» نیز چه از نظر گزینش موضوع و چه از نظر
لحن بیان تأثیر سعدی را نشان میدهد .

*

اهمیت شیطان در آثار ژید سخت چشمگیر است و مادر بخش ششم (ژید در مکتب مانی) بدان خواهیم پرداخت. اما پیش از آنکه سعدی را در این بخش ترك گوئیم شباهت بخشی از نمایشنامه «شائول» و حکایتی از بوستان را یاد آوری می کنیم :

شائول دلباخته شیطانی سیاه پوست شده است و به او می گوید :

«شائول (شیطان در حال برهنه شدن): - عجب ! بمن

نگفته بودی که اینهمه زیبا هستی .

شیطان - (کاملاً عریان) : بله ، ولی شاید کمی سیاه

باشم ...

شائول -- بهیچوجه ، بهیچوجه .

شیطان : البته بستگی دارد به ذوق هر کس ۲۴».

حکایت بسیار زیبای سعدی که از خامه شاعری مسلمان و معتقد

ترا دیده است و بنظر میرسد که مایه الهام این عبارت ژید واقع شده باشد

در خور یاد آوریست :

ندانم کجا دیده ام در کتاب

که ابلیس را دید شخصی بخواب

به بالا صنوبر بیدار حور

چو خورشیدش از چهره می تافت نور

فرا رفت و گفت ای عجب این توئی ؟

فرشته نباشد بدین نیکوئی

تو کاین روی داری به حسن قمر

چرا در جهانی بزشتی سمر

چرا نقشبندت در ایوان شاه

دژم روی کردست و زشت و تباه

ترا سهمگین روی پنداشتند

بگرما به در ، زشت بنگاشتند

شنید این سخن بخت برگشته دیو
 بزاری برآورد بانگ و غریو
 که ای نیکبخت این نه شکل منست
 ولیکن قلم در کف دشمنست
 برانداختم بیخشان از بهشت
 کنونم به کین می نگارند زشت

همچنانکه نشان داده شد یاد بود مطالعه گلستان ژید را تا دوره مائده‌های تازه (۱۹۳۵م) ترك نکرد و «برخوردها»ی پنداری یا حقیقی در این کتاب بنوبت حکایت‌گرشادی، اندوه و اندیشه‌های ژید بعنوان انسانی در میان انسانهای دیگر و یاد آور حکایت‌های گلستان است که همه «باب»های گلستان (جز قسمتی از دیباچه و باب هشتم) بدان آراسته است .
 اثر دیگری از ژید که از گلستان تأثیر پذیرفته است کتاب «الحج- ۱۸۹۹م» است .

طحان در پایان نامه خود «آندره ژید و شرق» می‌کوشد تأثیر شعر عربی را در این کتاب نشان دهد اما هنگام نتیجه‌گیری نمی‌تواند از نوشتن این عبارت خودداری ورزد :

«از این گونه شعر «غزل مذکر» کتاب هزار و یکشب بی بهره نیست و انگهی ژید در شعر فارسی نیز با آن آشنا شده است ۲۵.»

از سوی دیگر بانو ایوون داوه (منشی ژید از ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۰م) ضمن بحث درباره عقاید بانو رنه لان^{۲۶} در مورد الحج بهمین نتیجه میرسد:

«پیش از آنکه به نووالیس بازگردیم تأثیر شعر شرقی در الحج محسوس است ، ژید در آن دوره بخصوص دلباخته شعر فارسی بود ۲۷.»

ژید برای آنکه این تأثیر ایرانی را در کار خود محسوس تر سازد در سال ۱۹۳۲م چاپ لو کسی از الحج انتشار داد که آنرا بنام «چاپ اصفهان» موسوم ساخت. این کتاب حاوی بیست مینیاتور رنگی ایرانی اثر میرزا علی اصفهانی^{۲۸} و تنها اثریست از ژید که در حیات او بوسیلهٔ يك نقاش غیر فرانسوی مصور شده است زیرا :

« صافی خطوطی که مینیاتور ساز با يك گردش قلم مو بر صفحهٔ عاج رسم می کند تا چهره‌ای بیضی شکل یا حرکت پیچاپیچ پیکری را ترسیم کند مورد خوشایند ژید است.^{۲۹}»

یادداشتها

- ۱- گمان می‌رود ژید این شعر را در یکی از سفرنامه‌ها بنام سعدی دیده باشد .
- ۲- آندره ژید : ژورنال ج ۱ ، پله یاد ، ص ۲۰۵ . باید توجه داشت که هانری دورن‌یه خود به آثار ایران بسیار دلبستگی داشت: شعرهای «نیم‌تخت»، «کلاه خود»، «دسته گل»، «شاهزاده اسیر» در کتاب «آئینه ساعات» دیده شود، و نیز همانندی میان شعر «نئی کوچک مرا بس بود» با آغاز مثنوی مولوی در مقاله‌ای بفرانسه بقلم نگارنده این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است (← ژورنال دو تهران : مولوی و هانری دورن‌یه، شماره ۶۸۰۵ ، ۲۲ فروردین ۱۳۳۸ ، ص ۵).
- ۳- پل والرئ مقدمه «نامه‌های ایرانی» و همچنین اعتصام زاده ترجمه خیام خود را بفرانسه به هانری دورن‌یه پیشکش کرده‌اند .
- ۴- ژید عین کلمه «گلستان» را بکار می‌برد و باید توجه داشت که در زبان فرانسه از سیصدوسی و پنجسال پیش تا کنون گلستان گاهی بهمین نام و گاهی بنام «باغ گلها» و مانند آن ترجمه شده است .
- ۵- مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ترجمه نگارنده ، ص ۱۷۸ .
- ۶- ژید: ژورنال (۴۹ - ۱۹۳۹م) ، ۹ فوریه ۱۹۴۳ ، ص ۱۹۰ .
- ۷- گلستان، ترجمه دف رومری ، پاریس ، ۱۸۵۸م ، صفحه چهل و یکم مقدمه .
- ۸- مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ص ۷۳ .
- ۹- همان کتاب ، همان صفحه .

- ۹- همان کتاب ، ص ۶۹ .
 ۱۰- مائده‌ها ، ص ۷۳ .
 ۱۱- مائده‌ها ، ص ۷۵ . ژید در جای دیگر می‌نویسد : «ما در زندگی به کسانی مانند هستیم که بدنبال نوری روانه‌اند که خود آنرا بدست دارند» مجموعه آثار ، ج ۲ ، ص نهم .

O.C.,II,P.IX.

- ۱۲- مائده‌ها ، ص ۱۳۱ .
 ۱۳- مائده‌ها ، ص ۱۰۵ .
 ۱۳- مائده‌ها ، ص ۷۷ .
 ۱۵- مائده‌های تازه ، ص ۲۸۸ .
 ۱۶- مائده‌های تازه ، ص ۳۰۰ . عبارت دوم از سکه سازان ، چاپ دوم ص ۱۶۸ ،

- ۱۷- مائده‌های تازه ، ص ۲۵۷ .
 ۱۸- مائده‌ها ، ص ۱۳۵ .
 ۱۹- مائده‌ها ص ۳۵۰ .
 ۲۰- مائده‌ها ، ص ۲۱-۱۲۰ .
 ۲۱- مائده‌های تازه ص ۸۸-۲۸۶ .
 ۲۲- مائده‌های تازه ، ص ۳۱۵ .
 در مائده‌های تازه (چاپ دوم صفحه ۳۳۹) نیز حکایت «پیره دختر» آرمند یادآور حکایت «بازرگان جزیره کیش» (باب سوم گلستان) است .
 ۲۳- مائده‌ها ، ص ۶۹ .

- ۲۴- ژید : شائول ، پرده چهارم ، صحنه دوم ، مجموعه کامل تئاتر ، ج ۱ ص ۱۰۴ .

- ۲۵- طحان : آندره ژید و شرق ، پاریس ، ۱۹۶۳ ، ص ۷۳-۲۷۲ .
 ۲۶- بانو رنه‌لان : آندره ژید و اندیشه آلمانی ، پلون ، پاریس ۱۹۴۶ ، ص ۱۴۴ .

- ۲۷- ژید : رمان ، پله یاد ، ص ۱۵۰۷ .

- ۲۸- میرزا علی اصفهانی نقاش کتاب ژید به احتمال بسیار همان مشهدی علی سمیرانی است که پرده‌های نقاشی او از طرف مجله جدید فرانسوی N.R.F. در پاریس به نمایش گذاشته شد. آندره مالرو نویسنده نامدار امروزی در شماره آوریل

۱۹۳۲ م) همان مجله (ص ۷۳-۷۷۱) شرحی مفصل در باره اهمیت آثار او نگاشت. در کتاب «کشکول جمالی»، جلد اول صفحات ۳۷-۱۳۲ نیز شرحی و تصاویری از کارهای او به چاپ رسیده اما سرگذشتش مجهول مانده است. پیش از این (ص ۵۷) اشاره شد که ژیدیک تابلومینیا تورانی بقطع بزرگ در کتابخانه خود آویخته بود که بایستی اثر همین نقاش بوده باشد.

۲۹- ژان کامبرد: بیاد بود ژید (متن فرانسه)، تهران، ۱۹۵۱، ص ۳۰.

۳۰- سکه سازان، چاپ دوم، ترجمه نگارنده، ص ۴۰.

ژید در خانقاه درویشان بر مزار مولوی

در آثار ژید، از مولوی شاعر صوفی بزرگ ایرانی هیچ‌جا نام برده نشده است با اینحال ما نشانی او را در مائده‌های زمینی باز می‌یابیم. پیش از ژید گوته در دیوان شرقی دربارهٔ مولوی سخن گفته و باین نتیجه رسیده بود که :

«او همه چیز را بکار می‌گیرد تا آئین صوفیانه‌ای را
را پذیرفتنی جلوه دهد که خود بروشنی مرزهای آنرا
باز نمی‌شناسد»^۱.

با اینحال مثنوی مولوی (در ۲۶ هزار بیت) شاهکار ادبیات صوفیانهٔ جهان بشمار میرود .

پیش از این اشاره کرده‌ایم که ژید از صوفی‌گری می‌گریخت . اکنون نشان خواهیم داد که کنجکاوی وی او را در برابر چهرهٔ عظیم مولوی بی‌اعتنا نگذاشته است .

در این صفحات پیدا است که ژید اندیشهٔ مولوی را بوام گرفته و آنرا با تأملات خود در آمیخته و گاه در زبان ژیدگر سنگی بر جای

تشنگی نشسته است :

مولوی:

آب کم جو تشنگی آور بدست
تا بجوشد آبت از بالا و پست

جذب آبست این عطش در جان ما
ما از آن او و او هم زان ما

تشنگان گر آب جویند از جهان
آب هم جوید به عالم تشنگان

تشنه می نالد که کو آب گوار
آب هم نالد که کو آن آب خوار

ژید :

چشمه‌های بیشتر در جایی خواهند
جوشید که هوس ما بطلبد^۱.

بخود آموختم که عطش
بر خورداری از لذت که در برابر
هر لذت پدید می آید بایستی
بی درنگ بر تمتع از آن پیشی جسته
باشد^۲.

در برابر هر چشمه تشنگی در
انتظارم بود، تشنگی خاص در برابر
هر چشمه^۳.

خوشبختی من در این بود که هر
چشمه، عطشی بر من هویدا
می ساخت^۴.

گرسنگی بجای تشنگی :

آنچه در جاده‌ها می جستم
آنقدر که گرسنگی بود مسافر خانه
نبود^۵.

چشمه چندان از زمین می جوشد
که ما عطش نداریم آنها را بنوشیم^۶.

تعبیری دیگر از عطش مولوی :

اگر من بسترت را آماده کرده
بودم خوابت نمی آمد تا در آن بخواب
روی^۷.

گرچه ژید از چشمه‌های گوناگون واقعی و مستعار برای ناتانائل
قصه می گوید (ص ۱۹۰ تا ۱۹۲ مائده‌های زمینی، چاپ دوم) نه تنها
تشنگی بلکه تشنگی فرونشانده را نیز دوست میدارد « و سرود همه

تشنگی‌های فرونشانده» را نیز می‌سراید (ص ۱۹۳ تا ۱۹۶ مائده‌های زمینی، چاپ دوم). در همین سرود است که همچون ترجیع‌بندی تکرار می‌کند:

«بزرگترین لذتهای حواس من تشنگی
های فرونشانده بوده است...»^۹

نشانی دیگر از مولوی در کتاب چهارم مائده‌های زمینی دیده
میشود:

<p>ژید: استدلال آدمیان را بجائی نمی‌رساند و در برابر هراستدلال، استدلال مخالفی می‌تواند عرض وجود کند.^{۱۰}</p>	<p>مولوی: پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود</p>
---	--

و در کتاب اول مائده‌های تازه:

<p>ژید: وه که اگر می‌توانستم از خود بگریزم^{۱۱}.</p>	<p>مولوی: از که بگریزم از خود، این محال!</p>
---	---

*

* *

ترانه «کتاب سوزان» که از مضمونهای بکر و ابداعی مائده‌های زمینی بشمار میرود در ادبیات گذشته فارسی، خاصه در آثار صوفیان، نمونه‌های فراوان داشته است و سهم اندیشه و ذوق ایرانی را در نطفه-بندی این ترانه در ذهن ژید نادیده نمی‌توان گرفت.

مولوی:

آن یکی نحوی به کشتی در نشست
 روبه کشتی بان نمود آن خودپرست
 گفت هیچ از نحوخواندی گفت لا
 گفت نیم عمر تو شد بر فنا
 دل شکسته گشت کشتی بان ز تاب
 لبك آندم گشت خاموش از جواب
 باد کشتی را به گردابی فکند
 گفت کشتی بان بدان نحوی بلند
 هیچ دانی آشنا کردن بگو
 گفت نی از من توسباحی مجو
 گفت کل عمرت ای نحوی فناست
 زانکه کشتی غرق در گردابهاست

*

دانش انوارست در جان رجال
 نی زراه دفتر و نی قیل وقال
 خویش را صافی کن از اوصاف خویش
 تا به بینی ذات پاک صاف خویش
 بینی اندر دل علوم انبیا
 بی کتاب و بی معید و اوستا
 دفتر صوفی سواد و حرف نیست
 جز دل اسپید همچون برف نیست

*

برنوشته هیچ بنویسد کسی
 یا نهالی کارد اندر مغرسی
 کاغذی جوید که آن بنوشته نیست
 تخم کارد موضعی که کشته نیست
 ای برادر موضع ناکشته باش
 کاغذ اسپید نابنوشته باش

ژید:

اگر سوار کشتی می بودم و کشتی
 به خطر می افتاد و برای نجات دادن
 ثروت خود بایستی بارهای اضافی و
 سنگین را بدریا می افکندم با کمال
 میل آنچه را که کتابها بمن آموخته اند
 بدور می انداختم زیرا حس می کنم
 که تجربه زندگی محرم تر و خاص تر
 و مهم تر است و خدا ازورای آن بی مدد
 پیامبران با ما سخن می گوید ۱۴ .

من برف را دوست ندارم. ماده ایست
 عرفانی که هنوز تصمیمی بر روی زمین
 نگرفته است ۱۵ .

نانا نائل، کتاب مرا بدور افکن.
 هرگز بدان خرسندم باش ۱۲ .
 من در لذت جوئی بیشتر چیز
 آموختم تا در کتابها و از همین
 روست که در کتابها، تیرگی بیشتر
 دیده ام تا روشنائی ۱۳ .

اسرار التوحید :

«در اثناء آن مجاهدات و ریاضات چون شیخ ابوسعید را آن حالات روی نمود ولذت «حالت» بیافت هر چه از کتب خوانده بود جمع کرد و جمله در زیر زمین کرد و بر زبر آن دکانی ساخت و شاخی مورد بدست مبارک خویش باز کرد و بر آن دکان بر زبر آن کتابها فرو برد و آن شاخ بمدتی اندک بگرفت و سبز گشت و درختی بزرگ شد با شاخهای بسیار.» (ص ۳۲)

و نیز:

«شیخ گفت به ابتدا که این حالت مارا روی نمود و این حدیث بر ما گشاده گشت کتابها داشتیم و جزوه‌ها داشتیم و یک یک می گردانیدیم و هیچ راحت نمی یافتیم. از خدای عزوجل درخواستیم که یارب مارا از خواندن این علمها گشادگی نباشد و بخواندن این از تو خداوند باز میمانم. مرا مستغنی کن به چیزی که در آن چیز ترا بازیابم تا از اینهمه بیاسایم. با ما فضلی کرد و آن کتابها از پیش برگرفتیم تا به تفسیر حقایق رسیدیم.» (ص ۳۳ چاپ تهران)

قرآنه

درستایش آنچه سوزانده‌ام
کتابهائی هست که نشسته، بر نیمکتی
کوچک،
و در برابر میز دبستان میخوانند.
کتابهائی هست که گام زنان میخوانند
(قطع آنها نیز علتی برای اینکار
است)
برخی مناسب جنگل و برخی مناسب
کوهستانهای دیگر است.
و بگفته سبسون: با مادر کوهستان
زیست می کنند.
کتابهائی هست که من در دلیجان
خوانده‌ام،
و کتابهای دیگر را، لمیده، در ته
انبار علوفه.
کتابهائی هست تا بیاوراند که آدمی
روحی دارد
و کتابهای دیگر برای نومید ساختن
آن.
کتابهائی که در آن وجود خدا را
اثبات می کنند.
و کتابهای دیگر که در آنها بدینکار
توفیق نمی توانند یافت.
کتابهائی هست که آنها را
جز در کتابخانه‌های شخصی نمی توان
پذیرفت.
کتابهائی هست که مورد ستایش بسیاری
از نقادان با صلاحیت قرار گرفته.
کتابهائی هست که در آنها جز پرورش
زنبور عسل مطلبی نیست

و برخی آنها را اندکی تخصصی میدانند .
 کتابهای دیگری هست که در آنها آنقدر از طبیعت سخن رفته که پس از مطالعه آنها دیگر نیازی به گردش رفتن نیست .
 کتابهایی هست که مردم فرزانه خوارش می‌شمارند اما کودکان خرد را بر سر شوق می‌آورد .
 کتابهایی هست که آنها را برگزیده‌ها می‌نامند و در آنها بهترین گفته‌ها را، درباره هر چیز، گردآورده‌اند .
 کتابهایی هست که می‌کوشد شما را بدوست داشتن زندگی وادارد و کتابهای دیگری که پس از نوشتن ، نویسنده‌اش خودکشی کرده کتابهایی هست که تخم کینه می‌کارد و همانرا که کشته می‌درود .
 کتابهایی هست که وقتی خوانده میشود بارور از جذبه و دلپذیر از فروتنی ، گوئی می‌درخشد .
 کتابهایی هست که آنها را چون برادرانی بی‌آلایش‌تر از خویش که بهتر از ما زیسته‌اند گرامی میدارم .
 کتابهایی هست که با خطوطی عجیب نوشته شده و نمیتوان آنها را دریافت و گرچه در آنها بسیار غور کنند .
 ناتانائیل ، کی همه کتابها را خواهیم

کتابهایی هست که به پیشیزی نمی‌ارزد.
و کتابهای دیگری که بهائی گراف
دارد .
کتابهایی هست که از شاهان و ملکه‌ها
سخن می‌گوید
و برخی دیگر از مردمی بسیار تهیدست.
کتابهایی هست که گفتارشان
شیرین تراست از همهٔ بر گها بهنگام
نیمروز.
کتابیست که یوحنا در پطوس چون
موشی آنرا خورد .
ولی من تمشگ را بیشتر دوست میدارم.
و اینکار اندرونش را از تلخی انباشت
و از آن پس کشف و شهود بسیار داشت.
ناتانائل، کمی همه کتابها را خواهیم
خواهیم سوزاند ! ؟
(مائده های زمینی ص ۹۱)

هم صدائی ژید با صوفیان ایران در این نمونه‌ها بخوبی پیداست.
یعنی نه ژید و نه صوفیان ایران هیچیک تعلیمات کتابی را کافی برای
شناخت حقیقت زندگی و راز آفرینش نمیدانند اما در آن حال که ژید
همواره کتاب طبیعت را در برابر ما گسترده نشان میدهد و مارا به بررسی
آن فرامیخواند صوفیان ایران سیر در دنیای درون و ریاضت را بنیاد شناخت
آدمی جلوه میدهند. به عبارت دیگر صوفیان ایران درون بینی را سفارش
میکنند و ژید بیرون نگری را .

*

* *

هفده سال پس از انتشار مائده‌های زمینی ، بسال ۱۹۱۴ میلادی ،

پیش از آغاز جنگ جهانی اول ، رؤیای دیرینه سفر شرق برای ژید به حقیقت پیوست . گزارش این سفر در نوشته‌های ژید عنوان «مارش ترك» بخود گرفته است . (ویکتور هوگو نیز در کتاب « دختران شرقی » شعری بهمین نام دارد که بسال ۱۸۲۸ م سروده و بر پیشانی آن عبارت لاله‌الاله نقش بسته است) . در این سفر ژید تا شهر قونیه ، آرامگاه مولوی و مرکز و خانقاه درویشان پیش میرود اما چون در سراسر این سفر نامه نامی از مولوی نمی برد و قونیه را به قیروان (در تونس) تشبیه می کند ذهن خواننده غربی از مولوی و صوفیان ایران دور می افتد. این نکته برای نخستین بار بوسیله نگارنده مورد پژوهش قرار گرفته و هیچیک از نقادان غربی به آن اشاره ای نکرده است:

« پیش از سخن گفتن از قونیه باید بگویم که تا چه اندازه خیالم در باره این شهر اوج گرفته بود . زیرا هنوز گمان می کردم (و برایم دشوار است چنین گمان نکنم) که هرچه پیشتر بروم آن سرزمین عجیب تر خواهد شد [. .] پیش از عزیمت عکس بناهای عالی بازمانده از دوران سلجوقیان را که در این شهر بایستی میدیدم تماشا کرده بودم . از روی آن عکسها همه شهر را در خیال می ساختم ، شهری پر شکوه و تا سرحد دلخواه شرقی . البته میدانستم که شهر درویشانست و چیزی مانند قیروان ... ، ۱۶ .

کمی بعد ژید می افزاید :

« ... گمان می کنم نه بیست یا پنجاه سال بلکه چند قرن باید به عقب برگشت تا طعم اصیل و خاص قونیه را باز یافت ، ۱۶ .

و سرانجام تصریح می کند .

«چشم انداز عمومی شهر حتی مرا برضد قسمت جزئی
که از قونیه قرن سیزدهم [میلادی] بازمانده است
خشمگین می سازد»^{۱۶} .

قونیه قرن سیزدهم که با قلم ژید یادآوری میشود درست هنگامی
است که مولوی در آن میزیست زیرا خانواده او در سالهای آغاز قرن
هفتم هجری (قرن سیزدهم میلادی) در آن شهر اقامت گزید و مولوی
بسال ۶۷۲ هـ پس از آنکه سلسله درویشان مولوی را بنیاد نهاد در همانجا
درگذشت .

مقایسه ای میان قسمتی از «سفر اوریین» (۱۸۹۳م) و «مارش ترك»
(۱۹۱۴م) جالب بنظر میرسد زیرا آنچه ژید بیست سال پیش تر درباره
يك شهر مسلمان در خیال تصویر کرده بود با آنچه در واقع میدید تفاوت
زیادی نداشت :

قونیه از همه جاهائی که دیده ام
درهم آمیخته تر، مبتذل تر و زشت تر
است [..] قونیه هر سال از سال پیش
مبتذل تر میشود [...] بخصوص از
وقتی که مقررات پلیس دستور داده
است که بعلل بهداشتی همه خانه های
که بام مسطح دارند خراب و با
پشت بامهای سفالین - نوسازی
گردند^{۱۸} .

«مارش ترك»

... ساعتی بعد شهر را دیدیم.
شهری بزرگ اما مرده بود. اندوهی
پر شکوه ما را در بر گرفت . زیرا
مسجدهای روبه ویرانی با مناره های
شکسته و دیوارهای بزرگ فرو ریخته
به این شهر منظره ای تیره اما پر شکوه
میداد^{۱۷} .

«سفر اوریین»

پیدا است که هدف ژید از سفر ترکیه دیدار قونیه و بخصوص

خانقاه درویشان و آرامگاه مولوی بوده است :

«بوسیله مترجم تأسف خودمان را از اینکه در روز مراسم دوماهانه نبودیم ابراز کردم»^{۱۶} .

ژید بیست سال پیش از آن در «سفر اوری‌ین» ضمن توصیف يك شهر مسلمان ، رقص درویشان را چنین مجسم می کرد :

«کنار دیوار سرپا بلند شدیم و توانستیم در وسط انبوه جمعیت دودرویش یا حق گورا ببینیم که سماع خود را آغاز کرده بودند. آنها با آهنگ موسیقی، به نوازندگی چهار نفر مردنشسته، که بر اثر فریاد انبوه مردم شنیده نمیشد، آهسته‌می‌چرخیدند. و بنوبت، در پایان قطعه‌ای از موسیقی، خروشی تند از حلق برمی‌آوردند و مردم نیز با پا بزمین کوبیدن مشتاقانه بآن پاسخ می‌گفتند»^{۱۷} .

اما در قونیه بیشتر به موسیقی دلبستگی نشان میدهد تا به رقص :

«پیش از رقص درویشان با چرخش یکنواخت که می‌توانستیم در بروسا (بوسا) ببینیم من افسوس موسیقی آنها را دارم. دلم میخواست قدمت این موسیقی را بدانم و اینکه آیا در همه خانقاههای درویشان یکپس است ! ابزار آنها کدامست ؟ .. یکی از درویشان در برابر اصرار من دونی لبك بلندی آورد که انتهایشان مسدود بود و دفترچه‌ای پرحجم بمن داد . در این دفترچه بتازگی بشیوه «نت» نویسی غربی آهنگ کامل دستگاههای خود را ضبط کرده بودند»^{۱۸} .

در اینجا ژید با نگرانی يك نکته دقیق زیباشناسی را یادآور میشود و می‌نویسد :

«من تردید دارم که شیوه ترسیمی ظریف و پرنقش و نگار خودشان از این شیوه نت نویسی غربی آسیب ندیده باشد و اینان برای آنکه آهنگ خود را با «گام» موسیقی ما مقید کنند آنرا تباه نکرده باشند. آیا از این پس بر طبق این شیوه نت نویسی با ابزارهای خود آهنگها را خواهند نواخت و با آواز خواهند خواند؟»^{۱۸}

در این هنگام ژید درخواست می کند نی بنوازند و نتیجه برای او نو میدکننده است :

«بنا بخواهدش من ، با مهربانی شروع بدمیدن در نی لبک می کنند اما یکی از نی ها بسیار خشک است و بدشواری صدا میدهد؛ نی لبک دیگر که با آن همراهی می کند از نفس افتاده است ؛ بزودی این «کنسرت» دوستانه و محبت آمیز که رویهمرفته بسیار عادی بود ، پایان می یابد»^{۱۸}.

ژید در خانقاه درویشان دوست دارد بشیوه شرقی بنشیند :

«آه ، چقدر دلم میخواست با پای برهنه روی این فرشها چهارزانو بشیوه شرقی بنشینم همچنانکه در «مسجد سبز» چنین می کردم»^{۱۸}.

اما «شیوه شرقی» و «شیوه ایرانی» در ذهن ژید یکیست :

«جمع درویشان را می بینم که بشیوه ایرانی ، همچنانکه در یک مینیاتور دیده میشود نشسته اند»^{۱۸}.

ژید ضمن این اشاره ، که با هنر ایرانی پیوند دارد ، در اندیشه آثار مینیاتورسازان ایرانی است :

«بی شک این درویشان، مردمی بسیار منزّه هستند اما خشونت‌ی اندک با آرامش بزرگ این جایگاه، در آمیخته است و این فواره کمتر به دعا فرا میخواند آنچنانکه جای شگفتی نیست اگر مینیاتورساز دریک تصویر گهگاه به تفنن، اینجا و آنجا، چندرقاصه هندی نیز ترسیم کرده باشد»^{۱۸}.

ژید همچنان، در همه جای گفته‌گو، از خانقاه درویشان از نام بردن مولوی خودداری می‌ورزد. با اینحال اشاره‌ای مبهم از زیرخامه‌اش می‌گریزد:

«در خانقاه، تالاری وسیع و روشن به رقص و چرخش این «آقایان» اختصاص داده شده است. در جوار آن، تالاری نه کوچکتر اما تاریکتر مقبره متبرک زاهدان نامدار را در بردارد»^{۱۸}.

البته نمی‌توان پذیرفت که ژید نام یکی از این «زاهدان نامدار» را که مولوی باشد نمی‌دانسته است!

*

* *

ژید از سفر ترکیه نوید بازمی‌گردد و حتی ضمن تماشای بناهای تاریخی این کشور جز بازتابی از تمدن آلبانی یا «ایرانی» چیز دیگری نمی‌بیند:

«اگر از معماری عمارتی، یارو بنای مسجدی خوشمان بیاید متوجه می‌شویم (و شک نداریم) که اثر مردم آلبانی یا ایرانیست»^{۱۸}.

ژید در میان ملت‌های گوناگون از پوشاک کردها نیز خوشش می‌آید:

«در سراسر این کشور پهناوری که زیر پا نهادیم، بندرت اینجا و آنجا پوشاکی یا چهره‌ای که نگاه بتواند لذت درنگ بر آنرا بچشد دیدیم آنهم از کولیانی یا کرد یا آلبانی بود که معلوم نیست چه حادثه‌ای آنها را به اینجا کشانده است. در مورد دیگران خواه ترك یا جهود یا ارمنی و یونانی یا بلغار، همه این فینه‌بسرها بنظرم زشت می‌آیند»^{۱۸}.

ژید از قونیه رو به یونان بازمی‌گردد. آیا وی اندیشه دیدار ایران و باغهای شیراز و نیشابور را که در مانده‌ها از آن سخن می‌گفت در سر داشته است؟ چنین حدسی مجاز است و ژان کام برد که در مصر با ژید دیدار کرده و با او در دیدار مکانهای تاریخی آن کشور همراه بوده است می‌نویسد:

«میدانم که او هوس پنهانی این کار را داشته است»^{۱۹}.

اما ژید، این دوستدار دنیای هزار و یکشب، از این سفر چنان بیزار شده بود که جرأت و حوصله پیشتر رفتن را نداشت:

«آیا بایستی دورتر میرفتیم؟ تا شط فرات؟ تا بغداد؟ نه، دیگر هوس آنرا ندارم. وسوسه این کشورها که از دیر باز خیالم را آشفته می‌کرد، در من مغلوب شده است؛ این کنجکاوی غدار»^{۱۸}.

سفر لبنان (در سال ۱۹۴۶ م) آخرین حد سفر ژید به کشورهای شرقیست.

یادداشتها

- ۱- گوته : دیوان شرقی ، ترجمه لیشتن برگر ، پاریس ، ۱۹۴۹ ، ص ۳۵۱ .
- ۲- مائده‌های زمینی ، ترجمه نگارنده ، چاپ دوم ، ص ۷۴ .
- ۳- همان کتاب ، ص ۱۲۸ .
- ۴- « ، ص ۹۲ .
- ۵- « ، ص ۱۲۸ .
- ۶- « ، ص ۱۷۳ .
- ۷- « ، ص ۱۹۲ .
- ۸- « ، ص ۲۵۱ .
- ۹- « ، ص ۱۹۳ ، ۱۹۶ .
- ۱۰- « ، ص ۱۲۸ .
- ۱۱- « ، ص ۲۷۱ .
- ۱۲- « ، ص ۲۵۱ .
- ۱۳- « ، ص ۳۱۳ .
- ۱۴- استادژان دوله ، جوانی آندره ژید ، ج ۲ ، گالی مار ، ص ۴۹۳ .
- ۱۵- مائده‌ها ، ص ۱۴۸ .
- ۱۶- ژید : ژورنال ، پله‌یاد ، ج ۱ ، ص ۴۱۰ . کتاب «قونیه‌یا شهر درویشان رقصنده» اثر کلمان هوآر در همان سال انتشار مائده‌ها باتصاویری از این شهر انتشار یافته بود .
- ۱۷- ژید : رمان ، پله‌یاد ، ص ۲۴ .
- ۱۸- ژید : مارش ترك ؛ ژورنال ، پله‌یاد ، ج ۱ ، ص ۴۱۱ .
- ۱۹- کام‌برد : «بیاد بودژید» ، تهران (متن فرانسه) ، ص ۲۸ .

ژید تماشاگر آسمان صوفیان

اکنون صدوپنجاه سال است که فرانسویان ترجمه پندنامه اثر فرید الدین عطار را در دست دارند و از آن پس ترجمه آثار دیگر او از جمله منطق الطیر و تذکرة الاولیاء و همین چند سال پیش ترجمه الهی نامه بزبان فرانسوی صورت پذیرفته است. ژید از راه ترجمه های آلمانی و انگلیسی آثار عطار نیز به آنها دسترسی داشته زیرا این دوزبان را خوب می دانسته است .

اکنون به بررسی شباهت های دواثر از ژید و عطار می پردازیم :
« سرودی بجای پایان » صفحه ما قبل آخر مائده های زمینی را تشکیل میدهد و به مادلن دختر خاله و همسر ژید « اهدا » شده است .

مضمون این سرود نگاه تأمل آمیز است به آسمان از جانب کسی که در سراسر کتاب خود همواره از زمین و مائده های آن سخن بمیان آورده است ... اما ژید در این آئینه پهنار چه می بیند ؟ بازتاب اندیشه های خویش و جلوه سرنوشت نوع انسانی .

در آن حال که عطار سراسر کائنات را ذره آسابرگرد و جمود پروردگار در گردش می بیند ، ژید ، خیام وار انسان و اراده او را حکم

برمقدرات وی جلوه میدهد و دو بینش متضاد پیوستگی به آسمان و گسستگی از آن، در این مقایسه بهتر بچشم میخورد. عطار و ژید هر دو از يك نقطه راه پیمائی افلاکی خود را آغاز می کنند اما در آستانه هدف از یکدیگر جدا میشوند.

نکته دیگر آنکه عطار تماشای آسمان و تأملات حاصل از آنرا به يك درویش نسبت میدهد اما نویسنده غربی نظیره آنرا از زبان زنی بیان میکند.

اینک غبار آشنائی را به يك سومی زنیم و آسمان عطار را در ریزه کاریهایش بانگاهی تازه تماشا می کنیم و می کوشیم تاشیوه بیان یا لغات دورمانده از بستر زبان جاری مارا از تماشای صحنه دلاویزی که شاعر آفریده است باز ندارد:

عطار:

مگر می کرد درویشی نگاهی
در این دریای پردر الهی
کواکب دید چون در شب افروز
که شب از نور ایشان بود چون روز
تو گفتی اختران استاده اندی
زبان با خاکیان بگشاده اندی
که هان ای غافلان هشیار باشید
برین درگه شبی بیدار باشید
رخ درویش بیدل زان نظاره
ز چشمش درفشان شد چون ستاره
خوشش آمد سپهر کوژ رفتار
زبان بگشاد چون بلبل به گفتار
که یارب بام زندانت چنین است
که گویی چون نگارستان چین است

ژید

زن، چشم بسوی اختران نمودمیده
برگرداند و گفت:
«نام همه رامیدانم. هر يك چندین
نام دارد. خصوصیات هر يك گوناگون
است. گردش آنها که بچشم ما آرام
می نمایند است و آنها را گدازان
می کند. شور بی آرامشان موجب
شدت رهنودی آنهاست و عظمت آنها
نیز حاصل همین شورا است. اراده ای
باطنی آنها را به پیش میراند و رهبری
می کند. همتی دلپذیر آنها را می-
سوزد و نابود میسازد. از اینروست
که زیبا و درخشانند.
هر يك بادیکری، بارشته هائی از

قدرت و تأثیر پیوسته است آنچنانکه یکی بدیگری و آن یک بهمه وابسته است. مسیر هر یک پیدا است و هر یک راه خود را می یابد و چون هر یک وابسته بدیگری است نمی تواند آنرا تغییر دهد مگر آنکه دیگری را در تزلزل اندازد. و هر یک راه خود را آنچنانکه باید دنبال کند برمی گزیند و آنچه را که برعهده دارد باید بخواهد، و این راه که بچشم ما محتوم می نماید راه برگزیده هر ستاره است زیرا هر یک اختیار کامل دارد. عشقی خیره کننده رهبر آنهاست. انتخاب آنها قانونها را تثبیت می کند و ما بدانها وابسته ایم و نمی توانیم از آنها بگریزیم.^۴

ندانم بام ایوانت چسانت
 که زندان بام همچون بوستانست
 ولی بر بام این زندان ، ستاره
 ز خلقان عمر دزدد آشکاره^۱
 چون این زندان به عمری مزدداریم
 از آن بر بام زندان دزد داریم
 که داند کاین کله داران افلاک
 کمر بسته چرا گردند بر خاک
 که داند کاین هزاران مهر زرین
 چرا گردند در نه قبه چندین
 درین دریا چرا غواص گشتند
 سماعی نیست چون رقاص گشتند
 نه پی شان از طواف خود بگیرد
 نه دلشان از مصاف خود بمیرد
 مشعبد وار تا کی مهره بازند
 درین نه حقه برهم چند تازند
 هزاران بار برگشتند برهم
 یکی افزون نمی گردد یکی کم
 طریقی مشکل و کاری شگفتست
 دلم ز اندیشه این خون گرفتست
 دمی زیشان یکی از پای نشست
 که تا خود کی دهد مقصودشان دست
 دلی پر شوق می گردند عاجز
 ز گردش می نیاسایند هرگز
 خموشانند سر در ره نهاده
 زبان بیریده و در ره فتاده
 همه هستند سرگردان چوپرگار
 پدید آرند خود را طلبکار^۲
 در آن گردش نه مستند و نه هشیار
 نه در خوابند از آن حالت نه بیدار

شبانروزی از آن درجست و جویند
که تا محشر بجان جوپای اویند
تو شب خوش خفته و ایشان درره او
همی بوسند خاک درگه او
چه می گویی که این بت‌های زرین
ازین گشتن چه می جویند چندین
برو از روی بت‌ها پرده بردار
سربت را فروگردان نگونسار
چو ابراهیم بت‌ها بر زمین زن
نفس از «لا احب الالفین» ۳ زن

یادداشتها

۱- ایرج میرزا از این بیت الهام گرفته است آنجا که به همین وزن در آخرین پیام ادبی در حاشیه آخرین عکس خود می گوید :

مرا گشتند مهر و مه دو خادم به نوبت روزشب بر من ملازم
یکی ماما یکی لالای من شد سرزانوی این دوجای من شد...

و سر انجام :

یکی شب آمد و لعل لبم برد یکی روز آمد و رخت شیم برد
یکی از نقد عمرم کاست کم کم یکی از گوهر جانم دمامم ...

۳- این بیت در اسرارنامه عطار (ص ۱۰۷ تصحیح دکتر گوهرین ، چاپ صفی علیشاه) و نیز در آغاز خسرو و شیرین نظامی پس از ستایش خدا ، عیناً یکسان آمده است .

۲- اشاره است به آیه ۷۶ از سوره انعام در قرآن :

« چون شب بر او (ابراهیم) تاریک شد ستاره ای را دید . گفت : اینست پروردگار من ! و چون (شب) فرو رفت گفت : من فروروندگان (افول کنندن) را دوست ندارم . »

این سوره قرآن مایه الهام نظامی نیز که کمابیش با عطار همزمان بود واقع شده است (در آغاز خسرو و شیرین ۵۷۴ هـ)

خبرداری که سیاحان افلاک چرا گردند گرد مرکز خاک
درین محرابگه معبودشان کیست وزین آمد شدن مقصودشان چیست
چه میخوانند ازین محمل کشیدن چه میجویند از این منزل بریدن

که گفت اینرا: بجنب، آنرا: بیارام
پرستش را کمر بستند گوئی
که بندم در چنین بتخانه زنار
عنایت بانگ برزد کای نظامی
که این بتخانه خود را می پرستند
پدید آورنده خود را طلبکار
چرا بتخانه‌ای را در نبندی
ولی بتخانه را از بت پرداز
جز آن کاین نقش دانم سرسری نیست
بجز گردش چه شاید دیدن ازدور
که با گردنده گرداننده‌ای هست

چرا این ثابت است آن منقلب نام
قبا بسته چو گل در تازه روئی
مرا حیرت بر آن آورد صدبار
ولی چون کرد حیرت تیز گامی
مشو فتنه برین بتها که هستند
همه هستند سرگردان چو پرگار
تو نیز آخر هم از دست بلندی
چو ابراهیم بابت عشق می باز
مرا بر سر گردون رهبری نیست
ازین گردنده گنبد‌های پر نور
بلی در طبع هر داننده‌ای هست

سه قرن پس از نظامی و عطار، همین سرود را در همان آهنگ (وزن هزج
مسدس محذوف : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل) با ساز شعر جامی (در آغاز داستان

یوسف و زلیخا - ۸۸۸ هـ) می شنویم :

کنی مانند طفلان خاک بازی
که بودت آشیان بیرون ازین کاخ
چو دونان جفداین ویرانه گشتی
پیر تا کنگر ایوان افلاک
ردای نور بر عالم فشانان
بمقصد راه فیروزی گرفته
بچوگان ارادت گشته رقص
یکی در غرب کشتی غرق کرده
یکی شب را شده هنگامه افروز
یکی سر رشته دولت گسته
کزین جنبش ندانند آرمیدن
میان را و دو پا را سودگی نی
همه تن رو شده ، رو در که دارند
ولیکن نقشبندی را نشایند
به هر يك روی « هذا ربي » آری
نوای « لا احب الا فلین ، زن

دلا تاکی درین کاخ مجازی
تویی آن دست پرور مرغ گستاخ
چرا زان آشیان بیگانه گشتی
بیفشان بال و پرز آمیزش خاک
ببین در رقص ازرق طیلسانان
همه دور شباروزی گرفته
ولی هر يك چو گوی از جنبش خاص
یکی از غرب رو در شرق کرده
شده گرم از یکی هنگامه روز
یکی حرف سعادت نقش بسته
چنان گرمند در منزل بریدن
زرنج راهشان فرسودگی نی
چه داند کس که چندین درچه کارند
به هر دم تازه نقشی می نمایند
عنان تاکی بدست شك سپاری
خلیل آسا در ملک یقین زن

۴- ژید در صفحات دیگر مائده‌ها نیز اندیشه پوینده و سرگردان خود را به تماشای ذرات گردنده در هوا و در دریا می‌کشاند و اینگونه بوصف آنها می‌پردازد:

من عشقم را بر امواج و اندیشه‌ام را بردشت بی‌حاصل
 آنها می‌افشانم . عشق من در امواجی که از پی هم
 می‌آیند و بهم مانند غوطه می‌خورد . موجها
 می‌گذرد و چشم آنها را از هم باز نمی‌شناسد . -
 ای دریای بی‌شکل و همواره آشفته ، آبهای تودور از
 مردمان ، در خاموشی فرو می‌رود . هیچ چیز با سیلان
 آنها مخالفت نمی‌ورزد و هیچکس سکوت آنها را
 نمی‌شنود . برقایی نااستوار برهم می‌خورد و غوغایشان
 بماچنان می‌نمایند که طوفانی پرهیاهو برخاسته است .
 موجهای سترگ به پیش می‌آیند . هر يك ، بی‌هیچ
 صدائی ، جانشین دیگری می‌گردد . پشت سر هم می-
 آیند و هر يك بنوبه خود ، يك قطره را بهوا می‌پرانند
 بی آنکه تقریباً جای آنرا عوض کند . تنها شکل امواج
 در گردش است ؛ آب بقالب آنها در می‌آید و سپس
 تر کشان می‌کند بی آنکه هرگز بهمراهشان رود . هر
 شکلی تنها برای لحظه‌ای چند موجودی را در بر می‌گیرد
 و از کنار هر يك می‌گذرد . ای روح من ! بهیچ
 اندیشه‌ای پابند مباش . هر اندیشه‌ای را به باد دریاده
 تا آنرا از تو باز گیرد ؛ زیرا هرگز تو خود آنرا با آسمانها
 نخواهی برد .

د مائده‌ها ، چاپ دوم ، ص ۱۲۱ ،

از شهر چیزی دود مانند برمی‌خاست ؛ گرد و غبار
 روشنی بود که در هوا موج میزد و کمابیش بر فراز
 میدانهایی که روشنایی بیشتری در آنها می‌درخشید بالا
 میرفت و گاه فشفشه‌ای که پیدا نبود از کجا پرتاب
 شده است ، در فضای پرجذبۀ این شب گرم ، گوئی خود
 بخود برمی‌جهید و همچون فریادی در فضا ، تند میرفت

و لرزنده میشد و می چرخید و از هم می پاشید و با صدای انفجار مرموز خود سقوط می کرد. من خاصه آنهائی را بیشتر دوست داشتم که شراره های زرین کم رنگشان چنان به آرامی و بی پروائی فرومی افتد و از هم پاشیده میشود که بیننده پس از آن گمان می برد ستارگان آسمان نیز که آنهمه پرشکوه و ستایش انگیزند، آنها نیز زاده همین نمایش سحرانگیز ناگهانی هستند و بادیدن دوباره آنها که پس از شراره ها باز بر جا می مانند، دچار حیرت می گردد سپس ، اندک اندک هر اختری را در مجموعه کواکبی که بدان وابسته است باز می شناسد و و جذبۀ آن ادامی می یابد .

(مائده ها ، چاپ دوم ، ص ۱۴۱)

ژید در مکتب مانی

تنها ادبیات فارسی دوره اسلامی نبود که آندره ژید را به سوی خود می کشید بلکه شیوه تفکر اندیشمندان ایران کهن نیز برای او جالب می نمود .

چنین بنظر میرسد که از میان نمایندگان اندیشه ایرانی مانی از آغاز جوانی ژید ، در روی تأثیر داشته است .

ژید بهنگام نگارش دفترهای آندره والتر (۱۸۹۱م) یعنی در بیست و دو سالگی بی تردید به شیوه مانی گرایش داشت . بعدها، این «ملحد در درمیان ملحدان»^۱ چنان به مانی گری دلبستگی پیدا می کند که نشانی از آنرا در همه جا می بیند حتی در آثار دوستویوسکی و نیچه :

«مسأله شیطان ، اگر بتوانم چنین بگویم، جای مهمی در آثار دوستویوسکی دارد . برخی بی تردید دوستویوسکی را يك مانوی باز خواهند شناخت . ما میدانیم که در آئین فکری زندیق بزرگ مانی، به دو اصل نیکی و بدی در این جهان معتقد بودند . در آئین مانی این دو اصل هر دو یکسان فعال، یکسان مستقل و یکسان ضرور بنظر میرسد و از این طریق، این آئین مستقیماً به آئین زرتشت می پیوندد! در بحث خود

دیدیم و من تأکید می‌ورزم - زیرا نکته بسیار مهمی است -
 که دوستویوسکی شیطان را نه تنها در ناحیه فرودین
 وجود انسان جامیدهد - گر چه وجود انسان بتمامی
 ممکنست پناهگاه و بازیچه شیطان گردد - بلکه از نظر
 او همچنین در برترین ناحیه اندیشه و مغز جای دارد .^۲

ژید در مورد دیگر تمایلی دارد که دوستویوسکی را به تمدن آسیائی
 وابسته بداند :

« دوستویوسکی [...] بنظر ما مردم غرب دوردست‌گاه
 نیمه آسیائی جلوه می‌کند »^۳

ژید ضمن گفتگو از « نمایشهای روس در شاتله » این نظر را در
 نوشته خود ارائه میدهد :

« چه کسی با اندازه لازم درباره این موضوع سخن خواهد
 گفت که موسیقی روسیه تاچه اندازه مدیون فرهنگ
 عامه خود و نیز همسایگی « آسیای بیحال » است .^۴ »

زیرا در اینجا سخن از ریمسکی کورساکف آهنگساز نامدار و
 آفریننده شهرزاد در میانست اما :

« ... قطعه آواز « پسکوی تن » کمتر زیباست و تنها
 گهگاه ، اینجا و آنجا ، سنفونی ساز معجز آسای عنتر
 و شهرزاد را بیاد می‌آورد ...^۵ »

سالها پس از آن ، ژید در طول سفر مشهور خود به شوروی ، ضمن
 تماشای خریزه‌های بیمزه در یک فروشگاه بیاد یک مثل فارسی می‌افتد و
 می‌نویسد :

«ضرب‌المثل گستاخانه فارسی که من آنرا جز به انگلیسی ندیده‌ام و نمیخواهم جز به انگلیسی نقل کنم در اینجا صادق نیست: «زن برای انجام وظیفه، پسر برای سر گرمی، خربزه برای لذت»^۶

*

* *

اشاره به مانی در آثار حافظ و سعدی و شاعران دیگر فارسی زبان نایاب نیست اما ژید نشانه‌های کافی در آثار شاعران فرانسوی نیز می‌یافت.

هوگو که از نظر موریس بارس^۷ بی‌تردید مانویست شعرهای مانوی‌اش بوسیله ژید تا بهنگام پیری خوانده و باز خوانده میشد:

«قسمت‌های زیادی از هوگو بخصوص از کتاب خدا و پایان شیطان او خوانده‌ام»^۸

و

«... قطعات مفصل شعرهای ستایش انگیز کتاب خدا و پایان شیطان»^۹

باید بیاد داشت که منظومه مفصل هوگو که فلسفه شاعر را درباره آفرینش نشان می‌دهد و عنوانش مانی‌گری است در مجموعه خدا دیده میشود.

اگر ژید برای ارزیابی بهتر زیبایی کتاب هزار و یکشب دکتر ماردروس دوست نزدیک خود را در کنار داشت برای بهتر شناختن آئین‌های ایران کهن ازدوستی دانشمند و ایران شناس بزرگ روس فردریک

روزنبرگ بر خوردار بود و کتاب «الحج» و دومین بخش «برگهای راه - تونس و صحرا»^{۱۰} (فوریه - مارس ۱۸۹۶م) را به او اهدا کرده است. گزارش روزانه ژید گواه ادامه این دوستی است از سال ۱۸۹۶ تا ۱۹۲۷ (سی سال) .

فردریک روزنبرگ از جمله مترجم کتاب زراتشت نامه است. این کتاب که منظومه ایست در وزن شاهنامه فردوسی بوسیله بهرام بن پژدو به نظم در آمده است . کتاب از اقبال خاصی برخوردار بوده است زیرا بزبانی درخور فهم همگان ، تعلیمات کتابهای پهلوی را خلاصه می کند. ترجمه گجراتی زراتشت نامه بنیاد کتاب زندگی زرتشت بقلم آنکتیل دوپرون ، ایرانشناس بزرگ فرانسوی و نخستین مترجم زند-اوستا سال ۱۷۷۱ میلادی بوده است .

روزنبرگ بسال ۱۹۰۴ میلادی در سن پترزبورغ (لنین گراد کنونی) ترجمه فرانسوی این کتاب را با اصل فارسی آن انتشار داد و پیش از چاپ کتاب نمونه های چاپخانه را به تصحیح آندره ژید رساند چنانکه در دیباچه ترجمه خود با این عبارت از اوسپاسگزاری می کند:

د . . . از دوستم آندره ژید در پاریس ، سپاسگزاری می کنم که با از نظر گذراندن قسمت فرانسو کتاب بمن یاری کرد تا از چند لغزش ترجمه که هر کسی که بزبانی خارجی می نویسد از آن مصون نیست در امان بمانم.^{۱۱}

گذشته از متن ، مقدمه روزنبرگ می توانست کنجکاوای همواره بیدار ژید را درباره آئین کهن ایران خرسند کند و نموداری کلی درباره این گوشه معنوی سیمای ایران در برابر دیدگان او قرار دهد .

روزنبرگ که همواره بر سنت های مزدائی دلبستگی نشان میداد

بسال ۱۹۰۹ کتاب «یادداشت‌هایی درباره ادبیات فارسی» و نیز بسال ۱۹۱۸ م کتاب «شراب و ضیافت در حماسه ملی ایران» را منتشر ساخت. (وی همچنین مؤلف تحقیقی است بزبان روسی درباره مینیا تور ایرانی). البته به آسانی می‌توان پندداشت که ژید با این آثار آشنائی بهمرسانده است.

ژید که به اندازه لازم در باره مانی‌گری آگاهی داشت و تحت تأثیر این آئین ایرانی قرار گرفته بود، از آن برای آفرینش اشخاص رمانهای خود بهره برداری کرد:

- میشل در کتاب ضد اخلاق (۱۹۰۸)
- کشیش پروتستان در کتاب آهنگ روستائی (۱۹۱۹)
- و بخصوص ونسان در سکه سازان (۱۹۲۶)

نمایندگان کما بیش کامل شیطان هستند.

اگر مانوی جوان، آندره والتر بسال ۱۸۹۱ کتاب خود را به دودفتر «سپید» و «سیاه» بخش می‌کند سی و پنج سال بعد، در ۱۹۲۶، لاپروز پیر، یک قهرمان دیگر داستان ژید خود را یک مانوی بشدت نو مید معرفی می‌کند که در جهان جز همدستی شیطان و خدا چیز دیگری نمی‌بیند و از نظر او «خداوند همواره سکوت می‌کند»^{۱۲} و «فقط شیطانست که سخن می‌گوید»^{۱۳} و سرانجام «شیطان و خدا هر دو یکی هستند و باهم ساخته‌اند»^{۱۴}.

یادداشت‌های سکه‌سازان تحت عنوان «تعیین هویت اهریمن» طرح (رها کرده) ژید؛ شیطان را در عمل نشان می‌دهد که زبردستی او اینست که ما را به وجود خود معتقد می‌سازد.

یادداشتها

- ۱- مائده های زمینی ، چاپ دوم ، ص ۷۵
- ۲- ژید : نوستویوسکی ، مجموعه آثار ژید ، ج ۱۱ ، ص ۶۷-۲۶۶
- ۳- ژید : آینده اروپا ، مجموعه آثار ، ج ۱۱ ص ۱۳۳-۱۳۲
- ۴- ژید : مجموعه آثار ، ج ۵ ، ص ۳۱۳
- ۵- همان کتاب ، همان صفحه
- ۶- ژید : برگشت از شوروی ، گالیمر ، پاریس ، ۱۹۵۰ ، ص ۳۶
- ۷- ← موريس باریس : «پژوهشی در سرزمین شرق» فصل یزیدیه ، ج ۱ ، ص ۱۷۲ - ۱۶۲ چاپ پلون ، پاریس ، ۱۹۲۳
- ۸- ژید : ژورنال (۱۹۳۹ - ۱۸۸۹) ص ۲۷ - ۱۲۲۶
- ۹- همان ، ص ۱۲۵۳
- ۱۰- در چاپ پله یاد (ص ۶۹) حذف شده است .
- ۱۱- زراتشت نامه ، متن و ترجمه فرانسه ، ص ۳۴ مقدمه
- ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ - ژید : رمان ، پله یاد، ص ۱۲۴۷

بخش هشتم

با منوچهری در باغها و خمخانه‌ها

در آثار ژید، هیچ‌جا، از منوچهری، شاعر باده و میوه و چهره‌نگار جلوه‌های گوناگون طبیعت نامی برده نشده است با اینحال همانندی میان قطعاتی از دیوان منوچهری و مائده‌های زمینی بررسی دقیق‌تری می‌طلبد. ترجمه کامل دیوان منوچهری هشتادسال پیش از این (۱۸۸۷م) بقلم کازی میرسکی بزبان فرانسه انتشار یافته است. متن فارسی دیوان منوچهری نیز همراه با ترجمه آنست و بررسی مفصل مترجم درباره اوضاع و احوال تاریخی عصر شاعر باین کتاب در زبان فرانسه ارزش تحقیقی فراوان داده است.

بهمین جهت تحقیقات کازی میرسکی درباره منوچهری بی‌رقیب مانده و تاکنون کسی با این تفصیل بزبان فرانسه تحقیقی درباره شاعر دامغانی انتشار نداده است. اکنون این پرسش بذهن میرسد که آیا صحنه‌های رنگارنگی که شاعر ایرانی از طبیعت و مائده‌های آن در برابر چشم دوستداران شعر فارسی آفریده است در آثار شاعران فرانسوی تأثیر نهاده است یا نه؟

در نظر اول پاسخ این پرسش منفی است زیرا میدانیم شاعران

رمانتیک فرانسوی از طبیعت حتی به افراط سخن رانده‌اند بی آنکه وصفهای منوچهری از پیش چشمشان گذشته باشد و انگهی منوچهری تماشاگر خوشدل و واقع‌بین طبیعت است و در سرودهای شادی بخش و نشاط‌انگیز او سهمی و جایی برای تأملات غم‌انگیز باقی نمانده است. حتی شمارهٔ فراوان شعرهایی که دربارهٔ بهار سروده‌است، با توجه به کوتاهی عمر شاعر نشان می‌دهد که وی به احتمال زیاد هر سال چند قطعه در وصف بهار می‌ساخته و این هدیهٔ طبیعت را سپاس می‌گفته‌است. با اینحال چندسالی پس از انتشار دیوان منوچهری بزبان فرانسه گهگاه نشانه‌هایی از هماهنگی برخی از شاعران فرانسوی با وی دیده می‌شود اما بی‌درنگ باید گفت که این دسته از شاعران هرگز در دایرهٔ تنگ تقلید از شاعر ایرانی محدود نمی‌مانند و در واقع برخورد آنان با آثار منوچهری بمنزلهٔ هشدار است برای ذهن آنان. یعنی بنظر میرسد که شاعر ایرانی توجه این دسته از شاعران غربی را به گوشه‌ای از طبیعت بیشتر جلب کرده و زیباییهای تازه‌ای از جهان وجود را در دسترس حواس آنان قرار داده و آنانرا بستایش برانگیخته است.

میدانیم که در آثار منوچهری وصف میوه‌های گوناگون بسیارست و شباهتی که در مطالعهٔ مائده‌های زمینی اثر ژید از این نظر بچشم می‌خورد در خور تأمل است. البته در این رهگذر ژید تنها نیست بلکه پل والرئ نیز که به ظاهر با اندیشه‌های شرقی بیگانگی نشان میداد متأثر از برخی وصفهای شاعرانهٔ ایرانی بنظر میرسد. کتاب مائده‌های زمینی ده سال پس از ترجمه و انتشار دیوان منوچهری نگاشته شده‌است و با دلبستگی ژید به ادبیات فارسی دشوار بنظر میرسد که وی از مطالعهٔ آن غافل مانده باشد بخصوص وقتی می‌بینیم - و پیش از این باین نکته پرداخته‌ایم - که ژید جستجوگر، خیام‌رادر ترجمهٔ انگلیسی آن شناخته و تنها به یک منبع و مأخذ

در پژوهشهای ادبی خود اکتفا نمی کرده است .

ولی آنچه وصفهای آندره ژید و پل والر را از وصفهای منوچهری مجزا می سازد سهم اندیشه است که در شعرهای منوچهری بکلی غایب است. با آنکه ژید و والر هر دو بهنگام سرودن شعرهای خود دهه سوم عمر خویش را می گذرانیده یعنی بیش از سی سال نداشته اند تأملات و تفکرات آنها با وصفشان از میوه ها در آمیخته اما در شعر منوچهری تنها تخیل شاعرانه است که با دخترکان پرده نشین تاك به گفت و شنود برمی خیزد و گزارش مستی بخش آنرا بگوش ما می رساند .

يك نکته نیز درباره سرچشمه ایرانی الهام شاعرانه ژید و پل والر در خور یاد آور است : این هر دو به کتاب هزار و یکشب توجه داشته اند و ترجمه فرانسه این اثر، گذشته از مالارمه از جمله به ژید و والر نیز اهدا شده است و میدانیم در کتاب هزار و یکشب میوه ها نیز از توصیف شاعرانه بی بهره نمانده اند و این وصفها نواز شگر تخیل جوان و کنجکاو ژید و والر هر دو می توانست باشد و شده است .

ترانه انار بقلم آندره ژید که نشانی از وصفهای منوچهری با خود دارد بهانه ایست برای وی که ضمن وصف هدیه های طبیعت به ستایش کامجوئی پردازد و یکبار دیگر بما یاد آوری کند که سهم خود را هر چه بیشتر از زیبایی ها و نعمت های طبیعت بگیریم و برتن و روح خود هیچکدام ستم روا نداریم. با توجه به همین وصف میوه ها در مائده هاست که بانو دوروثی باسی مترجم انگلیسی که از دوستان ژید بود کتاب وی را در آن زبان « میوه های زمینی » نام نهاده است .

اینک ترانه انار از ژید :

ای شادبهای تن وای شادبهای حواس

بگذارید که دیگری - اگر خوش دارد - شمارا محکوم سازد

ای شادیهای تلخ جسم و حواس
بگذارید شمارا محکوم سازد - اما من چنین یارائی ندارم
و شما تادیر زمانی
در جستجوی خوشبختی ناممکن روح خواهید بود .

و بی شك ، شمارا نیز دوست میدارم
ای جوش و خروشهای کشنده روح من
ای شادیهای دل و شادیهای اندیشه
اما این شمائید - ای لذتها - که من می ستایم^۱

ژید :

ناتانائل ، آیا با تو از انار سخن
بگویم؟
در آن بازار شرقی ، آنها را بچند
شاهی می فروختند .
و انارها از سبد های نئین سرریز
شده بود
برخی نیز در میان گرد و غبار می غلتید
و کودکان برهنه آنها را از زمین
بر میداشتند .
شیره آنها همچون تمشک نارس ترش مزه
است
و گل درخت انار گوئی از موم ساخته
شده
و همرنگ میوه آنست .

گنج محفوظ ، جدار کندوها
طعم فراوان

منوچهری :

نار ماند به یکی سفرگک دیبا
آستر دیبه زرد ابره آن حمرا
سفره پرمرجان تو برتو و تا برتا
دل هر مرجان چون لؤلؤ کی لا لا
سرا و بسته به پنهان ز درون عمدا
سر « ماسورگکی » در سر او پیدا^۲

*

وان گل نار به کردار کفی شبرم سرخ
بسته اندربن او لختی مشک ختنا^۳

*

وان نار همیدون به زنی حامله ماند
و اندر شکم حامله مشتی پسرانست
تا می نرنی برزمی اش بچه نزاید
چون زاد بچه ، زادن و خوردنش
همانست

مادر ، بچه یی یا دوبچه زاید و یاسه
وین نارچرا ما در سیصد بچگانست
مادر بچه را تا ز شکم نارد بیرون
بستر نکند ، وین نه نهانست عیانست

اندرشکم او خود بچه را بستر کی زرد
کرده ست و بدو در زسر بچه نشانست^۴

*

وان نار به کردار یکی حقه ساده
بیجاده همه رنگ بدان حقه بداده
لختی گهر سرخ در آن حقه نهاده
لختی سلب زرد بر آن روی فتاده
بر سرش یکی غالیه دانی بگشاده
واکنده در آن غالیه دان سونش دینار^۵

ساختمان پنج ضلعی
پوست می شکافد ، دانه ها بر زمین
میریزد .

همچون دانه های خون در جامهای
آسمانی رنگ

و دانه های دیگر ، قطره های زر ،
در بشقابهای برنجین مینائی .

(مائده ها ص ۱۴۷)

برای آنکه بهتر نشان داده شود ژید تا چه حد در وصف میوه‌ها
بامنوچهری به رقابت برمی‌خیزد به نقل قطعه‌ای از مائده‌ها و دیوان می-
پردازیم . اگر گزینش نوع میوه‌ها در دو کتاب یکی نیست بجای آن لحن
توصیف و ذوق تماشای طبیعت در هر دو گوینده شبیه بنظر میرسد :

به یقین ، دلپذیر است مه بر فراز
دشتها ، در لحظه دمیدن خورشید
و دلپذیر است خورشید ؛

دلپذیر است زمین نمناک بزیرپاهای
برهنه ما

و ماسه خیس دریا ،

دلپذیر بود آب چشمه‌ها برای آب تنی ما
و بوسیدن لبهای ناشناسی که لبان من
در تاریکی بر آن فرود آمد ...

اما از میوه‌ها - نانا نائل - از میوه‌ها
چه بگویم !

آه نانا نائل ، اینکه تو آنهارا شناخته
باشی

مرا دل آزرده می‌سازد .

گوشت آن میوه‌ها لطیف و پر آب بود

خیزید و خز آرید که هنگام خزانست
باد خنک از جانب خوارزم وزانست
آن برگ رزان بین که بر آن شاخ
رزانست

دهقان به تعجب سرانگشت گزانست
کاندر چمن و باغ ، نه گل ماندونه گلنار

*

بنگر به ترنج ای عجیبی دار که چونست
پستانی سختست و درازست و نگونست
زردست و سپیدست و سپیدش فزونست
زردش برونست و سپیدش درونست
چون سیم درونست و چو دینار برونست
آکنده بدان سیم درون لؤلؤ شهوار

*

نارنج چو دو کفه سیمین ترازو
هردوز زر سرخ طلای کرده برونسو

و چون گوشتی که خون از آن می‌چکد
خوشگوار
سرخ بوده چون خونی که از زخمی
بر آید ،

این میوه‌ها ، ناتانائل ، هیچ تشنگی
خاصی را نمی‌طلبد
آنها را در سبد های زرین برای
خوردن عرضه می‌کنند ؛
و چون در بی‌مزگی مانند ندارند ،
طعم آنها ابتدا دل را بهم میزد ،
و مزهٔ هیچیک از میوه های دیار ما
را بیاد نمی‌آورد
و مزهٔ گلابی هندی بسیار رسیده را
بیاد می‌آورد .

گوئی گوشتش رفته بود
و سپس مزهٔ گسی دردهان بجای نهاد.
که آنرا جز با خوردن میوه‌ای تازه
نمیشد درمان کرد .
و اگر لذت آنها اندکی ادامه می‌یافت ،
بی‌درنگ لحظه‌ای که شیرۀ آنها را
می‌چشیدیم فرا میرسید
و این لحظه چنان دوست داشتنی
جلوه می‌کرد
که بی‌مزگی پس از آن ، تهوع انگیز
تر میشد .

سبد بزودی خالی شد
و آخرین میوه را برجای نهادیم
بجای آنکه میان خود تقسیمش کنیم .
دریغ ، ناتانائل ، بعد ها چه کسی
خواهد گفت
که سوزش تلخ لبهای ما بچه حد بود؟

آکنده به کافور و گلاب خوش و لؤلؤ
وانگاه یکی زرگرک زیرک جادو
بازر بهم باز نهاده لب هر دو
رویش به سر سوزن بر آژده هموار

*

آبی چویکی جوجک از خایه بجسته
چون جوجککان از تن اوموی برسته
مادرش بجسته سرش از تن بگسسته
نیکو و به اندام جراحیست بیسته
یک پایک او را زبن اندر بشکسته
و آویخته اورا به دگر پای نگونسار

*

وان سیب چومخروط یکی گوی تبرزد
در معصفری آب زده باری سیصد
برگرد رخس بر نقطی چند ز بسد
وندردم او سبز جلیلی ز زمرد
وندر شکمش خردک خردک دوسه گنبد
زنگی بچه‌ای خفته به هر یک در چون قار۶

هیچ آبی نتوانست آنرا بشوید
 هوس این میوه‌ها تا ژرفنای روح ما
 را آشفته ساخت
 تاسه روز در بازارها بجستجوی آنها
 بودیم
 ولی فصل آنها پایان رسیده بود .
 فاناائل، درسفرهای ما ، میوه‌های
 تازه کجاست
 تا هوسهای دیگری در ما برانگیزد؟

*

میوه هائیت که ما بر روی بامها
 خواهیم خورد .
 در برابر دریا و آفتاب غروب .
 میوه هائیت که در یخ شکرآلود ،
 با کمی نوشابه الکلی می‌آمیزند .
 میوه هائیت که آنها را از باغهای
 اختصاصی و محصور بدیوار می‌چینند
 و در فصل تابستان در سایه می‌خورند
 میزهای کوچکی فراهم خواهد بود؛
 همینکه شاخه‌ها را تکان میدهند
 میوه‌ها بر گرد ما فرو خواهد افتاد
 و مگسهای خواب زده بیدار خواهند
 شد .
 میوه‌های زمین افتاده را در لاک منظم
 خواهند چید
 و تنها عطر آنها کافی خواهد بود که
 ما را از خود بیخود سازد .^۷

ژید یکبار دیگر در کتاب پنجم مائده‌ها به شمارش سریع میوه‌ها
 می‌پردازد وضع و حالت باغ میوه‌ای که ژید از آن سخن می‌گوید بسیار
 نزدیک باوصف باغهای منوچهری است :

در برابر درگاهی آفتابی، انگورها
از نخ آویزان است. هردانه، در
حال تأمل و رسیده شدن است، در
نهان نوررا نشخوار می‌کند و شهدی
عطرآگین آماده می‌سازد.

گللابی‌ها، تودهٔ سیبها. ای میوه‌ها!
گوشت آبدار تان را خورده‌ام و هسته
ها را بر زمین انداخته‌ام و ایکاش
هسته‌ها بروید تا دوباره بما لذت
بخشد.

ای بادام ظریف، اعمه و عدهٔ اعجاز
درون هسته، ای بهار کوچک که در
انتظار بخواب رفته‌ای. ای دانهٔ میان
دو تابستان، ای دانه‌ایکه تابستان
بر تو گذشته.

ناتانائل، سپس ما در اندیشهٔ رویش
درد آلود گیاهان خواهیم بود.
(کوشش گیاه برای بیرون آمدن از
دانه درخور ستایش است)

اما اینک از این نکته به‌شگفت در
آئیم: هر جفت‌گیری با کام‌جوئی
همراهست. میوه از طعم؛ و هر پشتکاری
در زندگی از لذت لبریز میشود.
گوشت میوه، نشانهٔ خوش
طعم عشق.

المنة لله که این ماه خزانست
ماه شدن و آمدن راه رزانست
از بس که درین راه رزانگور کشانند
این راه رزایدون چوره کاهکشانست
چون قوس و قزح بر گ رزان رنگ
برنگند

در قوس قزح خوشهٔ انگور کمانست

آبی چویکی کیسگی از خزر دست

در کیسه یکی بیضهٔ کافور کلانست

واندر دل آن بیضهٔ کافور ریاحی

ده ناهه وده نافک مشک نهانست^۸

ژید مانند منوچهری بدقت تبدیل خوشهٔ انگور را به شراب مورد
تماشا و تأمل قرار میدهد اما شیوهٔ توصیف این دو همانقدر باهم اختلاف
دارد که «نوشابه سازی» ژید از «خمخانه» منوچهری:

دهقان
 گوید که شما دختر کان را چه رسیده‌ست
 رخسار شما پرد گیان را که بدیده‌ست
 وز خانه شما پرد گیان را که کشیده‌ست
 وین پرده ایزد بشما بر که دریده‌ست
 تا من بشدم خانه، در اینجا که رسیده‌ست
 گردید به کردار و بکشید به گفتار
 *

من نیز مکافات شما باز نمایم
 اندام شما یک به یک از هم بگشایم
 از باغ به زندان برم و دیر بیایم
 اندام شما زیر لگد خرد بسایم
 زیرا که شمارا بجز این نیست سزاوار

دهقان سرانجام :

یکروز سبک خیزد، شاد و خوش و خندان
 پیش آید و بردارد مهر از درو بندان
 چون درنگرد باز به زندانی و زندان
 صد شمع و چراغ او فتدش بر لب و دندان
 گل بیند چندان و سمن بیند چندان
 چندانکه به گلزار ندیده‌ست و سمن زار^۹

هفتمین در بروی نوشابه سازی
 گشوده میشود :
 سایه روشن ، اجاق درخشان ،
 دستگاہهای تاریک ، برق مس لگنها
 ناگهان پدیدار می‌شود .
 قرع و انبیق ، ترشح اسرار آمیز
 آن بدقت گرد آورده میشود . (من
 همچنین جمع آوری صمغ کاجها ،
 جمع آوری انگم بیمار گونه درختان
 گیلاس وحشی ، شیر درختان کشدار
 انجیر ، و شراب نخلهایی را که سرشان
 را زده‌اند ، دیده‌ام) ای شیشه تنگ ،
 موجی ازمستی در تو پنهانست که موج
 آسا بر هم می‌خورد ؛ عصاره لذیذترین
 و نیرومندترین چیزی که در میوه ؛ و
 لذیذترین و عطر آگین‌ترین چیزی
 که در گل هست .
 ای قرع و انبیق : آه ! ای قطره
 زرینی که اکنون خواهی تراوید .
 (قطره‌هایی لذیذتر از عصاره غلیظ
 آلبالو هست و قطره‌های دیگر معطر
 همچون چمنزارها) نانا نائل ! راستی
 تماشای معجز آسائی است ؛ گوئی که
 بهاری کجا فشرده شده است ...

نکته دیگری که درباره مائدها و دیوان منوچهری در خوریاد
 آوریم اینست که وصف جلوه‌های گوناگون طبیعت که در مائدها فراوان
 است نه تنها در گلستان و غزل‌های حافظ بلکه بخصوص در دیوان منوچهری
 همانند بسیار دارد .

یادداشتها

- ۱- مائده های زمینی ، چاپ دوم ، ص ۱۴۳
- ۲- دیوان منوچهری دامغانی، بکوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۴۷ ، زوار، ص ۱۹۸
- ۳- همان ، ص ۲
- ۴- « ص ۸
- ۵- « ص ۱۴۸. اینک در همین مضمون از پل والری :

انارها

ای انارهای سخت و نیمه باز
که بفرآوانی دانه های خود گردن نهاده اید
بدیدار شما ، گوئی به پیشانیهای والائی می نگرم
که بر اثر کشف خویش درخشان شده باشند .

ای انارهایی که به خمیازه دهان باز کرده اید
اگر خورشیدهایی که مهر شما بر آنهاست
شما را به کارهای غرور آمیز واداشته اند
و جدارهای یا قوتی شما را از هم شکافته اند
و اگر زرخشک پوسته تان
بدرخواست یک نیرو
به گوهرهای سرخگون عصاره بدل می گردد

این گسستگی تابنده

مرا به یاد روحی می‌اندازد که

همسان با ساختمان مرموز انار، داشته‌ام.

گرچه نقادان غربی این قطعه را یادآور یک پرده نقاشی طبیعت بیجان اثر «سزن» یا «ماتیس» میدانند (ماتیس خود از مینیاتورهای ایرانی تأثیر پذیرفته است) اما برای یک شناسنده ادبیات فارسی شباهت میان آن و وصف‌های منوچهری سخت هویداست. باید توجه داشت که پل والرئ بر یکی از چاپهای «نامه‌های ایرانی» منتسکیو مقدمه‌ای نگاشته است و شعر «شراب گشوده» او از قطعه گل‌های سعدی اثر مادام والرئ تأثیر پذیرفته و نیز چنانکه پیش از این گفته شد ترجمه جلد اول هزارویکشب دکتر ماردروس به‌وی تقدیم شده است. والرئ که علاوه بر شاعری، اندیشمندی بسیار تواناست در پایان جنگ جهانی اول مقاله‌ای بعنوان «بحران تمدن» انتشار داد که نخستین جمله آن سخت مشهور شد:

«ما کشورهای متمدن، اکنون میدانیم که فناپذیر هستیم.» و در همین مقاله

با اشاره به ایران کهن می‌نویسد:

«... بدینگونه پرس پلیس [تخت جمشید] معنویت کمتر از شوش مادیت

آسیب ندیده است، البته همه چیز از دست نرفته اما همه چیز احساس فنا کرده است.»

والرئ در برخی از مقالات کتاب «نگاهی چند به جهان کنونی» نیز اشاره‌هایی

در باره ایران و اسلام دارد.

۶- ، ص ۱۴۷ تا ۱۴۹

۷- مائده‌های زمینی، چاپ دوم، ص ۱۴۴ تا ۱۴۶

۸- دیوان منوچهری، ص ۷

۹- همان کتاب، ص ۱۴۹ تا ۱۵۱

بخش نهم

ژید با فردوسی ، همرا ایران

فردوسی يك همرا عطر آگین است و نه تنها
جهانش پریوارتر از اوست بلکه گهگاه
مأنوس تراز اومی نماید^۱ .

آبل بونار

آبل بونار که خود شاعر بود در خطابه‌ای شاعرانه که بسال ۱۹۳۴ میلادی بمناسبت جشن هزاره فردوسی در سوربن ایراد کرده همه جا شاعر ایرانی را با همرا سنجیده است . این مقایسه که از زمان سرویلیام جونز سابقه دارد در زیر خامه بونار لحن ستایش آمیز خاصی بخود می‌گیرد :

« این دنیا [دنیای فردوسی] سرشار از عطر است، و رنگ همه جا در نیم رنگ جلوه می‌کند و ذوق قهرمانی آریائی با ذوق کامجوئی شرقی در می‌آمیزد و ذوق کامجوئی در ذوق لذت یابی ایرانی تلطیف می‌گردد ، آنجا که بهنگام بازگشت سلطانان، قند در پای اسبان می‌باشند. [...] این دنیای فردوسی متنوع تر و رنگارنگ تر از دنیای همراست^۲ . »

سخنرانی بونار با تصویری شاعرانه پایان می‌یابد :

« در این سلسله شاعران بزرگ که جامعه انسانی با آن به آسمان میرسد همرا و فردوسی دو قله برادر هستند اما شاعر بزرگ ایرانی به آن ستیغ های برفینی همانند

است که نوری وصف ناپذیر آرامش آنانرا نرم وملایم
می سازد و در این لحظه که ما باستایشی تاسرحد جذبه
بسوی آنان سر برمی گردانیم همبرای ما «من بلان»
[کوه سپید] است اما فردوسی «کوه سرخ»^۳.

اما ژید خواه نسبت به آفریننده شاهنامه و خواه برای سراینده
ایلیاد چنین جذبه ای را نشان نمیدهد .

ژید در ترانه «کتاب سوزان» مائده های زمینی تنها اشاره ای دارد
که ما را به یاد فردوسی می اندازد :

« کتابهایی هست که از شاهان وملکه ها سخن می گوید^۴»

وبی درنگ می گوید :

«وبرخی دیگر از مردمی بسیار تهیدست^۵»

دو سال پس از انتشار مائده ها درنامه به «آنژل» آنجا که ژید ضمن
نام بردن از سعدی و فردوسی ، حافظ و خیام را بیشتر می پسندد چنین
می نویسد :

شمامی توانید بزبان فرانسه (...) فردوسی را به تمامی
بخوانید^۶.

نام فردوسی برای باردوم و آخرین بار در کنار نام سعدی و حافظ
و خیام درنامه ژید به مجله پارس (۱۹۲۱ م) به چشم می خورد ومادر
بخش آینده از آن یاد خواهیم کرد .

عبارتهائی از «گزارش روزانه ژید» می تواند نظر ژید را نسبت
به منظومه های حماسی بطور کلی برای ماروشن کند :

« نام ایلید برده میشود . پل [والری] بسوی من خم
می گردد و با صدای آهسته می گوید :
« - آیا چیزی کلافه کننده تر از ایلید سراغ داری ؟
من تسلط خود را بر جهش اعتراض آمیزی در خود حفظ
می کنم و دوستانه تر آن می بینم که پاسخ بدهم :
- بله ، «شانسون دورولان»
و این عبارت او را خرسند می کند . »

حتی اگر به گفته گوته چیره دستی فردوسی در ابداع هنری به پایه
هم نرسد اهمیت شاهنامه در حفظ وحدت ملی و زبان فارسی نکته ایست
انکار ناپذیر . اتفاقاً همانندی آخرین بیت های شاهنامه با آخرین عبارت
های ژید در کتاب تزه که وصیت نامه ادبی او بقلم رفته است درخور
تأمل است :

ژید :

وقتی سر نوشت خود را با سر نوشت
ادیب می سنجم خرسندم . من سر نوشت
خود را بدرستی به پایان رسانده ام .
پس از خود شهری بر جانهادام و آنرا
بیش از زن و فرزندم دوست داشته ام .
من شهر خود را ساخته ام . پس از من
اندیشه ام جاودانه در این شهر خواهد
زیست . با خرسندیست که من به مرگ
تنهای خود نزدیک میشوم ...
برای من گوار است که فکر کنم
پس از من ، به برکت وجود من ، انسانها
خود را خوشبخت تر ، بهتر و آزادتر
ببینند . من برای خیر بشریت آینده
آثار خود را پدید آورده ام . من زیست
کرده ام ^۸ .

فردوسی

بنا های آباد گردد خراب
ز باران و از تابش آفتاب
پی افکندم از نظام کاخی بلند
که از باد و باران نیابد گزند
بر این نامه بر عمرها بگذرد
بخواند هر آنکس که دارد خرد
چو این نامور نامه آمد به بن
ز من روی کشور بشد پرسخن
نمیرم ازین پس که من زنده ام
که تخم سخن را پراکنده ام
هر آنکس که دارد هوش و رای و دین
پس از مرگ بر من کند آفرین

*

از این پس تن نامور خاک راست
سخنگوی جان معدن پاک راست

یادداشتها

- ۱- آبل بونار: بزرگداشت شاعران فرانسوی از فردوسی در انتشارات انجمن مطالعات ایرانی، شماره ۱۱ ویژه فردوسی، چاپخانه موريس لاورنى. پاریس، ۱۹۳۵، ص ۵۶
- ۲- همان، ص ۵۴ - ۵۳
- ۳- همان، ص ۵۶
- ۴- ژید: مائدهها، ص ۹۰
- ۵- همان کتاب، همان صفحه
- ۶- ژید: بهانهها، مرکورد دوفرانس، پاریس، ۱۹۶۳ - ص ۷۸
- ۷- ژید: ژورنال پله یاد، ج ۱، ۲۵ اکتبر ۱۹۳۸، ص ۱۳۲۵.
- ۸- ژید: رمان، پله یاد، ۱۴۵۳

آندره ژید الهام‌پذیر و الهام‌بخش

(ژید در ایران از سال ۱۳۰۰ خورشیدی)

در همان حال که آندره ژید هر چه بیشتر به جلوه‌های گوناگون اندیشه و هنر ایران دلبستگی نشان میداد دانش‌پژوهان ایران همچنان از این شخصیت بزرگ ادبیات فرانسه بی‌خبر بودند . البته ایرانیان از قرن‌ها پیش با غرب خاصه با فرانسه رفت و آمد داشتند اما هنوز هنگام آن نرسیده بود که از نزدیک جنبشهای ادبی غربی در ایران مورد توجه قرار گیرد .

نام آندره ژید برای نخستین بار در يك مجله نیمه‌فارسی و نیمه‌فرانسه در اول فروردین ۱۳۰۰ هویدا شد . اما این مجله که دیری نپائید بیرون از مرزهای ایران در استانبول انتشار می‌یافت . پارس نام مجله‌ای بود دو هفتگی ، ادبی و انتقادی . مدیر مجله ابوالقاسم لاهوتی شاعر نیمه دوم عمر خود را در روسیه بسر برد و چند سال پیش همانجا درگذشت . گرداننده اصلی مجله و سردبیر آن علی‌نوروز (حسن مقدم) مقدمه‌نویس ترجمه خیام بخامه فرانتس توسن است (۱۹۲۳م) . این نمایشنامه نویس جوان

ایرانی که تحصیلات خود را در فرانسه و سویس به پایان برده بود و از بیماری ربوی برنج می برد در سن بیست و هفت سالگی بامرگی زودرس از پا در آمد. سودای نجیبانه وی آن بود که پلی میان ادبیات ایران و فرانسه برپا سازد. وی برای اجرای برنامه خود از چندتن از ایرانشناسان آندوره و چند نویسنده فرانسوی از جمله آندره ژید دعوت به همکاری کرده بود.

اما آندره ژید «بی آنکه صریحاً وعده همکاری بدهد» - و از این گذشته علی نروز امید آنرا هم نداشت - نامه ای برای او فرستاد که قسمتی از آن که بوسیله مجله پارس نقل شده است داوری ژید را درباره ترجمه آثار شاعران فارسی زبان در غرب دربردارد. در این نامه (که ما آنرا در آخرین بخش نقل خواهیم کرد) ژید یکبار دیگر آنچه را که بیست سال پیش از آن در نامه به آنژل نوشته بود تأکید می کند یعنی ستایش از شاعران ایرانی را. نامهایی که در این نامه می آید همان نامهای چهارگانه است که در نامه پیشین بود: حافظ، خیام، سعدی و فردوسی.

بیست و پنج سال پس از آن یعنی سال (۱۳۲۶ش / ۱۹۴۵م) بی درنگ پس از جنگ، نام ژید (بهمراه نام پل والری) برای دومین بار در یک مجله ماهانه برده میشود.

در ژانویه (دیماه) این سال، ژان ریشار بلوک: مؤلف «شب کرد» در بازگشت از مسکو، از راه تهران روانه فرانسه بود. مدیر مجله سخن^۱ از فرصت استفاده کرد و با او گفت و شنودی برآورد. در این گفت و شنود، بشرحی که در مجله آمده است، نویسنده فرانسوی از روش ژید و والری بهنگام جنگ دوم جهانی بشدت انتقاد کرد و در پایان گفتار خود پیامی برای صادق هدایت که از همان وقت نومید و خسته از زندگی بود فرستاد.

اما نام ژید پس از دریافت جایزه نوبل (سال ۱۹۴۷م) در مطبوعات فارسی بیشتر بر سر زبانها افتاد .

بنابراین از سال ۱۹۴۷ ژید سرانجام در ایران خوانندگانی پیدا کرد. از این هنگام ببعد ، خاصه پس از ترجمه و انتشار کامل مائده‌های زمینی و مائده‌های تازه بفارسی (۱۳۳۵هـ) ژید از شهرتی روز افزون برخوردار و شماره دوستدارانش رو به افزایش است .

از ده سال پیش تا کنون تأثیر ژید بیش از پیش در آثار شاعران نوپرداز محسوس است . يك بررسی دقیق درباره شعر نو فارسی نشان خواهد داد که ژید بیش از هر نویسنده دیگر فرانسوی یا بیگانه در اندیشه يك نسل از شاعران فارسی زبان دهه گذشته اثر نهاده و مورد اقبال خاص با استعدادترین نمایندگان شعر نو فارسی قرار گرفته است .

در صفحات آینده خواهیم کوشید نمونه‌های برجسته تر تأثیر ژید را در شعر نو فارسی نشان دهیم .

یادداشتها

۱ - در این مجله از قول نویسنده فرانسوی ادعا شده که آندره ژید در مجله «ایلوستراسیون» نوشته است : «فرانسه آینده را هیتلر خواهد ساخت» . نگارنده این کتاب مدتی در کتابخانه ملی پاریس بجستجوی شماره مورد استناد برآمد اما چنین نوشته‌ای از ژید نیافت و حتی در یادداشت‌های روزانه ژید نیز به عبارت همانندی از این قبیل برخورد کرده است !

همزمان با چاپ صفحاتی برگزیده از مائده‌های زمینی در هفته‌نامه های تهران (سال ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ ش) سروده‌هایی به الهام از زمین در آثار شاعران پدیدار میشود و نخستین بار ه.ا. سایه در پایان سال ۱۳۳۴ مجموعه زمینی را انتشار میدهد که قطعهٔ چهل و سه مصرعی «زمین» را در بردارد.

از آن پس تا کنون چه در نام کتابها و چه در عنوان قطعات به این موارد برمیخوریم:

از آل احمد- که خود مترجم بازگشت از شوروی و قسمتی از مائده‌هاست- کتاب نفرین زمینی (نثر)، دکتر اسماعیل خوئی: بر خنگ راهوار زمینی (مجموعه شعر) مجموعه خاك از سپانلو و آواز خاك از آتشی و همچنین از فروغ فرخ زاد قطعهٔ مشهور آیه‌های زمینی، از فروغ میلانی: آرزوهای زمینی، منصور اوجی: تنهایی زمین (مجموعه شعر)، علی اکبر بلالی قطعه: افسانهٔ زمین و نیز عنوان «اگر دانه نمیرد» که زندگی نامهٔ مفصل ژیداست بقلم خود او، با اندکی تحریف بصورت «اگر دانه بمیرد» بریک قطعهٔ احمد رضا احمدی نهاده شده است.

البته نباید پنداشت که همهٔ سراینندگان نامبرده با آثار ژید دمساز بوده و به آن نظر داشته‌اند اما هر چه هست رواج «مائده‌های زمینی» در ایران در این نام‌گذاری‌ها اثر قطعی و غیر مستقیم داشته است.

باری سایه در قطعهٔ زمین پس از انتقاد از «شاعران ثناخوان»،

«که چشمشان / در سعدونحس طالع وسیر ستاره بود» خطاب به زمین می‌گوید :

ای مادر ، ای زمین !
امروز این منم که ستایشگر توام

سایه پس از وصف مقاومت زمین در برابر حوادث گوناگون و تغییر فصلها شعر خود را با اشاره‌ای به وقایع سالهای تلخ زندگی ایرانیان، بارنگی از تأثر شخصی چنین به پایان میرساند:

بگذار چون زمین
من بگذرانم این شب توفان گرفته را
آنکه به نوشند گهر بار آفتاب
پیش تو گسترم همه گنج نهفته را ...

گرچه تأثیر ژید در آثار مهدی اخوان ثالث (م . امید) چندان هویدا نیست اما رنگ اندیشه و احساس ژید بر قسمتی از شعرهای وی پاشیده شده است و تأثیر دوگانه بودلروژید در شعر «چاووشی^۱» پیداست و از آن پس در شعرهای «سعادت، آه...» و «از بر خوردها» (درماتدهای تازه «بر خوردها» عنوان حکایت‌های سعدی وارژید است) این تأثیر کما بیش محسوس است اما شخصیت مستقل هنری اخوان او را از سرآزیری تقلید بدور نگاهداشته است .

اخوان که در سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۰ خورشیدی با امضاهای گوناگون شور وطن پرستانه و دید خود را نسبت به مسائل جاری ادبی در روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌های تهران بی‌دریغ نثار خوانندگان و آسیب‌دیدگان زمانه رسوا می‌کرد ، در مقاله مفصلی که به مناسبت انتشار چاپ اول

مائده‌های زمینی انتشارداد ضمن پاسداری از يك كوشش ادبی كه دست‌خوش حسدورزیها و كینه‌توزیهای كودكانه شده بود با امضای « م . دایم » در باره ژید می‌نویسد :

« ... مرد بی‌آرامی كه زندگی و آثارش نشان‌میدهد كه نمی‌تواند دل‌به‌حرفهای بیهوده‌خوش‌كند. نمی‌تواند اندرز بپذیرد . رو به همه سرزمین‌ها ، اندیشه‌ها و فلسفه‌ها می‌آورد ولی همه را مجدداً ارزیابی می‌كند و سپس با احساس‌واندیشه‌ئی كه از خود دارد می‌آمیزد و میوه می‌چیند ... میخواهد این‌چند روز را كه زنده است ، شادمانه ، اما بی‌آلودگی بگذراند ...
 « به‌هیچ‌چیز اعتقاد ندارد و به‌هیچ‌كس اعتماد. آیا بد است ؟ آیا جز این باید بود ؟ چنین مردی می‌تواند سرمشق و نمونه باشد . زندگی و دنیا نیز بما همان پند ژید را میدهند . »^۲

یادداشت‌ها

- ۱ - برای شعرهای اخوان می‌توان مجموعه‌های گوناگون این شاعر را از نظر گذراند و نیز مجموعه «شناخت‌ودیدار اخوان ثالث» بکوشش سیروس طاهباز مرجع خویست برای بهتر شناختن او .
- ۲ - هفته‌نامه «ایران‌ما» - شماره ۲۸۱ ، جمعه ۲۹ تیرماه ۱۳۳۵ ، ص ۲ و ۳

احمدشاملو كه از میان شاعران برجسته جهان همواره به مایا كوفسكى (روسیه) الو آر (فرانسه) لوركا (اسپانیا) عشق می‌ورزید در برابر چهره ژید نیز بی‌اعتنا نماند .

وی در مقاله‌ای كه به مهر بانی درباره چاپ ترجمه «مائده‌های زمینی»

و «سکه‌سازان» انتشار داده است ، در پایان چنین می‌نویسد:

« برای ما که خودمان خیلی چیزها کم داریم ، دست یافتن به این کتابهای بزرگ خیلی حرف است. ما از هنرمندی باید سپاسگزاری بسیار بکنیم. او این کتاب های بی نظیر را با محبت بسیار بما هدیه کرده است . ما باید این کتاب‌ها را بخوانیم و باز هم بخوانیم و هرگز فراموش نکنیم که اگر این کتاب‌ها را نخوانده بمیریم خیلی چیزها را از دست داده ایم . آدمی کتاب‌های ژید را نخوانده بمیرد مثل اینست که مسافری مسجد شیخ لطف الله را ندیده از اصفهان بگذرد ، چنین آدمی شایسته نام خود نیست . من او را به یکنوع بی لیاقتی متهم می‌کنم.»^۱

يك «نوول» شاملو عنوان «سکه قلب» را بخود گرفته است. شعر «سرود پنجم» از نزدیک یاد آور «سرود» های مائده‌هاست و همچنین قطعات «از مرزنزوا» و «... و حسرتی» از لحن مائده‌ها نشانه‌هایی باخود دارد. شاملو نمایشنامه تک‌پرده‌ای درخت سیزدهم اثر ژید را در کتاب هفته (شماره ۶) انتشار داده است . صفحات برگزیده‌ای از مائده‌ها ترجمه نگارنده در زمان سردبیری شاملو در خوشه (تیر تا شهریور ۱۳۴۷) انتشار یافته است .

یادداشت

۱ - با مشاد جیبی ، شماره ۲۶ - دیماه ۱۳۳۵ ، صفحات ۳۲ تا ۳۶ (برای شناخت شاملو شماره مخصوص مجله اندیشه و هنر ، فروردین ۱۳۴۵ ضروریست)

از میان شاعران نوپرداز فروغ فرخزاد نیز از تأثیر آندره ژید بر کنار نمانده است اما این تأثیرپذیری بسیار پوشیده و ناپیداست و گذر فکری ژید را جز با دقت بسیار نمی توان در قطعات فرخزاد پیدا کرد. حتی عنوان کتاب تولدی دیگر یادآور صفحاتی از مائده‌هاست آنجا که ژید می نویسد :

«بیمار شدم ، به سفر رفتم ، با منالك آشنائی دست داد
و بهبود شکفت انگیز من چون رستاخیزی شد . با وجودی
تازه ، در زیر آسمانی تازه ، و در میان چیزهایی به
یکباره نوشته ، بار دیگر زاده شدم.»^{۲۰}

با مقایسه موارد زیر بهتر می توان به این تأثیرپذیری پی برد :

فروغ :
دیده از دیدن نمی ماند دریغ
دیده پوشیدن نمیداند دریغ .^{۱۰}

*

بارور زمیل
بارور زرد
روی خاک ایستاده ام
تاستاره ها ستایشم کنند
تا نسیمها نوازشم کنند .^{۱۳}

و موشهای موزی
اوراق زرنگار کتبر را
در گنجه های کهنه جویدند...^۴

و تمام شهوت تند زمین هستم
که تمام آبها رامی کشد در خویش
تا تمام دشتهارا بارور سازد.^۶

ژید :
بینائی ، حزن انگیزترین حواس
ما ...

*

برهنه بر زمینی بکر ، در برابر
آسمانی آماده زاد ورود پیامی ایستم

*

دیگر بر خاک آرام نمی گیرم و در
انتهای يك فروغ به نوسان درمی آیم.^{۱۲}

کتابیست که یوحنا در پطروس چون
موشی آنرا خورد .

ولی من تمشک را بیشتر دوست
میدارم .^۳

زمین از خشکی شکاف بر میداشت تا
گوئی آب بیشتری خود فرو کشد .^۵

روی خاک ایستاده‌ام
با تنم که مثل ساقه گیاه
با دو آفتاب و آبرا
می‌مکد که زندگی کند.^۸

دل‌میخو است ، همچون گیاهی
در زمین نمناک، بی‌نهایت بخوابم.^۷

گذشته از عنوان «آیه‌های زمینی» که یاد آور «مائده‌های زمینی»
است لحن گفتار ژید در این قطعه فروغ محسوس است و اتفاقاً هر دو قطعه
با کلمه «آنگاه» آغاز میشود :

فروغ :

آنگاه
خورشید سرد شد
و برکت از زمین‌ها رفت
و سبزه‌ها به صحراها خشکیدند
و ماهیان به دریاها خشکیدند
و خاک مردگان را
زان پس بخود نپذیرفت
دیگر کسی به عشق نیندیشید
دیگر کسی به فتح نیندیشید
و هیچکس
دیگر به هیچ چیز نیندیشید
خورشید مرده بود^{۱۵}
خورشید مرده بود و فردا
در ذهن کودکان
مفهوم گنگ که شده داشت

ژید :

آنگاه که آب‌رودخانه به بالا آمدن
آغاز کرد
کسانی بودند که برفراز کوهستانها
پناهنده شدند.
و کسانی که پیش خود گفتند :
لجن کشتزاران ما را بار آورتر
خواهد ساخت
و دیگران که پیش خود گفتند: مایه
ویرا نیست
و دیگران که هیچ نگفتند .
چون آب‌رودخانه یکبار به بالا آمد
جاهائی بود که هنوز درختانی بر
آن دیده میشد
و جاهائی که بام خانه‌ها ، برج
ناقوس‌ها ، دیوارها و دورتر تپه‌ها دیده
میشد
و جاهای دیگری که در آن هیچ
چیز دیده نمیشد.
روستائیانی بودند که گله‌های خود

مردم ،
گروه ساقط مردم
دلمرده و تکیده و مبهوت
در زیر بارشوم جسدهاشان
از غربتی به غربت دیگر می رفتند
آنها غریق وحشت خود بودند
و حس ترسناک گنهکاری
ارواح کور و کودنشان را
مفلوج کرده بود . ۱۶

را به بالای تپهها رساندند
و دیگران که کودکان خردسال
خود را با خود در کشتی بردند
و کسانی بودند که جواهر و خودا
نوشتهها
و هر چه پول که می توانست بر آب
شناور گردد با خود بردند
و کسانی که هیچ چیز با خود نبردند
اینان که با قایق های بی هدف گریخته
بودند

در سرزمینهای از خواب برخاستند
که هیچ نمی شناختند
از آنمیان کسانی در آمریکا از
خواب برخاستند
و دیگران در چین، و دیگران بر کرانه
های کشور «پرو»
و کسانی بودند که هرگز از خواب
برنخاستند. ۱۴

از خصوصیات شیوه نگارش ژید در مائده ها یکی بکار بردن
فراوان کلمه «آه» است و همین خصوصیت به نحو چشم گیری در شعر
های فروغ پیدا است .

در سی و پنج قطعه فروغ فرخ زاد در تولدی دیگر قریب سی «آه»
سر به آسمان بر آورده است و در مائده ها نیز پیدا کردن چنین نمونه هایی
دشوار نیست .

۱۲ - « ص ۲۶۱ ، از احمد شاملو :

« برخاك جدى ايستادم / و خاك / بسان
 يقينى استوار بود .
 به ستاره شك كردم / و ستاره / در اشك
 شك من درخشيد . »
 باغ آينه ، ص ۷۸

۱۳ - فروغ : « روى خاك »

۱۴ - مائده ها ، چاپ دوم ، ص ۱۵۳

۱۵ - « جلوۀ خورشيد مرده بود و بهر جا خستگى و نامرادى و سيبه
 بود » از قطعۀ « خندۀ شير » ، مهر ماه ۳۷ ، چاپ دوم « هراس » ، ص ۱۳۱
 ۱۶ - فروغ - آيه هاى زمينى

در دو قطعه‌ای که از این پس در برابر هم خواهد آمد تأثیر ژید

محسوس است :

آندره ژید

آيا توجه کرده ايد که در اين دنيا ،
 خدا هميشه سکوت مى کند ؟ و فقط
 شيطانست که حرف ميزند (...)
 من غالباً فکر کرده ام که سراسر
 خلقت گفتار خداوند است اما شيطان
 بر آن مسلط شده است . صدای شيطان
 اکنون صدای خدا را مى پوشاند . اه
 بمن بگوئيد : آيا باور نمى کنيد که
 بهر حال آخرين سخن با خدا
 باشد ؟ (...)

- نه ! نه ! خدا و شيطان يکيست .
 هر دو باهم ساخته اند . ماسعى مى کنيم

نادر نادر پور

گوما تاي آسمان

يكشب زتخت عرش فرومى كشم ترا
 ابليس ، اى كشنده پنهانى خدا
 گردد گمان خلق تو ابليس نيستى
 من دانم اى خداى پليدان تو كيستى :

از دودمان پاك خدايان پيستر
 يكتن هنوز در حرم عرش زنده بود (...)

يكشب تو اى كسى كه جز ابليس نيستى
 دزدانه سوي خوابگه او شتافتى
 او را درون بستر خود خفته يافتى

باور کنیم که هر شری در روی زمین
از شیطانست اما این کوشش از آن جهت
است که ما طور دیگر نمی‌توانیم خدا
را ببخشائیم!

باتیغ تیز سینه گرمش شکافتی
آنگاه خود بتخت نشستی، خداشدی
وز راه و رسم مردمی او جدا شدی

هشدار، ای کسی که جز ابلیس نیستی!
- خلق جهان هنوز نداند که کیستی-
هرچند تکیه بر سر جای خدا زدی،
در گوش خلق، بانگ خوش آشنازدی
یکشب ز تخت عرش فرومی‌کشم ترا
ابلیس، ای کشنده پنهانی خدا! ..
تهران - ۵ دیماه ۱۳۳۷
در شهر و در بیابان
فرمانروای مطلق شیطان است
از: «مرثیه‌ای برای بیابان و برای شهر»

یادداشتها

- ۱ - سکه سازان - ترجمه دکتر حسن هنرمندی، چاپ دوم ص ۵۶۸-
- ۵۶۷، تهران. خرداد ۱۳۴۹.
- ۲ - اشعار برگزیده نادر نادرپور، چاپ جیبی، چاپ اول ص ۱۶۰-
- ۱۵۹، همچنین در قطعه «انتقام» شعرا نگورص ۱۰۷-۱۰۶، از همین گوینده
ابلیس شبی به خلوتسرای آسمان می‌رود و می‌بیند:

«دست خدا به خرمن موی فرشته ایست
چشمش چو آتشی که در افتد به خرمنی
ابلیس پیر، خنده کنان نعره میزند
کای آفریدگار، تو هم بنده منی!»

از یدالله رؤیائی نیز در این بخش باید نام برد که چند نامه ژید به پل والرئ را بفارسی برگرداند و سپس در حوزه نفوذ والرئ و سن ژون پرس (اولی از نظر معتقدات شیوه شاعری و دومی از نظر تصاویر و مضمون) باقی ماند.

در مجموعه های شعری رؤیا گهگاه به جرقه ای از اندیشه یا دید ژید برمیخوریم. شعر «خواهم گذشت» یادآور کاروانهای ژید در کتاب هفتم مائده هاست. در سنجش عبارت های زیر می بینیم که رؤیا چگونه با بهره برداری از یکی از وصفهای ساده ژید تعبیری کنایه آمیز فراهم آورده است:

رؤیا :
اینک که گاوهای معطر ،
در راه منقلب
طرح و تپاله میریزند .^۲

ژید :
گرما تحمل ناپذیر است اما
گاوها بوی خوش دارند
... در گوشه های آخر بدنبال
تخم مرغ می گشتیم و ساعت ها گاوها
را تماشا می کردیم. افتادن و ترکیدن
تپاله گاو را میدیدیم .^۱

یادداشتها

۱ - مائده های زمینی : چاپ دوم ، ص ۱۸۲

۲ - کتاب «دلنگی ها»

نثرچابک جلال آل احمد - که خود از پیشروان شناختن و شناساندن ژید در ایران است - از شیوه نگارش مائده های زمینی با خود نشانه ها دارد و تأثیر سودمند آن در کتاب خسی درمیقات و نیز در یادداشتها

با عنوان «سلو کی درهرج و مرج» (آرش ، دوره دوم شماره دوم اسفند ۱۳۴۶) (که لحن ژورنال ژید را به یاد می‌آورد) محسوس است. باید توجه داشت که در اینجا سخن از تأثیر و بهره‌برداری سودمند از آثار يك اندیشمند بزرگ در میانست نه تقلید. تأثیر پذیری، آنچنانکه خود ژید در آغاز جوانی ضمن يك سخنرانی به ستایش آن برخاسته است نوعی همصدائی صاحب دردان است بایکدیگر. به بیان دیگر نوعی دادوستد ادیبست میان اندیشمندان دور دست یا نزدیک به یکدیگر. اما آنچه در ادبیات ناپسند است بی‌خبری از تجربه پیشروان یا تقلید بی‌هوده از آنانست.

گوریدون فارسی

حسن قائمیان ، همکار وفادار و ارزنده صادق هدایت در ترجمه آثار کافکا و دیگران ، بسال ۱۳۳۱ کتابی بنام نظر بازی انتشار داد و آنرا با ۲۲ تابلو از پیکره‌های کلاسیک و دو مینیاتور ایرانی آراست. گرچه برخلاف گوریدون ژید، هشت بخش کتاب قائمیان حاوی هیچگونه گفت و شنود ژیدوار نیست با وجود این کتاب «نظر بازی» را می‌توان گوریدون فارسی بشمار آورد .

از همان نخستین صفحه نظر بازی نام ژید را در کنار نام حافظ و سعدی می‌بینیم و دومین صفحه کتاب عبارتی از گوریدون ژید را در برابر چشمان ما قرار میدهد . پس از آن یکرشته نقل قول از کتاب ژید (در صفحات ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۳۱) بچشم می‌خورد . مؤلف نظر بازی تصریح می‌کند که «چشم چرانی» را نباید با نظر بازی اشتباه کرد. اصطلاح ظریف و زیبای «نظر بازی» که تنها در زبان شاعرانه بکار میرود با «تصعید» فرویدی خویشاوندی دارد و بهیچوجه با جنبه مبتذل روابط جنسی اشتباه پذیر نیست . نظر بازی کلمه دو قولوی فارسی

و عربیست مرکب از: «نظر» عربی و «بازی» فارسی. صدها شعر فارسی می‌توان یافت که در بیان احوال نظر بازی و تأثیر متقابل نگاه دو عاشق بر یکدیگر است.

کتاب نظر بازی در ایران، برخلاف کوریدون در فرانسه، ناشناخته ماند و هیچگونه جدال قلمی بر نینگیخت.

باید توجه داشت که در کتاب کوریدون، ژید دوران حافظ رابه دلیل‌هائی که ذکر می‌کند شکوفان‌ترین دوره هنر ایران و همتای یونان در دوره او گوست و فرانسه در زمان رنسانس و لوئی سیزدهم و انگلستان در دوره شکسپیر میدانند.

علیرضا شهلاپور بسال ۱۳۳۹ خورشیدی «کتاب آلیسا» را بایک تصویر خیالی در بیست و سه صفحه انتشار داد. نام آلیسا از نام قهرمان در تنگ بوام گرفته شده است و لحن این جزوه تقلیدی از لحن مائدها بنظر میرسد البته با تفاوت‌هائی نه چندان کم.

از قلمزنان فعال این دوره نادر ابراهیمی را نیز باید نام برد که در آثار خود کوشیده است تأثیر ژید را جذب و سپس با ابداع خویش در آمیزد اما بهر حال نویسنده مائدها تا حد زیادی اندیشه او را در حوزه تسخیر خود نگاه داشته است.

تأثیر آثار ژید حتی از راه ترجمه در هشیارترین و مستعدترین قریحه‌های شعری و نویسندگی ایران ادامه دارد (ژید خود نیز از راه ترجمه‌های فارسی تأثیر پذیرفته است و اصولاً با بررسی کار ژید و نویسندگانی همانند او اهمیت و لزوم ترجمه در گسترش داد و ستدهای فرهنگی و پیوندهای ادبی بیشتر تأیید میشود و مبحث «تأثیر یابی» حتی از طریق ترجمه مهمترین فصل ادبیات تطبیقی بشمار میرود).

اما تأثیر ژید از این پس در ادبیات فارسی بمنزله پنجره ایست
گشوده بسوی آینده و هر لحظه باید چشم براه خبرها و هواهای تازه
تری بود. بنابراین، ما از این روزن مشتاقانه چشم به آینده میدوزیم
و این پنجره را همچنان گشوده می‌گذاریم و می‌گذریم...

چگونه میتوان ایرانی نبود؟

«من هنوز از این کلمه پرسان (ایرانی) منقلب
میشوم. سحر کلمه پس از احساس باز میماند
همچون روشنی شفق که پس از غروب خورشید
برجاست. هر يك از ما يك پرس (ایران)
درونی دارد. باغی پنهانی که پس از خشکی و
خشونت زمستان دوباره گل افشانی خواهد
کرد و غلبه ناپذیر است»^۲

مون ترلان

دیرگاهی در باره تأثیر نیچه (چنین گفت زرتشت)، بارس
(يك مرد آزاد)، مارسل شوب (کتاب مونل) و نیز ویرژیل (شعرهای
شبانیه) بر آثار جوانی ژید و خاصه بر مآئده‌های زمینی او بحث شده
است.^۳ میدانیم که این نویسندگان خود، به استثنای ویرژیل، کمابیش از
تأثیر آثار ایرانی بدور نمانده‌اند. اما توجهی که آندره ژید مستقیماً به
ادبیات و اندیشه ایرانی نشان میداد زیاد نادیده گرفته شده است. پژوهش‌هایی
که در این کتاب انجام پذیرفته است امکان میدهد که بطور مشخص برد
این تأثیر را ارزیابی کنیم. جای تأسف است که به منابع منتشر نشده دسترسی
نداشته‌ایم و تردیدی نیست که اسناد چاپ نشده ژید دلیل‌های تازه‌ای در این
رهگذر در دسترس ما قرار خواهد داد. با اینحال آقای ژاک ناویل،

معاون کمیته ژید در پاسخ درخواست نگارنده این کتاب، ضمن سپاسگزاری از اهداء مدارك گوناگون (و ترجمه های ژید به فارسی) به بنیاد ژید، با این عبارت خاطر پژوهندگان را اطمینان می بخشد (اما طبیعی است که يك شناسنده ادبیات فارسی در آثار منتشر نشده با عینك دیگر خواهد نگرست):

«من می توانم بشما بگویم که «دفتر یادداشت های مطالعه» ژید بطوریکه من تازه بررسی کرده ام کمترین اشاره ای درباره نویسندگان یا آثار ایرانی در بر ندارد و در بنیاد ژید هیچگونه مدرکی که بتواند در کار شما سودمند واقع شود موجود نیست»^۴.

(با اینحال نگارنده در همان بنیاد ژید اسناد چاپی لازم را فراهم آورد و در این کتاب مورد بهره برداری قرارداد و حتی به تصحیح و تکمیل «اندکس» بسیار سودمند «اوبرن» نیز پرداخت).

ژید که از آغاز جوانی به ادبیات فارسی دلبستگی پیدا کرد اندک اندک بسوی شعر کهن هندی روی آورد که نماینده آن برای او کبیر شاعر بزرگ (قرن نهم هجری) بود.^۵ نیز «هدیه شاعرانه» اثر تاگور را از انگلیسی ترجمه کرد (۱۹۱۴). سالها بعد مقدمه ای بر ترجمه فرانسه کتاب الایام اثر نویسنده مشهور مصری دکتر طه حسین نوشت اما مرکز توجه اصلی ژید همواره ادبیات فارسی و اندیشه ایرانی بود. از همین رو در شعر انگلیسی می گوید به معنی دقیق آثار الهام یافته از شعر فارسی یا تاریخ ایران پی برد. [هر سال قوبلاخان اثر کولریج را با بزرگترین تلاش دقت آمیز شاعرانه (که ربطی به توجه ساده ذهن ندارد)]^۶ میخواند و هنگامی که «سرانجام بفهم بیشتر»^۷ قوبلاخان دست یافت نفس راحت بر آورد. هنگامی که دوویه، یکی از

قهرمانان سکه‌سازان ، پایان‌نامهٔ دکتری دربارهٔ وردزورث فراهم می‌کند
ژید دربارهٔ تنی‌سن (دوست فیتزجرالد و ستایشگر بزرگ شعر فارسی^۸)
می‌اندیشد و می‌نویسد :

«بهنرمی بود اگر تنی‌سن را برمی‌گزید. ۹»

روستی ، دوست دیگر فیتزجرالد و ستایشگر خیام نیز از خلال
یادداشت‌های دوپوئه دقت اورا برمی‌انگیخت. ۱۰»

چرا ژید اینهمه به آثار فارسی و ستایشگران آن توجه نشان میداد؟
مون‌ترلان ، در جای خود، دلیلی برای ما فراهم می‌کند :

«چنین دیده‌میشود که ایران‌نیا قرنها سیزدهم، چهاردهم
پانزدهم [هفتم و هشتم و نهم هجری] علاوه بر لذت بخشی ،
حقایق فهمیدنی عرضه میدارند و این حقایق اساسی
است .

آنچه ابتدا در این جامعه در ذهن اثرمی گذارد اینست
که زیرکی را دوست میدارند. ۱۱»

*

تأثیر ادبیات فارسی به شیوه‌ای نامنظم در یکدورهٔ چهل‌ساله از
زندگی ادبی ژید گسترش می‌یابد [سفر اوری‌ین (۱۸۹۲)] ← مائده‌های
تازه (۱۹۳۵) . ذهن ژید با اندیشه و هنر ایرانی به همان اندازه شعر فارسی
آشناست و او نبوغ ایرانی را در همهٔ جلوه‌های خود می‌پسندد .

اگر این نکته درست باشد که کمتر دو کشوری مانند ایران و فرانسه از
نظر روحی به یکدیگر نزدیکند و ایرانیان بر خود می‌بالند که فرانسویان

شرق لقب دارند روش ژید را بهتر می‌توان فهمید زیرا وی می‌نویسد :

«فلان کشور را درست از آنرو برمی‌گزینیم که میدانیم
از آن تأثیر خواهیم پذیرفت، زیرا امیدوار و آرزومند
چنین تأثیری هستیم. شما نیز درست جاهائی را
برمی‌گزینید که می‌پندارید می‌توانند بیشتر در شما
تأثیر بگذارند».^{۱۲}

ژید نیز از میان کشورهای شرق میانه ایران را برگزید یعنی کشوری
که چون مذهبی‌بدان عرضه میشود آنرا به شاعرانه‌ترین جلوه‌های آرایه
و چون ساخته‌های چین بدو هدیه می‌گردد خود «بدل چینی» می‌سازد ،
موسیقی بدو پیشنهاد می‌شود موسیقی خاص خود را از آن پدید می‌آورد
که در جای دیگر نمی‌توان مانندش را شنید. قدرت پذیرش و نیروی جذب
که بهیچوجه شخصیت ایرانی را تباه نمی‌سازد از خصوصیات ملتی است
که این ضرب‌المثل لاتینی درباره‌اش مصداق پیدا می‌کند: مغلوبی که غالب
را در خود می‌بلعد. در عین حال روح همزیستی مذهبی و فقدان کامل تعصب
چنان در این سرزمین ذهنهار پرورش داده است که نه کشتار جمعی یهودیان
و نه ارمیان هیچیک کمترین سابقه‌ای در آن ندارد. این واقعیت که ایرانی
خود قربانی جنایت دیگران شده هرگز ذوق جلادی را در او برنینگیخته
خاصه که بیداد مغول و تاتار را از سرگذرانده است .

از سوی دیگر شاید ایران تنها کشور جهان باشد که بی‌سوادان آن
نیز اندکی از قریحه شعری برخوردارند . شعر همواره محرم‌ترین بیان
حال مردم ظریف و با استعداد این سرزمین بوده است .

آندره ژید این خصوصیات را از خلال آثار شاعران فارسی زبان
می‌شناخت و اهمیت و تأثیر این شاعران در پرورش روحی او امریست
مسلم :

«کشف آثار شاعران در بنیاد استعداد ادبی آندره ژید
حادثه ایست اساسی»^{۱۳}.

آندره ژید در نامه‌ای که برای مجله پارس فرستاده است ضمن تأیید
تأثیر عمیق شاعران ایرانی در اندیشه او، تأکید می‌کند که با این شاعران
«دوستانه زیسته» و «از نزدیک با آنان پیوسته» است.

این نامه که در فرانسه ناشناخته و منتشر نشده بود بوسیله نگارنده ،
برای نخستین بار در طی سخنرانی ده‌روزه درباره ژید (از ششم تا چهاردهم
سپتامبر ۱۹۶۴) که بوسیله مرکز فرهنگی بین‌المللی در Cerisy-la-Salle
(فرانسه) برگزار شده بود، به اطلاع شرکت کنندگان رسانیده شد .

در اینجا ترجمه عین متن مجله پارس و نامه ژید را می‌آوریم :

«... آقای آندره ژید بی آنکه صریحاً وعده همکاری بدهد و از این
گذشته ما جرأت نمی‌کردیم زیاد این امید را داشته باشیم ، نامه‌ای
برای ما فرستاده است که بخود اجازه می‌دهیم قسمت ذیل را که برای
خوانندگان فارسی زبان نیز جالب است نقل کنیم - زیرا در آن تأثیری
که شاعران ایرانی در نویسنده‌ای غربی دارند ، نشان داده شده است-
همچنین برای خوانندگان آثار آقای ژید نیز جالب می‌تواند باشد-
زیرا با آن اجازه خواهد داد گوشه‌ای از منبع پرورش روح شاعرانه
نویسنده محبوب خود را باز ببینند .

آقای ژید می‌نویسد :

«من خوب میدانم که از راه ترجمه از آنان
(از شاعران ایرانی) تنها جلوه‌ای عاری از
شورو گرما و رنگ و تأثیر بما میرسد .
اما من بیاری زبان‌های آلمانی و انگلیسی
و فرانسه و با مقایسه ترجمه‌های گوناگون
بشما اطمینان میدهم که از این ستارگان

باز هم پرتوی بما میرسد که می توانیم
عظمت آنها را حدس بزنیم .

من بسهم خود با سعدی و فردوسی و حافظ
و خیام چنان دوستانه زیسته‌ام که با شاعران
غربی خودمان، و بسیار از نزدیک با آنان
هماهنگی داشته‌ام و عقیده دارم که درمن
تأثیر داشته‌اند. آری برآستی تأثیری عمیق
داشته‌اند. شاعران ایرانی از سرچشمه اصلی
شعر سیراب شده‌اند و من نیز با آنان... ۱۰

در برابر نمایندگان برجسته روح ایرانی از جمله :

عطار : شاعر صوفی

فردوسی : شاعر حماسی

حافظ : شاعر تغزلی

خیام : شاعر فیلسوف

منوچهری : شاعر شراب و طبیعت

مولوی : شاعر صوفی

سعدی : شاعر پند آموز

همچنین زرتشت و مانی بنیادگذاران مذهبی ، روح نگران ژید تا
دیر زمانی میان حافظ و ابسته به آسمان و خیام گسیخته از آن در نوسان
بود. در ذهن وی، خیام گسیخته از آسمان با حافظ خداشناس در نبرد بود و
سرانجام خیام بر حافظ پیشی جست.

*

گذشته از شاعرانی که نامشان برده شد، گهگاه جرقه‌ای از اندیشه
جامی و شاعران دیگر در نوشته‌های ژید می درخشد بطور مثال :

جامی :

ذات نیافته از هستی بخش
کی تواند که شود هستی بخش

و نیز :

هر که نقش خویشتن بیند در آب
برزگر باران و گازر آفتاب
(۹)

قابوسنامه ،

نگر تا درنگ ساخته ، سازنده
از دست تو نر باید. ۱۷

ژید :

آنکه نمیداند چگونه خوشبخت باشد
نمی تواند کاری برای دیگران انجام
دهد. ۱۱۵

آنگاه که آب رودخانه به بالا آمدن
آغاز کرد .

...

کسانی پیش خود گفتند : لجن
کشتزاران ما را بارورتر خواهد
ساخت .

و دیگران که پیش خود گفتند : مایه
ویرانیست. ۱۶

ژید :

همینکه نگاه ما بر آفریده ای درنگ
کند ، این توجه ، ما را از آفریدگار
بازمیدارد ۱۸

اگر هنوز سند کتبی در دست نیست که ژید به بیشتر منابع ادبی فارسی در زبان فرانسه رجوع کرده باشد دلیل عکس آنهم در دست نیست و مسلم است که هرچه آثار و نامه های چاپ نشده ژید منتشر شود دلیل های تازه تری از تأثیر ادبیات فارسی در آثار او بدست خواهد آمد و از سوی دیگر هرچه آگاهی ما از ادبیات کهنسال فارسی بیشتر باشد طعم ایرانی قسمتی از آثار ژید را بهتر احساس می کنیم . این نکته برای نگارنده چنان روشن و حتمی است که ضرورتی نمی بیند که برای اثبات آن پانزده سال دیگر در رنگ ورزد و عمر بیازد چنانکه پانزده سال پیش از این تاریخ نیز آنچه از اسناد مسلم در همین کتاب گرد آمده است مورد انکار رشک آزمایان و بیخبران بود. و انگهی

نفوذ ادبیات نیرومند فارسی هم اکنون در ادبیات فرانسه پس از ژید محسوس است و بسیارند نویسندگانی که از این سرچشمه گوارا تشنگی فرومی نشانند با آنکه هنوز قسمت مهمی از ادبیات ما بزبان فرانسه شناخته شده نیست. تا کی دستگامهای فرهنگی ما دانشجویان با ذوق و مستعد ایرانی را در خارج بجای پراکنده کاری به این گونه مطالعات ارزنده وادارند و افسانه خاورشناسانی که غالباً در زبان مادری خود پایه و مایه ای ندارند پایان یابد و دست کم در این قرن دیگر ما نیازمند بررسی ادبیات خود بوسیله بیگانگان فارسی آموخته نباشیم .

باری از میان نویسندگان بزرگ قرن بیستم آندره ژید در ستایش از ادبیات فارسی تنها نیست و از این نظر زندگی و آثار او ابتدا سر مشقی شد برای هانری دومون ترلان که در کتاب بادبزن آهنین می نویسد:

«در فضای [احساس] شاعران پارسی زبان بود که من در طول سالها ، روز بروز کتاب «المرادی یل» را نوشتم که مرکب از تقریباً دو یست قطعه شعر است و جا بجا در میان آنها اندیشه و تأملات اخلاقی جا گرفته است و من از سالها پیش چاپ آنرا به تأخیر انداخته ام»^{۱۹}

نه تنها آپولی نروسوی یل بلکه آراگن نیز از ده سال پیش تا کنون نسبت به شعر فارسی حساسیت نشان میدهد (الزا-۱۹۵۹) و (دیوانه الزا- ۱۹۶۴). نویسندگان نامدار دیگری نیز در این نکته همداستانند. از همین رو دنباله این کتاب به بررسی تأثیر ادبیات فارسی در ادبیات قرن بیستم فرانسه خواهد انجامید و این دوره از پژوهشهای نگارنده عنوان کلی «سفری در رکاب اندیشه» را بخود گرفته است که متن فرانسه آن نیز انتشار خواهد یافت .

یادداشتها

- ۱ - این عنوان تعریضی است بر ضرب المثل فرانسوی که جنبه کنائی دارد زیرا در زبان فرانسوی عبارت «چگونه ممکنست ایرانی بود؟» مفهوم تحقیر آمیزی پیدا کرده است. اصل این عبارت از کتاب «نامه‌های ایرانی» بقلم منتسکیو وارد زبان جاری مردم فرانسه شده است.
- ۲ - هانری دومن ترلان: «بادبزن آهنین»، چاپ فلاماریون پاریس، ۱۹۴۴، ص ۲۲ ج ۱۰.
- ۳ - ایوون داوه: «پیرامون مائده‌های زمینی»، چاپ گالیمر، ۱۹۴۸.
- ۴ - نامه ژاک ناویل (از طرف کمیته ژید) به دکتر حسن هنرمندی (منتشر نشده) تاریخ ۹ مارس ۱۹۶۵.
- ۵ - «عارف بزرگ هند کبیر نام خود را از طریق دریا نوردان ایرانی که به هندی رفتند بیاد کاریکی از قدیسان شیراز که شیخ کبیر نام داشت برگزیده است» لویی ماسین لون: روح ایران، چاپ آلبن میشل، پاریس، ۱۹۵۱، ص ۹۸.
- ۶- ژید: گزارش روزانه (۱۹۳۹-۱۸۸۹م) چاپ پله‌یاد، ۴ اوت ۱۹۳۰، ص ۱۰۰۵.
- ۷ - همان کتاب، همان صفحه.
- ۸ - «تنی سن و شعر فارسی بقلم یوهانان (ژ.د) در مجله انگلیسی «مدرن لنگویج» شماره ۵۷: سال ۱۹۴۲
- ۹ - ژید: سکه سازان، چاپ دوم ترجمه بقلم دکتر حسن هنرمندی، ص ۱۵۲.
- ۱۰ - ژید: رمان، چاپ پله‌یاد، ص ۱۰۰۵.

- ۱۱ - من ترلان : بادبزن آهنین ، ص ۲۲
- ۱۲ - ژید: بهانه‌ها، چاپ مرکوردو فرانس ، پاریس ۱۹۶۳ ، ص ۱۲
- ۱۳ - پروفیسور ژان دوله ، جوانی ژید ، ج ۱ ، ص ۳۷۷
- ۱۴ - مجله پارس ، شماره ۳ ، سال اول ، مه ۱۹۲۱ ، ص ۳۳-۳۴
- ۱۵ - مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ترجمه دکتر حسن هنرمندی ،
ص ۲۸۹
- ۱۶ - همان کتاب ، ص ۵۲-۱۵۱
- ۱۷ - قابوسنامه ، باب اول در شناختن ایزد تعالی
- ۱۸ - ژید : مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ص ۷۳
- ۱۹ - من ترلان : « بادبزن آهنین » ، ص ۱۴ . کتاب « المرادی یل »
بعدها بنام « بازهم لحظه‌ای خوشبختی » بسال ۱۹۵۸ در پاریس بچاپ رسیده
است .

افزوده

دنباله ص ۵۴ خیام :

فردوس دمی ز وقت آسوده ماست
دوزخ شرری ز رنج بیهوده ماست

دنباله ص ۱۵۴ سعدی :

پرتو نیکان نگیر دهر که بنیادش بد است
تربیت نا اهل را چون گردگان بر گنبد است

خنگ آن درد که یارم به عیادت بسر آید
دردمندان چنین درد نخواهند دوارا

آنچه نفس خویش را خواهی حرامت سعدیا
گر نخواهی همچنان بیگانه را و خویش را

دنباله ص ۱۶۸ مولوی :

از که بگریزم از خود، این محال!

ژید :

مانند ملکوت خدا، دوزخ نیز در
درون ماست .

سکه سازان، یادداشتها ص ۶۵۲

بهترین طرز تربیت در دنیا در
غرایز بد ارزشی ندارد

سکه سازان چاپ دوم ص ۱۰
اگر دوست داشتن شما مرض است
من ترجیح میدهم شفا پیدا نکنم
سکه سازان، ص ۲۹۷

خوشبختی من در افزودن خوشبختی
دیگر نیست . من برای خوشبختی
خویش به خوشبختی همگان نیازمندم .
مآئده های زمینی، چاپ دوم ص ۲۹۰

وه که ا گرمی توانستم از خود بگریزم!
مآئده ها، ص ۲۷۱
آه! ا گرمی توانستم خودم را به همراه ببرم.
سکه سازان ، ص ۱۲۷

حاشیه ص ۲۷ تعریف ملامتی نقل بمعنی از عبارات عربی عوارف
المعارف سهروردی (باب هشتم) .

حاشیه ص ۱۸۹

ژید درباره وایلد نیز چنین می نویسد :

« برخی از مردم او را به يك «باکوس»

آسیائی همانند می کردند .»

بها نه ها ، ص ۱۲۶

حاشیه ص ۲۲۷ تاگور تصویری از خیام ساخته است (سعید نفیسی

مقدمه خیام به فرانسه اثر اعتصام زاده ص ۱۷)

ترجمه و معرفی آثار ژید در ایران

۱۳۲۷ - «اطلاعات ماهانه»، مجله ماهانه، يك صفحه زندگى نامه
و آثار ژید بقلم ش. شفا

۱۳۲۷ - آهنگ روستائی

از این کتاب دو ترجمه به فارسی انتشار یافته

است :

۱ - خلاصه‌ای بقلم شفا

۲- ترجمه کامل بقلم ا. لاله‌زاری، ناشر: صفی‌علیشاه

مقدمه بقلم باقر ادبی

۱۳۲۸ - «درنگ»

ترجمه بوسیله توکل و سیدحسینی . تجدید چاپ ۱۳۴۲ ناشر :

بنگاه اندیشه .

۱۳۲۸ (؟) - رذل (ترجمه ضد اخلاق) ، بوسیله علی پاکبین .

۱۳۲۹ - مکتب‌زنان ترجمه توکل و سیدحسینی

۱۳۲۹ - پرومته در زنجیر نامضبوط ترجمه عباس شوقی. ترجمه

دوم این کتاب بعنوان « پرومته سست زنجیر » در سال ۱۳۳۶ - بوسیله

غلامرضا سمیعی ، ناشر بنگاه اندیشه چاپ شده است .

۱۳۳۲ - تزه

۱ - ترجمه خواجه نوری (از متن فرانسه)

۲ - ترجمه غ . فارسی از متن عربی دکتر طه حسین

۱۳۳۳ - بازگشت از شوروی و تنقیح بازگشت از شوروی ترجمه

جاودان یاد جلال آل احمد در دانشناس بزرگ «غربزدگی» .

۱۲۳۴ - «مائده‌های زمینی» و «مائده‌ها تازه» (با مقدمه و حواشی

و اشاره به سرچشمه‌های اصلی الهام ژید در ادبیات فارسی) ۳۰۸ صفحه

مصور - ترجمه حسن هنرمندی ، ناشر امیر کبیر

ترجمه (فقط) «مائده‌های زمینی» در همین سال بقلم آل احمد و

داریوش بوسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب انتشار یافت اما دو سال بعد،

همان قسمت از طرف ناشر با تغییراتی به امضای سیروس ذکاء منتشر شد.

۱۳۳۵ - سکه‌سازان

ترجمه و مقدمه و حواشی بقلم حسن هنرمندی

۱۳۴۰ - درخت سیزدهم

نمایشنامه تک پرده‌ای ترجمه احمد شاملو در کتاب هفته شماره ۶

۱۳۴۱ - بازگشت کودک و لغرد [= اسرافکار]

ترجمه دکتر منشی زاده در کتاب هفته شماره ۳۲

۱۳۴۳ - ایزابل

ترجمه اسمعیل سعادت ، چاپ جیبی

۱۳۴۷ - اندرزها به نویسندگانی جوان (مجموعه چند مقاله ژید از

منابع گوناگون) ترجمه سید حسینی ، ناشر : متین

۱۳۴۸ - مائده‌های زمینی و مائده‌های تازه، ترجمه و مقدمه و حواشی

با اشاره به سرچشمه‌های الهام ژید در ادبیات فارسی ، ترجمه دکتر حسن

هنرمندی ، مصور ، ۴۱۰ ص ناشر : زوار

۱۳۴۹ - سکه سازان همراه با یادداشتهای سکه سازان ، ترجمه و مقدمه و حواشی با اشاره به برخورد ژید با اندیشه ایرانی در این کتاب ، ترجمه دکتر حسن هنرمندی ، مصور ، ۶۸۰ ص ناشر زوار .

مقاله به فرانسه (بقلم دکتر حسن هنرمندی)

آندره ژید و ادبیات فارسی

ژورنال دو تهران ، شماره ۶۴۵۶ ، سوم بهمن ۱۳۳۶ ، ص ۳

چگونه ممکن است ایرانی نبود ؟

ژورنال دو تهران ، شماره ده هزارم ، هفتم بهمن ۱۳۴۷ ، ص ۹

صدسال پیش ژید زاده شد

همان روزنامه شماره ۱۰۲۴۹ ، اول آذر ۱۳۴۸ ، ص ۵

- علاوه بر این ، ترجمه های ناتمامی از مکاتبه ژید و والری بقلم یدالله رؤیائی و مقدمه ژید بر کتاب پرواز شبانه سن تکزو پری ترجمه پرویز داریوش و مقاله هائی بقلم بانود کتر اقدس یغمائی و نیز اصغرزاده و نیرمحمدی و چند تن دیگر را باید بر این فهرست افزود که تکمیل آن به فرصتی دیگر برگزار می گردد .

پیوست

۱ - صفحات مربوط به ایران و ادبیات فارسی در آثار ژید

۲ - چند گواه

۳ - کتابشناسی مختصر

۴ - نامهای نویسندگان

۵ - نامهای آثار

۶ - کلمات و اصطلاحات «پارسی - عربی»

۱ - صفحات مربوط به ایران و ادبیات فارسی در آثار ژید

درباره هزار و یکشب

[۱۸۹۶م]

من به او [عثمان] کتاب هزار و یکشب را میدهم . یکشب کتاب را به برجی که خوابگاه اوست می برد تا آنرا با دوستش بخواند . فردا صبح ساعت ده ، خواب آلود از راه میرسد و حکایت می کند که او و دوستش قصه علاءالدین و چراغ جادو را تا دو ساعت پس از نیمه شب خوانده اند ، آنوقت می گوید : « شب خوشی را به شب نشینی گذراندیم . » « شب نشینی » برای او وقتی است که نخوابند .

برگهای راه

گزارش روزانه (۱۹۳۹ - ۱۸۸۹)

چاپ پله یاد ، ص ۷۶

او [عثمان] همچنان با دقت هزار و یکشب را میخواند .
سرگذشت علاءالدین را از بر میداند و نامه هایش را چنین امضای کند:
« عثمان یا چراغ جادو »

همان کتاب ، ص ۷۸

[۱۸۹۷م]

ای «زبیده»، من همان برده‌ام که صبحگاهان، در کوچه‌ای که به میدان عمومی پایان می‌یافت باو بر خوردید. من سبدی تهی بر سر خویش می‌بردم و در همان حال که بدنبال شما می‌آمدم دستور دادید سبدر را برایم از بادرنگ و لیمو و خیار و ادویه و تنقلات گوناگون پر کنند. سپس چون از من خوششان آمد و من از خستگی خود شکوه کردم، خواستید تا مرا شب پیش دو خواهر خود سه شاهزاده «قلندر»، نگاه دارید. و ماهر یک، بنوبه خود به شنیدن سرگذشت دیگران که هر کدام از ما نقل می‌کرد پرداختیم. چون نوبت نقل بمن رسید گفتم: ای زبیده، پیش از آنکه با شما دیدار کنم سرگذشتی در زندگی نداشتم و اینک چگونه ممکنست داستانی داشته باشیم. مگر شما همه زندگی من نیستید؟ و باربر هنگام گفتن این سخنان شکم از میوه‌ها می‌انباشت. (بیاد دارم که در کودکی خواب حلواهای خشکی را میدیدم که آنهمه در هزار و یکشب از آن سخن گفته‌اند. از آن پس، از این حلواها که با گلاب می‌سازند خورده‌ام و دوستی، از مرباهائی بامن سخن گفت که با «لیچی» ساخته میشود.)

مآئده‌های زمینی، چاپ دوم

ص ۱۵۱ - ۱۵۰

[۱۸۹۹]

سعی کنید بوسیله او [عثمان] همه عربها را بشناسید. من آنانرا بسیار دوست میدارم. چیزهای زیادی بمن آموخته‌اند. بعد کتاب هزار و یکشب را - که جلد چهارمش بزودی منتشر خواهد شد - بهتر خواهید خواند.

نامه ژید به دو کوه

مجله جدید فرانسوی

سال دوازدهم، شماره ۱۸۳

اول ژوئن ۱۹۶۴ ص ۱۱۴۶

[م ۱۸۹۹]

با علاقه بسیار هزارویکشب M [ماردروس] را میخوانم و بالذت می بینم که او تصحیحات مرا مراعات کرده است. به این ترتیب عبارت: «با اشاره چشم یکدیگر را متقابلاً به هم خوابگی دعوت کردند» از منست. قصه عالی سه قلندر.

نامه ژید به والرئ (۱۱ ژوئیه ۱۸۹۹)

نامه های ژید و والرئ، ص ۹۴۳

آیا نشانی ماردروس را میدانی؟ دلم میخواست مطلب کوتاهی را که درباره هزارویکشب او نوشته ام برایش بفرستم.

نامه ژید به والرئ

(۲۴ ژوئیه ۱۸۹۹)

[م ۱۸۹۹]

آنژل عزیز،

امروز جزیک کتاب برای تو نمی فرستم و این کتاب ارزش بسیار دارد. اینک کتاب هزارویکشب که دکتر ماردروس به تازگی ترجمه اش کرده و با چاشنی عربی، آنرا دوباره «هزارشب و یکشب» نامیده است.

ستایش مرا نسبت به این کتاب میدانید. پدرم نیز که این کتاب را دوست میداشت آنرا بسیار زود در دسترس من نهاد بطوریکه فکر می کنم با کتاب مقدس اولین کتابی باشد که خوانده ام، اما تصور می کنم که اگر تنها ترجمه ماردروس در آن زمان وجود میداشت، پدرم برای خواندن من کتاب دیگری برمیگزید. من بدشواری جرأت می کردم آنرا بشما بدهم و برای این تصمیم مقدمه آرام و اطمینان بخش آن لازم بود که ضمن آن مترجم سادگی و پاکدلی قصه پرداز را ضمانت می کند.

در گذشته مرا نسبت به ترجمه گالان هشدار داده بودند.

گفته و تکرار کرده بودند که او در ترجمه خود هر نوع آزادی

بخود میداد اما این آزادی را از قصه‌ها باز می‌گرفت. من بر اثر فقدان ترجمه بورتون Burton که در فهم زبانش اشکال دارم توانستم متن آلمانی وایل Weil را بخوانم و متوجه شوم که ترجمه گالان بیشتر احترام‌لویی چهاردهم را مراعات می‌کرد تا شهریار را. و گالان (علاوه بر موارد دیگر) بطور منظم عبارات شاعرانه‌ای را حذف می‌کرد که در قصه‌ها بسیارست و یکی از اختصاصات بسیار جالب آنهاست و مجموع آنها می‌تواند جنگ بسیار مهمی را تشکیل دهد.

انتقاد بر ترجمه گالان آسانست. بیهوده نیز هست. در آندوره قصد این بود که آثاری را که ادعای ترجمه‌اش را داشتند بذوق فرانسوی محدود کنند. قریب پنجاه سال بعد آبه‌پره‌وو Prévost در مقدمه ترجمه‌اش می‌نوشت: «من با توجه به عادات مشترک اروپائیان آنچه را از عادات انگلیسیان برای ملت‌های دیگر زنده است حذف کرده یا کاهش داده‌ام». زندگی نامه نویسنده پره‌وو می‌افزاید: «ذوق او بیش از آن مطمئن بود که خود را به ترجمه متن اصلی محدود کند». گالان نیز «ذوق بسیار مطمئنی» داشت. این جمله‌ها امروز می‌خنداند اما فراموش می‌کنیم که در دوره لویی چهاردهم، فرانسویان بیش از ما حق داشتند شیفته فرانسه باشند. زبان گالان مطبوع و در خواندن دلپذیر است [...]. جنبه شرقی ضعیف آن لطفی را دربردارد. به هر حال شاید ترجمه او بعنوان آشنائی مقدماتی بی‌سود نبود...

[ژید در اینجا به تفصیل از دل‌بستگی خود به هزارویک‌شب سخن می‌گوید و در تأیید امتیاز ترجمه دکتر ماردروس اصرار می‌ورزد که البته جنبه تاریخی دارد و در زبان فرانسه برای سنجش دو ترجمه جالب است اما چون اصل کتاب در دسترس فارسی‌زبانان است از ترجمه این قسمت خودداری شد.]

بها نه‌ها، ص ۸۸

[ژید یکبار دیگر به‌نگام انتشار ترجمه جلد چهارم هزارویک‌شب که به خود او تقدیم شده است می‌نویسد:]

می‌توان کتاب مقدس را دوست داشت و بهیچوجه آنرا نفهمید . می‌توان هزار و یکشب و یکشب را دوست داشت و بهیچوجه آنرا نفهمید . اما من با انبوه اندیشمندان از دودسته ، بخاطر دو نوع روحیه‌اشتی ناپذیر هماهنگی دارم: کسانی که در برابر این دو کتاب به هیجان در می‌آیند و کسانی که این دو کتاب برایشان « بسته » میماند. آیا باید برایشان افسوس خورد؟ نه ، بی‌شک اینان لذت‌های دیگری دارند . اما با اینان من نمی‌توانم تفاهمی داشته باشم و آنچه برایشان جالب است مرا چندان بخود نمی‌کشد و متقابلاً وقتی آنان به حرف من گوش میدهند اشتباه می‌کنند.

به برکت کدام تصادف میمون ، دکتر ماردروس که هم شرقی و مسیحی و عربی‌دان از کودکی و ادیب مسلم فرانسوی است با حقوق وارث قانونی منحصر به فرد بدنیا آمده است تا این ادبیات ستایش‌انگیز را بما معرفی کند و من نیز درست هنگامی بدنیا آمده‌ام که سخن او را بشنوم و نوشته‌اش را بخوانم ... همین نکته موجب آنست که من از تبریک به هر دو نفرمان خسته نمیشوم .

در هزارشب و یکشب ، همچنانکه در کتاب مقدس ، يك ملت به تمامی خود را عرضه میدارد و چهره می‌نماید. قصه هیچ نکته‌شخصی ادبی ندارد و تنها قسمت‌های تغزلی کتاب بما می‌فهماند که مردی حضور داشته و سرودی سر داده است . قصه عین صدای ملت است ، کتاب اوست . و این مجموعه کتابها و ادبیات نمایشگر همه وجود اوست و جز این چیزی پدید نیاورده است . از این بی‌بعد برای من چه اهمیت دارد که قصه درجائی بلنگد یا روایت گرنرمشی کم‌داشته باشد و یا گاه فلان گریه و مویه کوتاه شده باشد و فلان خنده صریح و خشک جلوه کند . اینجا دیگر پای یونان و آهنگ‌های خندان ، یا درم ، و خشونت‌لاتین در کار نیست . اینجا نژاد دیگری سخن می‌گوید . او را باید همچنانکه هست پذیرفت یا آنکه حرفش را بهیچوجه گوش نکرد . این کتاب را همچنانکه سفر می‌کنیم می‌خوانیم گیرم بی زاد و توشه سفر کرده باشیم ؛ نباید چیزی به‌مراه برداشت ، باید همه چیز را فراموش کرد . اینجا مانند بغداد جامه اروپائی ناجور

می‌نماید . اگر نمی‌توان ابتدا به جامهٔ اعراب درآمد ، باید عریان در آن وارد شد .

من این خوشبختی را داشتم که در این کتاب عریان وارد

شدم :

میخواهم بگویم که به گمان من این کتاب با کتاب مقدس اولین کتابیست که خوانده‌ام . قصه‌های گمرا : جای دیگر جذبه و شادیهایی کودکانه خود را وصف کرده‌ام ... با اینحال من از این کتاب چه می‌شناختم ! آنچه يك ترجمهٔ نخستین چاشنی زده ، حذف شده ، می‌توانست مرا با آن آشنا گرداند . خوشبختانه ! زیرا این ترجمهٔ گالان بایستی طراوت و طعم مسلم و حتی گوئی بکارت کتاب را برای ترجمهٔ ماردروس دست نخورده می‌گذاشت . من امروز ضمن خواندن آن خوشحالی کامل و لذت کودکانهٔ خود را بازمی‌یابم .

من ابتدا عریان وارد این کتاب شدم ! اکنون بجامهٔ عربها درمی‌آیم . گذشته ، آینده ، قوانین ، مذهب ، اخلاق و ادبیات را فراموش می‌کنم و خودم را از لحظهٔ حاضر لبریز می‌سازم و همچنانکه در سفر چنین می‌کنم ، مواظب هستم که خود را شاخص نکنم تا آنکه خودم هم متوجه خودم نباشم . پس از اندکی متوجه میشوم که اینکار دشوار نیست و من برای آنکه به همه شبیه باشم کاری ندارم جز اینکه خود را تا آنجا رها کنم که طبیعی باشم . نه از آنرو که ذوق خاص عربها را در خودم کشف می‌کنم بلکه خلق و خوی هر کسی در اینجا [دنیای هزارویکشب] معمولاً و بطور طبیعی انسانی است . در اینجا ، همچنانکه در کتاب مقدس هیچ تهدید آسمانی انسان را از لذتش باز نمیدارد . در اینجا غریزهٔ تنها ، جذاب یازنده ، آنچه را خداوند فراهم کند یا نه پیشنهاد می‌کند .

در این چهار جلد ، تنها يك قصه ، يك قصهٔ کوتاه چهار صفحه‌ای ، که گوئی از سنتی دیگر و انگار «دخیل» است نمونه‌ای از سماجت بدست میدهد :

چوپانی در خلوتگاه خود دچار وسوسه می‌گردد . خداوند برای آزمایش او اجازه میدهد که دخترکی خندان روی دهد که با پسر اشتباه پذیر بود ، بیدارش برود . غار چوپان بورود جوان یکسره عطر

آگین میشود و چوپان حس می کند که «پیکرپیرش به لرزه در افتاد.» اما [در برابر خواهش تن] مقاومت می ورزد. جوان اصرار می کند، چوپان همچنان به مقاومت ادامه میدهد. سپس یکباره «روبدووار» برمی گرداند. بتصور من یعنی روبه خدا- بطوریکه جوانك که سرشار از زیبایی است فریاد میزند: «ای چوپان مقدس، شیر بزهایت را بنوش و از پشم آنها جامه بپوش و پروردگار خود را در انزوا و آرامش دل خود نیایش کن!» و ناپدید میشود. شهریار پیر که این نتیجه گیری نامنتظر خشمگینش می کند لحظه ای وحشت زده، فریاد میزند: «شهرزاد، در واقع مثال چوپان مرا ب فکر فرومی برد! و نمیدانم که آیا برایم بهتر نباشد که من نیز در غاری عزلت بجویم...» خوشبختانه بسیار زود می افزاید: «اما ابتدا دلم میخواهد دنباله سرگذشت جانوران و پرندگان را بشنوم!» بطوریکه مسیر قصه که يك لحظه آشفته شده بود ادامه می یابد و شهریار، شب بعد، می گوید: «شهرزاد، سخنان تو مرا بسوی اندیشه های می راند که کمتر سرکش است.»

.....

همچنین «گفتار جانوران و پرندگان» گیراست. شهریار

ابتدا می پرسد:

– آخر جانوران و پرندگان چه چیزی می توانند بگویند؟

به چه زبان حرف میزنند؟

شهرزاد بی درنگ پاسخ میدهد.

– به شعر و نثر، به عربی فصیح.

و پس از حرف زدن جانوران، شهریار نمی تواند خودداری

کند و فریاد میزند:

– سخنان اینها چه جالب است و این حیوانات چه استعدادی

دارند!

با اینهمه، طاووس نر و ماده، مرغابی، شتر و اسب الاغ

بقدری طبیعی سخن گفته اند که نمی توان حرف دیگری بآنها نسبت

داد و این حرفها فقط براننده آنهاست.

از میان همه حرفهای دیگر، حرفهای الاغ جالب است.

الاغ آنچه را انسان بر سرش آورده نقل می کند و شکوه دارد و به شیر جوان می گوید :

– «بدان که من مرکوب او هستم»

آنگاه هر يك از ابزارزین و برگ خود را وصف می کند

و می افزاید :

– بعد سوارم میشود و برای اینکه من تندتر از آنچه در

قدرت دارم بدوم باسیخی کفل و عقب مرا سیخ میزند . و اگر از فشار خستگی کند راه بروم ، فحشها و بدزبانیهائی نثارم می کند که تنم

را می لرزاند . با آنکه الاغ هستم ، مثلا در برابر همه چنین لقبم

میدهد : « م ... خ ... قحو ... جا ... »

آقای ماردروس کلمات را با تمام حروف می نویسد و از

این نظر بر او خرده می گیرند اما خرده گیری نامعقولیست . به او

می گویند (و این سخن به حقیقت نزدیک می نماید) که این کلمات

گرچه در زبان مؤدب ما بسیار خشن است در آنجا همین ارزش را

ندارد ، و بقدری رایج است که مایه تعجب کسی نمیشود . (من با

وجود عربی اندکی که میدانم توانسته ام این کلمات را بر لبان کودکان

خردسال و پاک تشخیص دهم) ؛ و مترجم باید معادل آنها را پیدا کند .

[. . .] اما در آنصورت [در زبان ما] آیا الاغ ناراحت میشد؟ [...]

از نظر خرده گیران ، به بهانه آنکه فلان کلمه « رایج

است » باید از زبان عربی طعم خاص خودش را حذف کرد . مسلم

است که هر زبان سرشار از تعبیرهای بسیار رایج که نمی توان

معنی نخستین آنها باز یافت . تصویر در پس کلمه پنهان میشود و

سرانجام کاملا ناپدید می گردد . جامه آراسته و نایاب ، لباس هر روزه

میشود . از همین نظر است که بسیاری از جمله ها که در اینجا بنظر

مانشانه ذوق مقتدر و لطف شوخی آمیز است عبارات مبتدلی در آنجاست .

اگر ماردروس ، همچنانکه از او شکوه کرده اند ، به هر اصطلاح ،

ارزش کامل و برجسته خود آنها را میدهد آیا باید بر او خرده گرفت؟

البته نه . اگر او اثر نویسنده ای را ترجمه می کرد ممکن بود گاهی

اشتباه کند و چیزی را باو نسبت دهد که در اثرش نیست اما مؤلف این

اثر ناشناخته است . در اینجا يك ملت سخن می گوید ، زبانش را خودش ساخته است ، و دكتر ماردروس که به هر کلمه ارزش کامل و ابتدائی آنرا میدهد بما امکان میدهد بهتر وارد اندیشهٔ ملت و فکر او در حال ساختمان آن بشویم و در نتیجه کاریک نویسندهٔ خوب را انجام میدهد .

«شناساندن يك جهان به جهان دیگر» اینست دعوی مشروع او ، این چیز است که ماردروس وعده میدهد و ما میخواهیم . او بوسیلهٔ معادل گرچه بسیار دقیق از اینهمه چه چیز بمانی توانست نشان دهد؟ ما البته باخواندن این قصه‌ها باچنان اقتباسی می توانستیم ارزش واقعی ادبی آنها را حدس بزنیم اما چنین ارزشی ندارند یا دست کم از این نظر چندان مهم نیستند .

[ژید در اینجا بخود وعده میدهد که باز هم دربارهٔ جلد های آینده سخن بگوید .]

بها نه‌ها ، «چند کتاب»
مر کوردو فرانس (۴۵۹۱)
مجموعهٔ آثار ، ج ۳ ، ص ۴۳۳ تا ۴۳۵

[۱۹۰۰]

کتاب هزار و یکشب جلد ششم ، ترجمهٔ کامل و کلمه به کلمه از متن عربی

تاکنون پنج جلد انتشار یافته است . اینک جلد ششم ، و ما برای این جلد و ده جلد دیگر تعجبی خستگی ناپذیر خواهیم داشت . در اینجا ، برای نخستین بار ، چهرهٔ ابونواس را می بینیم که هویدا میشود ، این شاعر عجیب ، دائم مست ، . . . عیاش نیمه دیوانهٔ هارون الرشید که هم بخاطر بذله‌ها و نکته گوئی هایش مشهور است و هم بخاطر شعر هایش - شعرهایی که کودکان تونس بادو «سو» در ده‌های چوبی ، با حکایات خلاف عفت و عامیانه می‌خرند همچنانکه کودکان با تربیت ما در اینجا قصه‌های « دوگس کلن »

یا «بایار» را میخرند - این ابونواس بود که در پاسخ هارون الرشید که از او خواسته بود کمی دربارهٔ مستی سخن بگوید ، گفته بود :
 - یا امیر ، چه می توانم کرد : مستی خودم را نمی توانم
 بینم پس مستی دیگرانرا چگونه بشناسم ؟ زیرا بر سفرهٔ میخانه من
 همواره اولین و آخرین نفر هستم .

اما ماجرائی که امروزه مسر شهریار از او نقل می کند باب
 پسند شهریار نیست و من تصور می کنم این نخستین شبی باشد که شهریار
 خشم می گیرد و در همان حال که دنیا زاد چهرهٔ خود را در پس پرده
 پنهان می کند تا صدای خنده اش را ببوشاند ، شاه فریاد میزند :
 «من بهیچوجه این ابونواس را دوست ندارم . اگر دلت میخواهد
 هم الان سرت بریده شود ماجراهای او را حکایت کن . وگرنه ،
 برای آنکه امشب را به پایان بریم قصهٔ يك سفر را برایم نقل کن
 زیرا از وقتی که با برادرم شاه زمان پادشاه سمرقند عجم ، بدنبال
 ماجرای زن لعنتی ام ، در سرزمینهای دورگردش کرده و دستوردادم
 سرش را ببرند ، ذوقی برای سفرهای آموزنده پیدا کرده ام . دنبال
 این مطلب قصهٔ مشهور سندباد بحری است .

[. . .]

از میان همهٔ شبها چهرهٔ پیری سندباد ستودنی ترین
 چهره هاست . در این قصه هیچ نکتهٔ وقاحت آمیز نیست و مطلب عوض
 میشود . این قصه در ترجمهٔ جدیدش کمتر ما را متعجب می سازد اما
 بگمان من همین ترجمهٔ جدید بیش از همه ، ترجمه های قبلی را بدست
 فراموشی می سپارد . مقصودم اینست که در چند قصهٔ آمیخته با
 دسیسه های عاشقانه تر و شکوه آمیز تر ، نوعی لطف کاهش یافته که
 گالان بطور مصنوعی در ترجمهٔ خود داده است می توانست باب
 پسند باشد : قصهٔ ماردروس ، نکته به نکته بر روی قصهٔ گالان قرار
 می گیرد و کاملاً جانشین آن میشود و از آن درمی گذرد .

من نمی توانم دوباره این ماجراها را که همه میدانند
 [. . .] نقل کنم . این طعم در روح مطلب وجود دارد ، مانند طعم
 ظریف و گیج کنندهٔ برخی ادویهٔ شرقی آنرا عطر آگین و سنگین

می‌کند. ماچه قدر از یونان دوریم! در اینجا که حتی، با اودیسه می‌توانیم زیاد نزدیک شویم. اما سندباد مانند اولیس هیچ زنی، هیچ فرزندی، هیچ سگی را در انتظار خود ندارد. حتی عواطف هم‌اوست را رنج نمی‌دهد. هیچ موجودی آزادتر، وارسته‌تر، گسیخته‌تر از او وجود ندارد. حتی گوئی «چهره» ای جز همانکه ماجراهایش برای او ساخته ندارد. اگر یگانه هوسی که او را بسوی ماجرا می‌کشد، یعنی همین کنجکاوی خستگی‌ناپذیر، او را بی‌شخصیت جلوه می‌دهد، این هوس نه تنها در سر گذشت سندباد بلکه در همه این قصه‌های عربی وجود دارد و در مقایسه با آن، در ادبیات و اساطیر یا قصه‌های عامیانه ما آنهمه جا به کنجکاوی داده نشده است. کنجکاوی پاندور، کنجکاوی حوا یا همیشه از نوعی دیگر است و چقدر غربی است - در این باره گفتنی بسیار است. [. . .]

توجه داشته باشیم که در سنت غربی، کنجکاوی خاص زنانست و مردان از این بابت حقی ندارند. برای اینکه کنجکاوی در اینجا توانی است اما در آنجا کاملاً نشانه جرأت و شهامت است. نوعی آزمندی روح و حس است که ذوق حال را بسود اتفاقی‌ترین ماجراها تباه می‌سازد. میل استقبال از خطر است که هر جا که آسایش زندگی فراوانتر باشد، زیادتر میشود. سندباد اموال بسیاری را مالک است. پیش از آنکه خسته شود آنرا پخش می‌کند گوئی در تجمل و رفاه فقط احساس اشباع شدن و ملال او را به عزیمت و امیدارد. ماجراهای او، هفت بار، بسیار دشوار است: هفت بار از عزیمت پشیمان میشود. هر بار که طریق تازه مردن پیش می‌آید، همانکه تازه از چنگش جسته بود، بارها ترجیح پذیر بنظرش جلوه می‌کند. باری! هیچ چیز خسته‌اش نمی‌کند هنگامی که می‌تواند خود را به خطر بیندازد و فتحی در پیش ندارد. بی‌آنکه بهیچوجه جنگجو باشد در روحش بازرگان باقی می‌ماند. هنوز از چنگ مرگ نجسته، به قاچاق می‌پردازد، شهامتش جنبه منفی دارد. فقط مقاومت است. از خودش خوب دفاع می‌کند و با مهارت مقاومت می‌ورزد که تسلیم مرگ نشود. پس از یک آزمایش تازه می‌گوید: «حرکت اولیه من، این بود که بروم خودم را بدریابم و از یک زندگی حقیر و پراز خطرهای

وحشتناك خلاص شوم اما در بين راه توقف كردم زیرا چون روح چیز بسیار گرانبهائی است روحم رضایت نمیداد. حتی اندیشه‌ئی که رهائی من در آن بود بمن تلقین نکرد . ،

آنچنانکه دو حالت مدام در پی هم تکرار میشود . بطوریکه گاه می گوید : « در زندگی لذت بخشی که پس از سفرم داشتم ، در میان ثروت و شکفتگی ، کاملاً خاطره رنجهای تحمل کرده و خطرهای پیش آمده را از یاد بردم و سرانجام از بیکاری یکنواخت زندگی خودم در بغداد خسته شدم . ، و گاه در میان سختی‌ها و محنت‌ها می گوید : « ای سندباد تسکین ناپذیر ، تولایق همین سر نوشتی! ... بدبخت . چه احتیاجی داشتی که بازهم سفر کنی ، در حالی که در بغداد در عین عیش و نوش زندگی می کردی ؟ چیزی از سعادت کم نداشتی . ، اما البته به خطر افتادن را کم داشت ...

دلم میخواست از سندباد دیگری نیز حرف بزنم . از سندباد «بری» ، که در ترجمه گالان هندباد ، نامیده میشود . از باربر ، از مستمع قصه‌های شکفت آوری که صبح سندباد برایش نقل می کند تا (باچه احتیاط شوخی آمیزی!) به او نشان بدهد که این يك نباید بر ثروت او حسد برد زیرا این ثروت میوه رنجهای فوق العاده است . اما این رنجها بقدری تعجب آور ، غیر منتظر و ناشنیده است و چنان بخوبی نقل میشود که بیش از آن ثروت رشك انگیز است - دلم میخواست چهره سندباد بیمار را با چهره باربر قصه‌های اولی و چهره خوابیده بیدار و بسیاری دیگر بسنجم تا از عواطف طبقات اجتماعی که مخصوص همه این قصه‌هاست حرف بزنم و (اگر بتوانم بگویم) از خاصیت نفوذ پذیری این طبقات ، از عشق آنچه نیچه «همنشیمی‌های بد» می نامد ... اما منتظرم که جلدهای دیگر از چاپ در آید .

بها نه‌ها ص ۱۰۳ تا ۱۰۶

... پلوالری - نزدیکترین دوست ماردروس ، مترجم

هزارویکشب

نامه ژید به ورهارن (شاعر بلژیکی)

نامه‌های ژید ، ریلکه ، ورهارن

[۱۹۰۳ - ۱۹۰۴]

عثمان بمن می گوید، آیا در هزار و یکشب قصه شاهزاده-
خانم دانشمند را خوانده‌ای؟ می بینی که اصلاً خبری از علم در آن
نیست!

آمنتاس، چاپ گالی مر ۱۹۴۶
ص ۱۸۵

من در این فکر هستم که مسافرت پیش از نقشه‌های
جغرافیائی و بی‌فهرست دقیق و مشخص مناطق شناخته شده چگونه
صورت می گرفت. این عبارات سندباد را دوباره میخوانم: « دیدیم
ناخدا دستار بر زمین انداخت، صورتش راسیلی زد، ریشش را کند،
در وسط کشتی با غصه‌ای وصف ناپذیر از پادر افتاد. آنوقت همه
مسافران و تاجران دورش کردند و او پرسیدند: ای ناخدا، آخر
چه خبر شده؟

- ای مردم مهربانی که اینجا جمع شده‌اید بدانید که ما
با کشتی گم شده‌ایم، از دریائی که بودیم خارج شده‌ایم و وارد
دریائی شده‌ایم که راهش را نمی‌شناسیم.
من در اندیشه کشتی سندباد هستم...

«تحول تئاتر»

بها نه‌ها، ص ۱۵۴

[پس از جدا شدن از دوستی که قصد جهانگردی طولانی

داشت]

پس از اینکه مرا ترك کرد مدتی دراز در فکر سندباد،
کروزوئه و رمبو بودم، اینهایی که خدادار دلشان این‌غریزه خانه بدوشی
رانهاد، این عشق مضطرب، بی‌حوصله در برابر قراردادها، همواره
در جستجوی ماجرا، و این نیاز هوا عوض کردن، گوئی بالی سبک
برای پرواز به برخی از دانه‌ها میدهد که خاک زادگاه خود را باوزش
اولین نسیم ترك می‌کنند... و من غمگین و عاقلانه سخنان «قرآن»
را تکرار می‌کنم که در کتاب هزارشب و یکشب زندیق، به پسرش
می‌گوید تا او را از سفر باز دارد:

– خوشبخت آنکه از میوه‌های زمین خود تغذیه می‌کند و در سرزمین خود وسیله‌خشنودی خاطر بدست می‌آورد .
بهانه‌ها ، ص ۲۲۷

[۱۹۱۱]

یادداشت برای هزار و یکشب

« تخیل است که او را برای قمار به هبجان در می‌آورد و ثروت آینده و لذتی را که این ثروت وعده میدهد بارنگهای بسیار غلیظی در برابر چشمش می‌گسترده ...
گزارش روزانه (۱۹۳۹ – ۱۸۸۹ م) ص ۸۱۱

مسلم است که اگر قرآن ، از همان آغاز منع قمار را مایه حفظ اسلام قرار نمیداد و تخیل مسلمانان را بسوی کشف گنجینه رهبری نمی‌کرد ، ملت‌های مسلمان خود در این راه پیشقدم میشدند .
(بورکهارت . رستاخیز ۲ ، ص ۱۹۴ – ۱۹۳)
بسیار مهم برای اینکه توجه کنیم چرا قمار در هزار و یکشب وجود ندارد .

(گزارش روزانه (۱۹۳۹ – ۱۸۸۹) ص ۵۵ – ۳۵۴ و ۸۱۱)

[۱۹۱۴]

باید بشما اعتراف کنم که ذوق زیادی برای مطالعه ندارم . در واقع جز برای قصه روبنسز و نیز علاءالدین ذوق دیگری نداشتم . . .
دخمه‌های واتیکان ، رمان‌ها ،
چاپ پله‌یاد ، ص ۷۳۵

[۱۹۱۴]

در اولیس اندکی از شخصیت سندباد و جود دارد و من میدانم که او افسوس « ایتاک » را می‌خورد اما يك بداقبالی او را بشیوه

سندباد به شتابزدگی و امیدارد و برای این يك سندباد بمحض ورود چیزی مانع از عزیمت فوری دوباه نمیشد .

برخوردها، چاپ گالی مر

۱۹۵۱ ، ص ۱۲۹

[۱۹۲۱]

در نوشته‌های نخستین او [فرانسیس ژام] ذوق‌شدیدی برای تصنع وجود دارد (و در کار او باهوس جنبه‌های غیر بومی دادن، اشتباه میشود): آقای ولتر، ماهیخوار ، سندباد و ...

گزارش روزانه ، پله یاد ، ص ۸۲۴

[۱۹۲۱]

ادبیات کودکانه فرانسه در آن هنگام جز نمونه‌های احمقانه چیزی نشان نمیداد و من فکر می‌کنم که او [منظور پدر نویسنده است] رنج می‌برد اگر در دست من فلان کتاب «مثلاً مادام دوسه گور» را میدید که بعدها بمن دادند و من اعتراف می‌کنم که مانند تقریباً همه کودکان هم نسل خودم از خواندن آن لذتی شدید اما بی معنی بردم - البته خوشبختانه لذتی نه شدید تر از آنچه هنگام گوش دادن قرائت پدرم که صحنه‌هایی از مولی‌یر، قسمت‌هایی از اودیسه، نمایشهای مسخره آمیز «پاتلن» ، ماجراهای سندباد یا علی بابا و چند صحنه از مسخرگی‌های کمدی ایتالیایی را برایم میخواند.

اگردانه نمیرد

گزارش روزانه ، پله یاد ، ص ۳۵۴

[۱۹۲۱م]

در حالی که «مامان» و «ماری» مشغول باز کردن جامه‌دانها بودند، من فرار کردم ، به باغ رفتم ، ... با بازوان بلند کرده بطریق شرقی پیش میرفتم همانطور که در يك تصویر هزار و یکشب عزیز دیده بودم

که روبه سندباد این حرکت ابراز میشد .

اگردانه نمیرد

چاپ پله‌یاد ، ص ۴۲۷

[۱۹۲۶]

سه مرد وقتی دیدند ما نزدیک میشویم در میان بوته‌ها پنهان شدند . به کمک دو مترجم - «آدوم» و یکی از جرگه خودمان ، که هیكل عضلانی و هر کول آسا و چهره‌ای بسیار ظریف داشت و نامش ادریسه بود ولی ما را اوسندباد می‌نامیدیم - با بقیه که پنج زن و سه پسر بچه بودند ، گفتگو کردیم .

سفر کنگو ، گزارش روزانه

چاپ پله‌یاد ، ص ۸۳۹

دهکده دور نیست و ما با آدوم و «ادریسه-سندباد» باراهنمای

خودمان که يك فانوس در دست دارد با نجا می‌رویم .

سفر کنگو، همان کتاب، ص ۴۱ - ۸۴۰

[یادداشت : در ص ۸۴۱ این کتاب ادریسه یکبار سندباد نامیده میشود.]

این پنج کلمه ، مانند يك عبارت ورد آسای «سزام بازکن»

بهشت شرم‌آوری بود که در آن شهوت آنها را بکام خود می‌کشید .

بوریس این نوشته را طلسم خود می‌نامید .

سکه‌سازان،

چاپ دوم فارسی ، ص ۳۱۰

[۱۹۴۰]

بالذتی گهگاه بسیار شدید کتاب «کی‌راکی‌رالینا» اثر

«ایستراتی» را خواندم که طعمی بسیار مخصوص دارد و در

عین حال یادآور برخی از قصه‌های هزارویکشب است.

گزارش روزانه (۱۹۴۹-۱۹۳۹ م)، چاپ پله‌یاد

ص ۲۸

[۱۹۴۲]

قصه‌های آلمانی [...] که غالباً طرح‌بندی ظاهری ندارند، نیرومند، پر خون و سرشار از زندگی جلوه می‌کنند نه از روشنفکر مآبی. قصه‌هایی هست لطیف و گیرا مانند «مارین کایند» که بازتابی است غربی و مسیحی از حکایت یکی از سه قلندر هزارویکشب. مترلینک در مجموعه گریم هسته اصلی «شاهدخت‌مالن» را یافته است.

مصاحبه‌های خیالی، چاپ گالی‌مر،

ص ۷۳ - ۷۲، ۱۹۴۲

آیا آن قصه زیبای هزارویکشب را بیاد می‌آورید که يك فقیر گرسنه میهمان غذای رنگارنگ بازرگان ثروتمند میشود. چه طعامی! چیزی کم ندارد. اما بشقابها خالی میمانند. نام غذاهائی که بازرگان ثروتمند می‌برد جای خود غذا را می‌گیرد و مرد فقیر، از روی ادب باید تظاهر به خوردن آنها کند. ادبیات نیز غالباً ما را به چنین ضیافت‌هایی دعوت می‌کند!

مصاحبه‌های خیالی، همان چاپ

ص ۶۹ - ۱۶۸

درباره حافظ

من همواره خوشبختی خود را از راه همگانی ساختن امور بدست آورده‌ام به نحوی که آنچه را در تملك من بودمانند ساغری که به حافظ مستی می‌بخشد انتقال پذیر ساختم .

گزارش روزانه ، ج اول ، پله یاد
ص ۸۸

باتواز القصر چه بگویم؟ باغی است همانند عجائب ایران، فکر می‌کنم، اکنون که باتواز آن سخن می‌گویم، آنرا بر همه باغهای دیگر ترجیح می‌دهم .

هنگامی که شعر حافظ را می‌خوانم بیاد آن می‌افتم :

بیار باده که رنگین کنیم جامه زرق
که مست جام غروریم و نام هشیاریست

مائده‌های زمینی ، چاپ دوم
ص ۱۱۴-۱۱۵

من ای میخانه کوچک شیراز در اندیشه توهستم، میخانه‌ای که حافظ می‌ستود. گوئی که حافظ مست از شراب ساقی و عشق، خاموش، برایوانی که گلهای سرخ بر آن سر می‌سایند ، حافظ در کنار ساقی خفته ، شعر گویان در انتظار است ، همه شب در انتظار روز است .

(دلم میخواست در روز گاری به دنیا آمده باشم که شاعر برای
شعر سرودن جز شمارش اشیاء کاری دیگر نمیداشت. در آنحال، تحسین
من پیاپی متوجه هریک میشد و ستایش او آنرا تأیید می کرد و همین
علت برای شاعر بس می بود.)

مآنده‌های زمینی فارسی، چاپ دوم

ص ۲۰۶

[۱۸۹۹م]

در باره حافظا اگر نمی‌توانید ترجمه بسیار کمیاب روزنتس-
وایگ را فراهم کنید، ترجمه‌ها مرا ببخوانید. همین ترجمه
است که بسال ۱۸۱۲ شرق را به‌گونه بزرگ شناساند. در سالنامه
وی ببینید باچه ستایشی از آن سخن می‌گوید - بجای آنکه من نیز
بنوبه خود باشما از آن سخن بگویم بگذارید یکی از غزل‌های کوتاه
وی را برای شما بنویسم. اینهم تمامی غزل:

ساقی بیا که شد قدح لاله پر ز می
طامات تا بچند و خرافات تا بکی
بگذرز کبر و ناز که دیده‌ست روزگار
چین قبای قیصر و طرف کلاه کی
هشیارشو که مرغ چمن مست گشته‌ان
بیدارشو که خواب عدم در پی است هی
خوس ناز کانه می‌چمی ای شاخ نوبهار
کاشفتگی مبادت از آشوب باد دی
بر مهر چرخ و شیوه او اعتماد نیست
ای‌وای بر کسی که شدایمن زمکروی
فردا شراب کوثر و حور از برای ماست
وامروز نیز ساقی مهروی و جام می
باد صبا ز عهد صبی یاد می‌دهد
جان داروئی که غم به برد درده‌ای صبی

زان می که داد حسن و لطافت به ارغوان

بیرون فکند لطف مزاج از رخس بخوی

حشمت مبین و سلطنت گل که بسپرد

فراش باد هر ورقش را بزیر پی

مسند به باغ بر که بخدمت چو بندگان

استاده است سرو و کمر بسته است نی

حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید

تا حد مصر و چین و به اقصای روم وری (۱)

مسلماً بسیار مضحك است ترجمه‌ای را ترجمه کردن اما

وقتی شما آلمانی نمیدانید و یا من فارسی نمیدانم ؟ [چهمی توان کرد؟]

مآئده‌های زمینی چاپ دوم

ص ۵۰

[۱۹۰۰]

گوئی زندگی نامه گوته تاریخ تأثیر پذیری‌های اوست .

[۱۰۰] سرانجام در حدود پایان زندگی اش باز هم تأثیر شرقی از

راه دیوان حافظ که به تازگی هاست ترجمه اش کرده بود [محسوس است]،

تأثیری چنان نیرومند که در سنی بیش از هفتاد فارسی آموزد و خود

نیز دیوانی می نگارد .

بها نه‌ها ، چاپ ۱۹۶۳

ص ۱۶

[۱۹۰۲]

اگر برای شام آمده بودید با شراب شیراز از شما پذیرائی

می‌کردم ، با شرابی که حافظ آنرا می‌ستود .

ضد اخلاق، رمان‌ها، چاپ پله‌یاد

ص ۴۲۶

وما شراب شیراز خواهیم نوشید .

همان کتاب ، ص ۴۳۳

میشل عزیز ، برای خودتان شراب شیراز بریزید زیرا همه جا آنرا نخواهید چشید . همچنین از این تنقلات بردارید که ایرانیها با آن میخورند .

همان کتاب ، ص ۴۳۵

[۱۹۱۱]

دوره‌های شکفتگی‌های مهم هنری - مانند یونان در عهد «پریکلس» ، روم در قرن «اوگوست» ، انگلستان در زمان شکسپیر ، ایتالیا بهنگام «رستاخیز فرهنگی» ، فرانسه بارنسانس و بعد در دره لوئی سیزدهم ، ایران در زمان حافظ و...

کوریدون

چاپ نودوپنجم ، ص ۱۷۳

[۱۹۳۱]

ترجمه حافظ بقلم هامر همان ترجمه‌ای بود که گوته با آن آشنا شد و همین ترجمه او را به نگارش دیوان برانگیخت .
گزارش روزانه ، ج اول ، چاپ پله‌یاد
ص ۵۹ - ۱۰۵۸

این چاپ دوجلدی اشعار گوته که من غالباً در سفر آنرا با خود می‌برم برای یک تازه کار بهیچوجه در خور سفارش نیست .
قطعات دیوان پراکنده است .

همان کتاب ، ص ۱۰۷۶

[۱۹۲۳]

این آرنولد جذاب اولین و تنها آلمانی است که در تونس

با او سخن گفته‌ام [...] بهیچوجه صحبت از جنگ در میان ما نبود
 [...] او از جیب جلیقه سر بازی اش يك چاپ بسیار كوچك ديوان
 كوته بيرون آورد كه به قطع يك فندك بود و می گفت باوامكان
 ميدهد كه با بسیاری از ملالها در آویزد .

گزارش روزانه ، ج ۲ ، ص ۲۱۳

در باره خيام

[ناپل (زانویه ۱۸۹۶)]

من کاپری را با وجود صخره‌های ستایش انگیزش ، تحمل
 ناپذیر یافتم . دوست دارم کاپری را از ناپل ببینم که مانند شبخی
 روی دریا در ترموج است .

- با وجود این ، در آنجا بود و نه در فلورانس که دوست
 میداشتم با این دو دختر بسیار زیبای آمریکائی برخورد می کردم
 که یکی کتاب مارلو را میخواند و دیگری رباعیات عمر خیام را ،
 و بما - همچنانکه بعدها وقتی دانونت زیو بدید نشان آمد به او - از
 این کشمش‌هائی تعارف کردند که در جزیره چیده و در آفتاب خشک
 کرده و سپس در خمیر هائی نوردیده و در بر گهای مو آغشته به عرق
 نیشکر خیسانده بودند . آنوقت در بسته‌هائی كوچك به رنگ سبكار
 بسته بندی می کردند که مقوای خشك و بی جلوه آن شیرینی و شهدانگور
 را تازه نگه میدارد .

گزارش روزانه ، ج اول ، پله یاد

ص ۶۷

عمر خیام را در ترجمه فرانسوی نیکلا نخوانید : تحت
 اللفظی است و خود می گوید . اما ترجمه انگلیسی فیتزجرالد چیزی
 دیگر است و بیش از این : ترجمه‌ای زیباست . در متن بسیار فشرده او
 هر رباعی مفهوم و وزنی ستایش انگیز بخود می گیرد . خیام که
 مانند سلیمان نومید و بشیوه غزل غزلها تغنی کر و همچون امثال

سلیمان متعادل است از خلال ترجمه فیتزجرالد شاعری ستودنی جلوه می‌کند.^۱

مائده‌های زمینی، چاپ دوم
ص ۴۹

[۲۱۹۱۳]

«آری، من با توجه و دقت فراوان ترجمه چند رباعی خیام را بقلم شما خواندم و متأسف شدم که در شماره کمتری از رباعی‌های ترجمه شما وضوح پرارزش متن فارسی دیده می‌شود. همان وضوحی که شاید زبان ما کمتر از زبان انگلیسی آمادگی آنرا دارد اما به رباعی‌های فیتزجرالد جلوه سخت و مینائی بخشیده است. نمیدانم چه نوع نرمی و سستی شعرهای شما را بیشتر شبیه تصنیف می‌سازد تا برخی از شعرهای موره آ یا خیام.»

نامه ژید به ژان مارک برنار
مجموعه آثار، ج هفتم، ص ۸۲-۵۸۱

یکی از دوستان ژید (دوپوئه) در سال (۱۹۰۶) در نامه‌ای

به او می‌نویسد:

«من هرگز از آشفتگی و شیدائی مائده‌های زمینی شما سیر نمی‌شوم. این ضربه‌های سنج بسیار برای من لازمست و از آن رهائی نمی‌توانم یافت.»

«من همچنین ترجمه رباعیات خیام را بقلم فیتزجرالد می‌خوانم که بمنزله پایان این آهنگ است و چیز گوارائی است. یکی از این رباعیات را روی زبانم می‌گذارم و مانند آب نبات ذوب می‌شود. ته‌مانده طعم آن البته جالب نیست اما این بحث را نباید از سر گرفت.»

مجموعه آثار، ج ۸
ص ۳۵۸

۱- سال گذشته ترجمه ممتازی از خیام بوسیله نگاه «کارینگ‌تن» انتشار یافت. این ترجمه از آقای شارل گرول لو است.

د در این شعر آن تشبیه قدیمی (و همیشه تازه و نو) را
از سر گرفته‌ام . تشبیه «کوزه گر دهر» که هر فرد بشر را بشکل
سبواها برای در بر گرفتن محتوای نامعلومی می‌سازد .
سکه سازان، ص چاپ دوم، ۱۸ - ۴۱۷

برمزار مولوی

« پیش از سخن گفتن از قونیه باید بگویم که تاجه اندازه خیالم دربارهٔ این شهر اوج گرفته بود . زیرا هنوز گمان می‌کردم (و برایم دشوار است چنین گمان نکنم) که هر چه پیش‌تر بروم آن سرزمین عجیب‌تر خواهد شد [...] پیش‌از عزیمت عکس بناهای عالی بازمانده از دوران سلجوقیان را که در این شهر بایستی میدیدم تماشا کرده بودم . از روی آن عکسها همهٔ شهر را در خیال می‌ساختم ، شهری پرشکوه و تا حد دلخواه شرقی . البته میدانستم که شهر درویشانست و چیزی مانند قیروان ... »

« ... گمان می‌کنم نه بیست یا پنجاه سال بلکه چند قرن باید به عقب برگشت تا طعم اصیل و خاص قونیه را باز یافت .
« چشم انداز عمومی شهر حتی مرا برضد قسمت جزئی که از قونیهٔ قرن سیزدهم [میلادی] بازمانده است خشمگین می‌سازد » .
قونیه از همهٔ جاهائی که دیده‌ام درهم آمیخته‌تر ، مبتذل‌تر و زشت‌تر میشود [...] بخصوص از وقتی که مقررات پلیس دستور داده است که بعلل بهداشتی همهٔ خانه‌هایی که بام مسطح دارند خراب و با پشت بامهای سفالین نوسازی گردد » .
« بوسیلهٔ مترجم تأسف خودمان را از اینکه در روز مراسم دوماهانه نبودیم ابراز کردم » .

« پیش‌از رقص درویشان با چرخش یکنواخت که می‌توانستیم در بروسا (بوسا) ببینیم من افسوس موسیقی آنها را دارم . دلم

میخواست قدمت این موسیقی را بدانم و اینکه آیا در همه خانقاههای درویشان یکیست! ابزار آنها کدامست؟ ... یکی از درویشان در برابر اصرار من دونی لبك بلندی آورد که انتهایشان مسدود بود و دفترچه‌ای پر حجم بمن داد. در این دفترچه بتازگی بشیوه «نت» نویسی غربی آهنگ کامل دستگاههای خود را ضبط کرده بودند. «من تردید دارم که نقش آهنگ ظریف و رنگارنگ خودشان از این شیوه نت نویسی غربی آسیب ندیده باشد و اینان برای آنکه آهنگ خود را با «گام» موسیقی ما مقید کنند آنرا تباه نکرده باشند. آیا از این پس بر طبق این شیوه نت نویسی با ابزارهای خود آهنگها را خواهند نواخت و به آواز خواهند خواند؟»

«بنا بخواش من، بامهربانی شروع بدمیدن در نی لبك می کنند اما یکی از نیها بسیار خشك است و بدشواری صدا میدهد؛ نی لبك دیگر که با آن همراهی می کنند از نفس افتاده است. بزودی این «کنسرت» دوستانه و محبت آمیز که رویهمرفته بسیار عادی بود، پایان می یابد.»

«آه، چقدر دلم میخواست با پای برهنه روی این فرشها چهارزانو بشیوه شرقی بنشینم همچنانکه در «مسجدسبز» چنین می کردم.»

«جمع درویشان را می بینیم که بشیوه ایرانی، همچنانکه در يك مینیاتور دیده میشود نشسته اند.»

«بی شك این درویشان، مردمی بسیار منزه هستند اما خوشونتی اندك با آرامش بزرگ این جایگاه، در آمیخته است و این فواره کمتر به دعا فرامیخواند آنچه آنکه جای شگفتی نیست اگر مینیاتور ساز دريك تصویر، گهگاه به تفنن، اینجا و آنجا، چندرقاصه هندی نیز ترسیم کرده باشد.»

«در خانقاه، تالاری وسیع و روشن به رقص و چرخش این «آقایان» اختصاص داده شده است. در جوار آن، تالاری نه کوچکتار اما تاریکتر مقبره متبرك زاهدان نامدار را در بردارد.»

«در سراسر این کشور پهناوری که زیر پا نهادیم، بندرت اینجا و آنجا پوشاکی یا چهره‌ای که نگاه بتواند لذت درنگ بر

آنها بچشد دیدیم آنها را از کولیان یا کردها یا مردم آلبانی بود که معلوم نیست چه حادثه‌ای آنها را به اینجا کشانده است . در مورد دیگران خواه ترك یا جهود یا ارمنی و یونانی یا بلغار ، همه این فینه بسرها بنظرم زشت می آیند .

«آیا بایستی دورتر میرفتم؟ تاشطفرات؟ تابغداد؟ نه ، دیگر هوس آنها ندارم . وسوسه این کشورها که از دیرباز خیالم را آشفته می کرد ، در من مغلوب شده است ؛ این کنجکاوی غدار»
 گزارش روزانه ، جلد اول ، پله یاد
 «مارش ترك»

دربارهٔ سعدی

« بخودم وعده داده بودم یکجلد از آثار «دبرد - والمر» را بامید پیشکش به «ماری دورنیه» تهیه کنم. هنوز آن روزی را بیاد دارم که تنها با او در دفتر کار پدرش [هر دیا شاعر تغزلی معروف] او برایم قطعهٔ «گل‌های سعدی» را خواند .»

گزارش روزانه ، چاپ پله‌یاد ، ج ۱
ص ۲۰۵

(درمقاله و نامهٔ ژید دربارهٔ ادبیات فارسی بطور کلی ، نام سعدی همراه با خیام و حافظ و فردوسی دوبار دیگر آمده است)

اشاره‌ای به دور شاهنامه

[کتابهایی] هست که از شاهان و ملکه‌ها سخن می‌گویند .

مآئده‌های زمینی چاپ دوم

ص ۹۰

(نام فردوسی دوبار از خامهٔ ژید تراویده که از این پس

خواهد آمد)

دربارهٔ چهارشاعر بزرگ فارسی زبان

بطور کلی

[۱۸۰۷]

من آرزوی باغهای موصل را دارم . بمن گفته‌اند پراز گل

سرخ است . باغهای نیشابور را عمر [خیام] ستوده است و حافظ
باغهای شیراز را ، ما هرگز باغهای نیشابور را نخواهیم دید .
مائده‌های زمینی، چاپ دوم
ص ۱۱۷

[۱۸۹۹]

شمامی توانید گلستان سعدی و فردوسی را به تمامی بفرانسه
بخوانید اما از شما چه پنهان که من عمر [خیام] و حافظ را ترجیح
میدهم .

مرا ببخشائید که جرئت می‌کنم از ادبیاتی که، با وجود همه
عشقم نسبت به آن ، آنرا کم می‌شناسم چنین سخن بگویم . من این
ادبیات را کم می‌شناسم اما آنرا بسیار دوست میدارم ، و کاش این
نکته عذرخواه من باشد . وانگهی من برای کسی می‌نویسم که آنرا
باز هم کمتر از من می‌شناسد .

مائده‌های زمینی، چاپ دوم

ص ۵۱ - ۵۰

«... بالاخره آقای آندره ژید بی آنکه صریحاً وعده همکاری
بدهد و از این گذشته ماجرات نمی‌کردیم زیاد این امید را داشته
باشیم، نامه‌ای برای ما فرستاده است که بخود اجازه میدهم قسمت
ذیل را که برای خوانندگان فارسی زبان نیز جالب است نقل کنیم-
زیرا در آن تأثیری که شاعران ایرانی در نویسنده‌ای غربی دارند،
نشان داده شده است - همچنین برای خوانندگان آثار آقای ژید
نیز جالب می‌تواند باشد - زیرا بآنان اجازه خواهد داد گوشه‌ای
از منبع پرورش روحی شاعرانه نویسنده محبوب خود را بازبینند.
آقای ژید می‌نویسد :

«من خوب میدانم که از راه ترجمه از آنان (از
شاعران ایرانی) تنها جلوه‌ای عاری از شور و گرمای ورنگ
و تأثیر بماند . اما من بیاری زبان‌های آلمانی و

انگلیسی و فرانسه و مقایسه ترجمه‌های گوناگون ، بشما اطمینان میدهم که از این ستارگان با زهم پرتوی بمامیرسد که می‌توانیم عظمت آنها را حدس بزنییم .

من بسهم خود با سعدی و فردوسی و حافظ و خیام چنان دوستانه زیسته‌ام که با شاعران غربی خودمان ، و بسیار از نزدیک با آنان هماهنگی داشته‌ام و عقیده دارم که در من تأثیر داشته‌اند . آری براستی تأثیری عمیق داشته‌اند . شاعران ایرانی از سرچشمه اصلی شعر سیراب شده‌اند و من نیز با آنان ...»

مجله پارس بدوزبان فارسی و فرانسه

مدیر : لاهوتی ،

سردبیر علی نوروز [حسن مقدم]

شماره ۳ . سال اول ، ۲۱ مه ۱۹۲۱

[خرداد ۱۳۰۰ ش] ص ۳۳ - ۳۴

(ترجمه از نگارنده این کتاب)

گوناگون

[۷۹۸۱]

دیروز نمایشنامه ایرانیان [اثر اشیل] را خواندم .

نامه ژید به ژام (فوریه ۱۸۹۷)

چاپ گالی مر ، پاریس ، ۱۹۴۸

ص ۱۰۰

ته باغ درخت تنومندی است که گوئی «بلبل» بدان دوخته‌اند .

مآنده‌های زمینی ، چاپ دوم

ص ۱۱۵

[۱۸۹۹]

از بسکری با بوش بخريد زیرا جای دیگر آنرا نمی‌سازند .

عثمان نوع آنرا خوب می‌شناسد و میدانند که با بوش یعنی چه .

نامه ژید به دوکوته

مجله جدید فرانسوی ، سال دوازدهم

شماره ۱۳۹ ، اول ژوئن ۱۹۶۴ ، ص ۱۱۴۷

[۱۸۹۹]

« من برای استونسن ستایش بی اندازه‌ای قائل نیستم
اما نویسنده ممتازیست [...] در کتاب « هزایویکشب جدید » او
ابداعات شگفت‌آوری وجود دارد . »

نامه به آنزل ، ۱۰ مه ۱۸۹۹
بهاذه‌ها ، ۱۹۶۳ ، ص ۵۹

[۱۹۲۴]

« بنا به سفارش برنارفای ، کتاب پله‌یاد گوینورامیخوانم . برای داوری
در باره کتاب « کنت اورژل » [اثر رادیکه] ممکن نیست قصه سه قلندر
را در نظر نگرفت . تأثیر گوینو در رادیکه انکار ناپذیر است .
(پله‌یاد کتاب بالین او بود) و حتی می‌توان گفت که تفاوت میان دو
کتاب نامحسوس است . اما هیاهوی ناشر کاری می‌کند که رادیکه
را بیشتر خواهند خواند تا گوینورا ، تا بدانجا که تقلید نامحسوس
خواهد ماند . »

گزارش روزانه
چاپ پله‌یاد ، ج ۱ ، ص ۷۸۶

[۱۸۹۹]

« دلم می‌خواست از « کامجوئی » باشما سخن بگویم . کلمه « کامجوئی »
در زبان ماچنان معنی زشتی پیدا کرده است که شما جرأت نمی‌کنید
آنرا بکار ببرید . باید در این مورد دوباره ارزیابی کرد . توجه
داشته باشید که کلریج شاعر انگلیسی ضمن بحث در باره میلتون
کامجوئی را یکی از سه فضیلت شاعری میدانند . کامجوئی ، دوست
گرامی ، بطور ساده عبارت از اینست که موجود حاضر و لحظه
حاضر را هدف و غایت بشمار آوریم نه وسیله . این همان نکته‌ایست
که من در شعر فارسی می‌پسندم و بخصوص همین نکته است که من
در این شعر بسیار می‌پسندم . »
« ... ادبیات فارسی ، تقریباً بتمامی ، بچشم من مانند آن کاخ‌زیرینی

جلوه می کند که در حکایت یکی از سه «صعلوك» وصف شده است و چهل در آن، اولی روبه باغی پراز میوه [= اشاره به بوستان] و دومی رو به گلزار [= اشاره به گلستان] و سومی روبه يك قفس [= اشاره به منطق-الطير] و چهارمی رو به گنج ها و جواهر انباشته شده [= خمسه یا پنج گنج نظامی] و ... گشوده می گردد اما چهلمین در ، که گذشتن از آن ممنوع است اتاقی بسیار تیره است که هوای آن از نوعی عطر بسیار لطیف و نافذ آکنده است و شمارا سرمست و بیخود می سازد؛ اتاقی که با این حال در آن وارد می شوید و اسب سیاهی رامی بینید که حالتی غریب و زیبا دارد اما همینکه سوارش می شوید بال می گسترد بالهایی « که در آغاز متوجه آن نشده بودید » - اسب باشما می جهد و شما را تا بلندترین نقطه آسمانی ناشناخته می برد و آنگاه ناگهان سرازیر می گردد و شما را از زمین فرو می اندازد و سپس بانوك یکی از بالهای يك چشم شما را می ترکاند چنانکه گوئی می خواهد آن خیرگی ، که این سفر پر شتاب در پهنه آسمان در شما بر جامی گذارد، بهتر اثر بگذارد - همین اسب سیاه است که تفسیر کنندگان عمر [خیام] و حافظ آنرا «روح عرفانی شاعران فارسی» می نامند. زیرا اثبات می کنند که چنین روحی وجود دارد . من که بر این گردش هوایی و همچنین بر نیمه کوری پس آن ، ارزش اندکی می نهم و زیرك تر از سومین صعلوك هستم، در ممنوع شده را نمی گشایم و ترجیح میدهم باز هم در بوستانها و باغها و قفسها درنگ کنم. من در این جاها چنان لذت شهوت آلود شدیدی می یابم که همان برای فرو نشاندن عطش هوسها و فرو خوابانندن اندیشه ام بس است .

نامه به آنزل

بها نه ها ، چاپ ۱۹۶۳

ص ۷۶-۷۷

[۱۹۰۲]

د من زبانهای لاتین و یونانی را خوب می دانستم و با آن

بسرعت زبان عبری و سانسکریت و بالاخره « فارسی » و عربی را
آموختم .

ضد اخلاق ، رمانها ، پله یاد
ص ۳۷۳

قسطنطنیه [استانبول] همه احتیاطهای مرا موجه جلوه
میدهد و در دوزخ دلم به « ونیز » می پیوندد. اگر از معماری عبارتی،
یارو بنای مسجدی خوشمان بیاید متوجه میشویم (وشك نداریم) که
اثر مردم آلبانی یا ایرانست .

مارش ترك
برخوردها ، چاپ گالی مر ، ۱۹۵۱
ص ۱۰۲

[۱۹۳۱]

هنرهای شرقی بمامی آموزند که شکوه هنریونانی از میان
جلوه‌های زیباییك نوع آنست .

گزارش روزانه ، ج ۱
پله یاد ، ص ۱۰۳۷

[۱۹۲۲]

« مسأله شیطان ، اگر بتوانم چنین بگویم ، جای مهمی
در آثار دوستویفسکی دارد . برخی بی تردید دوستویفسکی را يك
مانوی باز خواهند شناخت .

ما میدانیم که در آئین فکری زندیق بزرگمانی ، به دو
اصل نیکی و بدی در این جهان معتقد بودند .

در آئینمانی این دواصل هر دو یکسان فعال ، یکسان
مستقل و یکسان ضرور بنظر میرسد و از این طریق ، این آئین مستقیماً
به آئین زرتشت می پیوندد! در بحث خود دیدیم و من تا کیدمی ورزم
زیرا نکته بسیار مهمی است که دوستویوسکی شیطان را نه تنها در

ناحیه فرودین وجود انسان جامیدهد - گرچه وجود انسان بتامای
ممکنست پناهگاه و بازیچه شیطان گردد - بلکه از نظر او همچنین
در برترین ناحیه اندیشه ومغز جای دارد .

مجموعه آثار ، ج ۱۱ ، ص ۶۷-۲۶۶
درباره دوستویفسکی

دوستویفسکی [...] بنظر ما مردم غرب دور دست گاه نیمه
آسیائی جلوه می کند .

آینده اروپا
مجموعه آثار، ج ۱۱، ص ۱۲۸

نقل از نامه مارسل دروئن

« دیشب در کتاب کوه اثر میشله چنین میخواندم :
« آنها خندیدند که دیدند خشایارشا عاشق يك درخت چنار
شده است . »

يك ربع بعد در اثر دان خواندم :
« عشق عجیب خشایارشا به يك درخت چنار »
مارسل می افزاید : عجیب اینست که در متن هرودوت
اشاره به این عشق وجود ندارد .

از طرف دیگر میشله نبایستی بهیچوجه با آثار دان آشنا
بوده باشد . پس منبع اصلی این هر دو کجا می تواند باشد ؟

مجموعه آثار ج ۱۵ ، ص ۲۸۰

[۱۹۲۹]

طبیعت ما را آزاد و وارسته بدنیا آورده است وما خودمان
را در مکانی خاص زندانی می کنیم مانند سلاطین ایران که خود را
ناگزیر می ساختند که جز از شرط « مخصوصی » آب ننوشند و از حق
استفاده از دیگر آنها [...] خود را بی بهره می ساختند و درنگاه

خود همه آبهای جهان را خشک شده می‌انگاشتند.

عبارت از «من‌تنی»

نقل از ژید در مقدمه صفحات جاودانی مونتنی

تبعات ، کتاب سوم ، فصل نهم

ضرب‌المثل گستاخانه فارسی که من آنرا جز به انگلیسی ندیده‌ام و نمیخواهم جز به انگلیسی نقل کنم در اینجا صادق نیست : «زن برای انجام وظیفه ، پسر برای سرگرمی خربزه برای لذت»

برگشت از شوروی

گالی مر (۱۹۵۰) ص ۳۶

علی باچشمان آهووار خود .

اگردانه نمیرد ،

گزارش روزانه ، ج ۱ ص ۵۹۹

«ما بر شهر دریغ می‌خوریم که با کامجویی‌هایش ، آنهمه زیباست ... کاخ حیات‌النفوس با ایوانهایی که ما را بهنگام گردش در آن می‌هراساند بسیار زیبا بود و چندان مطمئن نمی‌نمود ! - ایوانهای بخشایشگر باختریان [بلخ] در زیر آفتاب نودمیده ! باغهای معلق ، باغهایی که از آنها دریا دیده میشود ! کاخی که ما دیگر نخواهیم دید و همواره آرزوی دیدار آنرا خواهیم داشت .

ژید : رمانها ، پله یاد

ص ۳۲

عثمان در تنها باغ کوچک قیروان بمن یاد داد که باغ در عربی جنان گفته میشود وقتی پر گیاه‌تر باشد بوستان نام دارد .

آمن‌ناس ، چاپ ۱۹۴۶ ، ص ۱۰۸

دیشب بسیار خوشحال بودم که سرانجام قوبلاخان [کولریج] را بسیار بهتر فهمیدم . میدانم که همواره آنچه را تصمیم گرفته‌ایم زیبا بدانیم زیبا خواهیم یافت اما در اینجا تصور نمی‌کنم

فرب خورده باشم هر چند گفت و شنود میان اراده و صداقت من
نزد يك بوده باشد .

گزارش روزانه، يله ياد
ج ۱ ص ۱۰۰۵

[برای آنکه بدقت بدانیم ژید چه تصوری از شرق و ایران
داشته است باید صفحات بسیاری از کتابهای «سفر اوریین» و
«مائده های زمینی» و «الحج» و «ضد اخلاق» را براین بخش افزود
اما افزایش حجم غیر متعادل کتاب نگارنده را از اینکار بازداشت
و تنها به نقل مهمترین و حساس ترین قسمت ها بس شد .]

چند گواه

موريس نادو

... الجزيره براي ژيديك صحنه خيره كننده درتأيدچيزي بود كه انتظارش را داشت . وي از كودكي ، آرزوي شرق را با خود به همراه داشت كه بي شك مطالعه هزارويكشبه دراو برانگيخته بود و وي در سراسر زندگي دلبيستگي پايداري نسبت به آن داشت . ژيد بامجاهراهاي سندانباذ زيست كرد و بدنبال سفرهاي او براه افتادو از يافتههاي او بهشور درآمد . در آثار جواني خود مدام دراندیشه بسوي شرق سفرمي كند . بسوي سرزمين آفتاب ، خرمانبان درنوسان ، ايوانهاي بلند ، زندگي آزاد بي قيد ، گرم و پرتجمل .

مقدمه بررمانهاي ژيد ،
چاپ پله ياد ، صفحه (نوزده)

فوالسيس ژام

اي نهرهاي دوست و متفاوت ، آبهاي خود را بفلتانيم .
كلهاي آسيا و باغهاي « وهمي » خود را با خود ببر . بر امواج
خود صدای لکلکان سرخ رنگ را گوش کن که بررواقی که ناتانائل
و حیات النفوس عطر آگین را با خود می برد ، فریاد می کشند .

نامه ژام به ژيد (ژوئيه ۱۸۹۷)
« درپيرامون مائدههاي زميني » بقلم
ايوون داوه ، پاریس ، گالی مر ،
۱۹۴۸ ، ص ۱۰۵

من بر تو فریاد میزنم : ای ساتراپ ، از پیل و از برج
عاج خود فرود آ.

همان کتاب، ص ۱۱۰

فرانسیس دو میوماندر

... اما من سهم خود چنین می بینم که شوری که در این
کتاب است بسیار باشعروغنائی مسلمانان نزدیکی دارد و حافظ بیش
از خیام عمیق ترین هیجانهای آنرا بیان می دارد. امروزه هنوز این
بحث بیهوده در میانست که بدانیم آیا حافظ شاعری شهوی بوده است
یا عارفی که خود را در پس هزاران پرده موجد ارشهوانی فرو پیچیده
است و هیچکس توجه ندارد که در ذهن يك شاعر واقعی این دو تمایل
بهیچوجه متناقض نیست و هر دو در يك حالت ، که همان شور باشد
حل میگردد . به نویسنده مائده های زمینی همان خواهد رسید که
بگوینده دیوان رسیده است زیرا هر دو از يك خانواده روحی هستند.

در پیرامون مائده های زمینی ، ص ۱۶۱

ژان پولان (مدیر در گذشته مجله جدید فرانسیس)

کنجکاوی ژید ، شرقی است . این مغول نرمش ناپذیر
... از غیر منتظر همان انتظار غیر منتظر بودن را دارد. هر که آثارش
را بخواند به سادگی پیش از آنکه در اندیشه اولیس باشد (که
اندکی پای بند يك زن و يك فرزند و يك سگ است) بیاد سندباد
بحری می افتد .

ژید همواره فقط ماجراهای خودش را نقل و تفسیر کرده
و گسترش داده است . وی نیز چون سندباد بسیار دقیق است که با
امانت ما را مطلع سازد. گزارش روزانه اش را تا دم مرگ ادامه
میداد. [۰۰۰] برویهم بی قطب نماست و هر لحظه (مانند سندباد) آماده
است تا فریاد بردارد: اینک ما که از حدود دنیا خارج شده ایم !

... پیش از هر چیز نکته اینست که باید از ماجرا رخت بیرون کشید . پس از حادثه زنده ماند و ماجرا را تا به آخر کشاند .

بزرگداشت ژید .

شماره مخصوص N.R.F : نوامبر ۱۹۵۱

ص ۱۶۰ - ۱۵۵

ژان کام برد :

«من تصور می‌کنم اگر ژید از ایران دیدار کرده بود - و میدانم که او در نهان این هوس را داشته‌است - و اگر به تخت جمشید رفته بود ؛ بی‌هیچ شکی کاخ خشایارشا را تحسین می‌کرد و برایوان آن [. . .] سرنوشت امپراتوریها و عظمت گذشته را از خیال می‌گذراند [. . .] اما از آن فرودمی‌آمد و دردشت گسترده پهناور پیرامون آن بهنگام نوز به گلچینی می‌پرداخت و بی‌آنکه خسته شود به زحمات دائمی کشاورزان ایران خیره میشد که بشیوه نیاکان خود آب ازقنات برمی‌کشند . باین ترتیب ژید در این مناظر زنده مفهوم آینده را بهتر جستجو می‌کرد تا در سنگهای مرده .»

«آندره ژید و ایران! هیچکس بهتر از او سزاوار شناختن ایران نبود . او ایران را از صمیم قلب می‌شناخت و بوسیله شاعرانی که تصویر دقیقی از آن بدست داده‌اند آنرا در خیال مجسم می‌کرد. ژید از بستگان نزدیک ارواحی است که آئین کامجوئی ظاهری آنان ، عمیق‌ترین و روشنترین فلسفه‌ها را در خود پنهان دارد. از بستگان حافظ است که ستایشش می‌کرد زیرا خواننده مدام «دیوان» بود. از بستگان عمر خیام است که می‌بایست «رباعیات» یعنی نیاکان «مائده‌ها» یش را ترجمه کرده باشد. خیامی که گستاخی چابکانه و وارستگی متعادل او را ژید دوست دارد.»

کام برد : بزرگداشت ژید، چاپ انجمن فرهنگی

فرانسه در تهران ۱۹۵۱ ص ۳۰ - ۲۸

«کتابشناسی مختصر»

- ۱ - «دائرة المعارف اسلام»
- ۲ - «جنگ فارسی» (قرن یازده - قرن نوزده) از ماسه، پایو، پاریس، ۱۹۵۰ م
- ۳ - «روح ایران» با نظارت گروسه، ماسین یون، ماسه، پایو، پاریس، ۱۹۵۱
- ۴ - «برگزیده شعر فارسی» (قرون یازده - بیست) متن برگزیده ذ. صفا. ترجمه لازار، لسکو، ماسه، گالی مر، پاریس، ۱۹۶۴.
- ۵ - «تاریخ ادبیات» (ها) ج ۱، دائرة المعارف پله یاد، ص ۳۰ - ۶۲۱، ۹۱۴ - ۸۹۱

«گونگون»

- اندکس تحلیلی پانزده جلد کلیات آثار ژید چاپ گالی مر، بقلم ج. او برن و شاگردانش، آسنی پر، ۱۹۵۴
- «فرهنگ کلمات فرانسه مأخوذ از عربی و فارسی و ترکی»، بقلم آ. پ، پیهان، پاریس ۱۸۴۴
- «فرهنگ ریشه شناسی کلمات زبان فرانسه مشتق از عربی، فارسی و ترکی»، بقلم، پیهان، پاریس ۱۸۶۶
- «تأثیر زبانهای خارجی در فارسی»، بقلم فروغی

- (ذکاء الملک) مجله آبی ، شماره ۲۱ مارس ۱۹۰۸ ، ص ۳۶۸-۳۶۴
 - «اصلاح لغت در ایران» ، ر ، لسکو ، مجله مطالعات
 اسلامی ، ۱۹۳۹ ، دفتر اول ، ص ۹۶ - ۷۵
 - «وامهای لغوی فرانسه از عربی از آغاز تا پایان قرن
 نوزدهم» ، بقلم فتحی ناصر ، پاریس ، ۱۹۶۶
 - «اهمیت گل در شعر فارسی» ، بقلم واتلن ، پاریس ، لوه ،

۱۹۱۲

- «شاعر یاسازنده؟» ات یامبل ، پاریس ، گالیمر ، ۱۹۶۶
 «صفحات ۱۹۴ تا ۲۰۲ درباره شاعران فارسی زبان»
 - «شعر عربی» بقلم رنه خوام ، مارابو ۱۹۶۷
 - «بادبزن آهنین» هانری دومن ترلان . فلاماریون ،

پاریس ۱۹۴۴

- «مجموعه شرق شناسی» ، هدیه به هانری ماسه ، دانشگاه

تهران ، ۱۹۶۳

آثار ژید

- ۱ - «مجموعه آثار» . پاریس ، گالیمر ، ۳۹ - ۱۹۳۲
 به کوشش لویی مارتن شوفیه در پانزده جلد .

- ۲ - «گزارش روانه» (۱۹۳۹ - ۱۸۹۹) پاریس ، پله یاد ،

۱۹۵۱

- ۳ - «گزارش روزانه» (۱۷۸۹ - ۴۹) پاریس ، پله یاد ،

۱۹۵۶

- ۴ - «رمانها ، قصه ها و ...» ، پاریس ، پله یاد ، ۱۹۵۸

- ۵ - «بهبانها» ، همراه با «بهبانهای تازه» ، پاریس ، مرکور

دوفرانس ۱۹۶۳

- ۶ - «برخوردها» ، پاریس ، گالیمر ، ۱۹۵۱

- ۷ - «مصاحبه های خیالی» ، پاریس ، گالیمر ، ۱۹۴۹

- ۸ - «دو مصاحبه خیالی» ، به همراه برگچه ها ، پاریس ،

شارلو ، ۱۹۴۶

- ۹ - «تئاتر کامل»، ایدس و کالاندس ، ۱۹۴۶
 ۱۰ - «برگشت از شوروی»، گالی مر ، ۱۹۵۰
 ۱۱ - «ادبیات متعهد» ، به کوشش ایوون داوه، گالی مر،

۱۹۵۰

- ۱۲ - «نظر به اینک» . . . شارلو ، ۱۹۴۳
 - چنین باد ، گالی مر ، ۱۹۵۲

نامه نگاری‌ها

- ۱ - فرانسیس ژام - آندره ژید، پاریس گالی مر ، ۱۹۴۸
 ۲ - پل کلودل - ژید ، پاریس گالی مر ، ۱۹۴۹
 ۳ - نامه‌های شارل دو بوس و پاسخ‌های آندره ژید، کورره آ،

۱۹۵۰

- ۴ - راینر ماریا ریلکه - ژید ، کورره آ ، ۱۹۵۲
 ۵ - ادموند گوس - ژید ، بروگمانس ، ۱۹۵۵
 ۶ - ژید - پل والرئ ، گالی مر ، ۱۹۵۵
 ۷ - ژید - ورآرن ، مسین ، ۱۹۵۵
 ۸ - ژید - پگی (۱۹۱۲ - ۱۹۰۵) چاپ پرسیان بومون

۱۹۵۸

گونائون

هسه (هرمان)

- «سفر شرق» دیباچه بقلم آندره ژید ، پاریس ،
 صفحات مرگ ناپذیر من تنی ، برگزیده و تفسیر بقلم
 ژید ، کورره آ ، پاریس ، ۱۹۴۸

دربارهٔ ژید

- آلی بر - در حاشیهٔ آندره ژید ، ۱۹۳۰
آرشامبول (پل) - انسانیت آندره ژید ، بررسی زندگی و
نقد روانشناسی ، پاریس ، ۱۹۴۶
آندره ژید (بررسی و اسناد) مجلهٔ «بها نه» (پره تکست)
ش ۲ نوامبر ۱۹۵۲
اوبرن (جوستن) - مائدهای زمینی آندره ژید و سرودهای
شبانیه ویرژیل، از انتشارات مجلهٔ بها نه ، ۱۹۵۳
بیگ به در - آندره ژید، چاپ دانشگاهی، پاریس، ۱۹۵۴
ات یامبل - باژید در مصر، در شمارهٔ مخصوص مجلهٔ N R F
۱۹۵۱ ، ص ۳۱۴ - ۳۰۲
پی بر - کنت (لویی) - آندره ژید ، زندگی و آثارش ،
گفت و شنود باژید و معاصرانش ، پاریس ، ۱۹۵۲ ، پاریس ، ۱۹۵۲
تپ (ژ) - دربارهٔ سره نویسی آندره ژید . پاریس ۱۹۴۹
داوه (ایوون) پیرامون مائدهای زمینی ، سرگذشت يك
کتاب، گالی مر ، ۱۹۴۸
دوبوس (شارل) - گفت و شنود با آندره ژید، فون تونه - او -
روز ، ۱۹۲۶
دوله (دکترژان) جوانی آندره ژید ، ۲ جلد گالی مر ،
۱۹۵۶ ، ۱۹۵۷
شیلد (گوران) ژید و انسان ، بررسی ترجمه بقلم
مارگریت کی و گرد و موتور . پاریس ، ۱۹۴۹

- طحان (رمون) آندره ژید و شرق . پایان نامه دکتري ،
پاریس ۱۹۶۳
- کامبرد (ژان) - بزرگداشت آندره ژید ، انجمن فرهنگی
فرانسه ، تهران ، ۱۹۵۱
- گرون یه (ژان) - بارس ، و ژید در لبنان ، کومبا ، ۸
نوامبر ۱۹۴۶
- گو (موریس) ژید ، يك تجربه روحی ، پاریس ، ۱۹۶۴
لافی (پی.یر) - آندره ژید رمان نویس ، هاشت ، ۱۹۵۴
- صفحات برگزیده ژید ، هاشت ۱۹۵۴ .
- مارتن (کلود) - آندره ژید بقلم خودش ، ۱۹۶۳
مارتن شوفیه (لویی) - یادداشت‌های کتابشناسی درهریک
از پانزده جلد مجموعه آثار ژید ، گالی مر ، ۳۹ - ۱۹۳۲
مارتن دوگارد (ر.) یاداشتهائی درباره آندره ژید (۱۹۵۱-
۱۹۱۳) ، گالی مر ، ۱۹۵۱
- مارتینه (۱ .) آندره ژید و عشق والوهیت ، پاریس ، ۱۹۳۱
موریاک (کلود) گفت و شنود با آندره ژید ، آلبن میشل ،
۱۹۵۱
- هنرمندی (دکتر حسن) آندره ژید و ادبیات فارسی در
کتاب «گفت و شنود درباره ژید» ، پاریس ، ۱۹۶۷
- هیتییه (ژان) آندره ژید، الجزیره ، ۱۹۳۸
شماره مخصوص «مجله جدیدفرانسوی» N R.F در بزرگداشت
ژید ، پاریس ، نوامبر ۱۹۵۱

دربارهٔ ایران در ادبیات فرانسه

- يك منبع معتبر برای بررسی سهم ایران در ادبیات فرانسه
تا سال ۱۹۳۶ میلادی پایان نامهٔ دکتری است با این عنوان :
- ۱ - صمصامی (نیره، د.): ایران در ادبیات فرانسه، پاریس،
انتشارات دانشگاهی . ۱۹۳۶
(اشاره‌ای دربارهٔ ژید در این کتاب نیست)
 - بررسی کتابهای ذیل نیز ضرورت دارد :
 - ۱ - کتابشناسی مربوط به ایران در فرانسه ، دکتر محسن
صبا ، چاپ دوم ، تهران ، انجمن فرهنگی ایران و فرانسه ، ۱۹۵۱
 - ۳- ایران در ادبیات جهان (فرانسه) ، شجاع‌الدین شفا،
تهران ، ۱۹۵۳ (در این کتاب نیز اشاره‌ای دربارهٔ ژید نیست)
 - ۴ - ایران در شعر فرانسه، پایان نامهٔ دکتری بقلم حسن صدر
(نقل قول ژید دربارهٔ ساغر حافظ، ص ۱۵)
 - ۵ - آندره ژید و شرق ، بقلم رمون طحان ، پایان نامهٔ
دکتری ، پاریس . ۱۹۶۳
(دربارهٔ این کتاب ص ۲۴ دیده شود)

«دربارهٔ خیام»

ترجمهٔ رباعیات ، خیام در زبان فرانسه ، به شعر و نثر
بسیارست اما جز چند ترجمه (غالباً برگزیده‌ای از رباعیات) رانمی‌توان
جالب شمرد . نخستین ترجمهٔ فرانسوی بقلم نیکلاکه از جانب ژید

«تحت اللفظی» قلمداد شده بود باردیگر بوسیله کلودانه «ناشیانه» لقب گرفت.

ترجمه کلودانه و میرزا محمد (قزوینی) خواه از نظر گزینش رباعیات و خواه بر اثر شیوه ترجمه بر کار دیگران برتری دارد. خیام از خلال این ترجمه شاعری گسیخته از آسمان شناخته میشود. همکاری محمد قزوینی که در زمان خود تحقیقات بسیار درباره ادبیات ایران انتشار داده بر ارزش این ترجمه می‌افزاید. این ترجمه که میوه همکاری ایرانی و فرانسویست چهره‌ای دقیق از خیام در فرانسه نشان میدهد.

آثار بررسی شده درباره خیام به فرانسه
(به ترتیب تاریخ انتشار)

۱۸۵۷ - گارمن دو تاسی ، «یادداشت‌هایی درباره خیام» ، پاریس . کتابخانه مدرسه زبانهای شرقی .

۱۸۶۳ - لانگ لوآ (ویکتور) : «رباعیات خیام» ، مجله شرق ، الجزیره و مستعمرات .

۱۸۶۷ - نیکلا (ژ - ب) : «رباعیات خیام» ، پاریس

۱۸۹۷ - نیکلا (آ - ل - م) : الوهیت و شراب در آثار شاعران فارسی زبان ، مارسی .

۱۹۰۰ - سیبلی (شارل) : «رباعیات خیام» از روی ترجمه فیتزجرالد ، او هیو .

۱۹۰۲ - گرولو (شارل) : «رباعیات خیام» پاریس
کارینگتن. این مترجم با ژید دوستی داشت . در گزارش روزانه ژید چنین میخوانیم :

این عنوان ؛ «کاج سایه» ، از نامه‌ای از گرولو بومن الهام شد . وی از من مقدمه‌ای خواسته است برای ترجمه‌اش از «اشعار منثور» وایلد .

گزارش روزانه جلد اول چاپ پله یاد ص ۱۷۴

۱۹۰۳ - هانری (فرنان)

«رباعیات خیام» ، ترجمه به شعر فرانسه از روی متن فیتزجرالد.

- ۱۹۰۵ - کریستن سن (آرتور)
 جستجو دربارهٔ رباعیات خیام ، هایدلبرگ
 ۱۹۱۰ - تل هاد (لوران)
 «عمر خیام یاسموم هوش» ، پاریس ، کارینگ تن
 ۱۹۱۰ - دل پیش (روبر)
 «رباعیات خیام» ، از روی متن فیتزجرالد ، پاریس ،

استودیو

- ۱۹۱۲ - هالار (جمس هانری)
 «عمر خیام» ، ترجمه به شعر فرانسه از متن فیتزجرالد
 ۱۹۱۳ - برنار (ژان - مارك)
 «کتاب عمر خیام در کتاب «عشقها» ، شبانی‌ها و بازیها» .
 ناشر، زمان کنونی ، پاریس
 ۱۹۱۴ - کریبه (دزیره)
 «برگزیدهٔ زیباترین منظومه‌های جهان ، ترجمه بشعر ،
 پاریس ، اوژن فی گی یز
 ۱۹۱۶ - کورناز (روژه)
 «رباعیات خیام» ، پاریس ، پایو
 ۱۹۱۸ - سن لیس (اودت)
 «رباعیات خیام» ، از روی متن فیتزجرالد .
 ۱۹۲۰ - آنه (کلود) و میرزا محمد قزوینی .
 «صد و چهل و چهار رباعی خیام» ، پاریس ، لاسپرن
 ۱۹۲۱ - کارپانتی‌یه (ژ. م.)
 «رباعیات خیام» . از روی متن فیتزجرالد ، پاریس ،

لوبک .

- ۱۰۲۴ - دل پیش (آندره)
 «رباعیات جدید»
 ۱۹۲۴ - توسن (فرانتس)
 «رباعیات خیام» ، با مقدمهٔ علی نوروز . پیاتزا ، پاریس
 ۱۹۲۶ - ژاکار (هانری)
 «رباعیات خیام» ، به شعر فرانسه ، لوزان ، پایو و شریکان

۱۹۳۱ - اعتصام زاده

«رباعیات خیام»، پاریس، مورس دارتوآ. این ترجمه که بعدها در تهران بامتن فارسی آن بچاپ رسید به هانری دورنیه تقدیم شده و از طرف فرهنگستان فرانسه جایزه دریافت داشته است اما نظریه مترجم درباره صوفی بودن خیام (مقدمه ترجمه به فرانسه) اکنون معتبر نیست. اعتصام زاده علاوه بر این سراینده مجموعه ایست بزبان فرانسه بنام «شعرها»

۱۹۳۵ - گی (آرتور)

«رباعیات خیام به شعر فرانسه بشیوه رباعی فارسی، پاریس

مال فر .

۱۹۴۰ - رولان (۱)

رباعیات خیام، پاریس

۱۹۵۰ - وارسته (خسرو)

«عمر خیام»، تهران، انجمن ایران و فرانسه

۱۹۵۴ - لودانتک (ایو - ژرار)

«رباعیات، از متن فیتزجرالد، فالز، پاریس .

۱۹۵۷ - وارسته (خسرو)

«چهره راستین عمر خیام»، تهران، اداره کل هنرهای زیبا

۱۹۵۷ - لازار (ژیلبر)

«رباعیات حکیم خیام»، تجدید چاپ ترجمه کلودانه و

قزوینی به همراه تحقیقی بقلم لازار و ترجمه تازه ۲۲ رباعی . این

بیست دو رباعی چهره ای از خیام ترسیم می کند که با برداشت کلودانه

وقزوینی یکسان نیست . پاریس، کلوب کتابفرشان فرانسه

۱۹۵۸ - پاسکال (پییر)

«رباعیات»، رم انتشارات «کورفیدل»،

۱۹۵۸ - روبن (آرمان)

«رباعیات»، معرفی و متن فرانسه، پاریس، کلوب فرانسوی

کتاب .

۱۹۶۰ - فولادوند (محمد مهدی)

«رباعیات خیام»، مزون نوو، پاریس .

فولادوند آثار بسیاری زبان فرانسه انتشار داده و یکبار دیگر در تهران کتاب «رباعیات خیام‌وار» را که حاوی ۹۳ رباعی است بامتن فارسی در چاپخانه وزارت فرهنگ و هنر بچاپ رسانده (۱۹۶۵) و نیز رساله‌ی خیام‌شناسی را در ۷۲ صفحه (بسال ۱۳۴۷) در تهران بفارسی منتشر کرده است .

۱۹۶۱ - کامارگو (کریستووام، دو)

«رباعیات خیام»، پاریس، سگرس . این ترجمه و مقدمه آن سرشار از اشتباهات گوناگونست .

۱۹۶۵ - تجدیدچاپ ترجمه نیکلا (پس از صدسال) در دو قطع بزرگ و جیبی بوسیله انتشارات سگرس در پاریس .

«به انگلیسی»

۱۸۹۹ - ادوارد هرون - آلن

رباعیات خیام از فتیز جرالده، لندن، برنارکوار تیچ

۱۹۲۳ - پوتر (آمبروز جرج)

«کتابشناسی رباعیات خیام بزبانهای بیگانه»، برای اعضای باشگاه عمر خیام در آمریکا .

۱۹۴۲ - آرثور ج. آربری - «تحقیقات و مطالعات انگلیسی‌ها در باب فارسی» (ترجمه فرنکیس شادمان). در این کتاب در باره ترانه‌های خیام بقلم صادق هدایت چنین نوشته شده است: «... در ایران هم بسال ۱۹۳۴ [= ۱۳۱۳ خورشیدی] یک چاپ عالی رباعیات خیام باتصاویر کار «درویش» انتشار یافت . ص ۳۴

باآنکه مجتبی‌مینوی هم‌قلم هدایت در نگارش «مازیار»، (۱۳۱۲ هـ) گویا در آن ایام در لندن بسر می‌برد و در نگارش «روزگار نو» دستی‌داشت معلوم نیست چرا خاورشناس انگلیسی نخواسته است درباره ارزش مقدمه هدایت از او پرسشی کند و اینگونه نام پراج هدایت را از قلم نیندازد .

به فارسی

ازصادق هدایت «ترانه‌های خیام». این کتاب که تاکنون بچندین چاپ رسیده است هنوز در زبان فارسی بهترین تحلیل از رباعیات خیام بشمار میرود و حتی آثار بعدی بزبان فارسی درباره خیام با آن نمی‌تواند رقابت کند. نظر هدایت در این کتاب بامقدمه مفصل شارل گروولو (ازدوستان ژید) (۱۹۰۲م) بسیار هماهنگی دارد. مقاله فشرده و دقیق استاد دکتر محسن هشترودی با عنوان «خیام ریاضی‌دان شاعر، یاشاعر ریاضی‌دان» (مجله دانشکده ادبیات تهران سال دهم، شماره سوم - تهران، فروردین ماه ۱۳۴۲ ص ۳۰۳ تا ۳۱۰) نیز ارزش خاصی دارد. این مقاله در یک ماهنامه دیگر مورد عتاب و خطاب غیرعلمی قرار گرفت که ارزش نام بردن را ندارد.

درباره پیوند ابوالعلاء معری و خیام

کلیات آثار پارسی حکیم عمر خیام (چاپ ۱۳۳۸ خ) (ص

پانزده تا بیست) به کوشش محمد عباسی

و همچنین کتاب «عقاید فلسفی ابوالعلاء فیلسوف معره» بقلم

دکتر عمر فروخ ترجمه حسین خدیو جم (صفحات ۲۷۳ تا ۲۹۶)

(چاپ جیبی ۱۳۴۲ خ) دیده شود.

جالب اینجاست که در همه جای جهان خیام بیش از ابوالعلاء

شناخته شده است. از آن جمله بسال ۱۹۰۴ میلادی ژرژ سال مون

کتابی در فرانسه انتشار داد بعنوان «یک پیشرو خیام» که البته

منظورش ابوالعلاء معری است اما خود او نتیجه می‌گیرد که قدرت

آفرینندگی خیام بیش از ابوالعلاء است.

مسعود فرزاد شاعر و همکار دیرینه هدایت در نگارش

«وق و صاحب» دو سال گذاشته ترجمه فیتزجرالد را (صد سال

پس از انتشار آن در کشورهای انگلیسی زبان) با پژوهشهای کافی

در دسترس فارسی زبانان نهاده و ستایش دوستداران خیام را نسبت به

خود برانگیخته است. عنوان مقاله مفصل او «منظومه خیام وار

فتیزجرالد» است در «پنج گفتار در زمینه ادب و تاریخ ایران»، از

انتشارات دانشگاه پهلوی (شیراز) شماره ۶ شهریور ۱۳۴۸، چاپ

موسوی شیراز (ص ۸۱ تا ۱۳۴)

درباره حافظ

هنوز بدبختانه ترجمه کامل دیوان حافظ به فرانسه وجود ندارد اما آلمانها بیش از صد و پنجاه سالست که ترجمه کامل حافظ را در دست دارند و نخستین تأثیر برجسته آنرا بصورت «دیوان شرقی-غربی» گوته می بینیم.

آرتور گی ، مترجم رباعیات خیام (۱۹۳۵ م) ترجمه صد و هفتاد و پنج غزل حافظ را بشیوه غزل فارسی و با همان اوزان بسال ۱۹۲۷ انتشار داد اما در اینکار بیشتر نرفت .

ایرانیان خود نیز - چنانکه در مورد خیام نیز دیدیم - در این زمینه بی اعتنا نماندند اما حاصل کارشان چندان چشمگیر نبوده است. دشواری بسیاری که ترجمه غزلهای بزرگترین غزلسرای زبان فارسی در بر دارد هر مترجمی را از اینکار دلسرد می سازد . تنها هیأتی از مترجمان با همکاری چند شاعر زبان دان ایرانی خواهد توانست ترجمه ای پذیرفتنی از دیوان به فرانسه عرضه کند .

در ذیل فهرستی از کسانی که ترجمه غزلهایی از دیوان را به فرانسه انتشار داده اند به ترتیب تاریخ دیده میشود :

۱۷۹۹ - جونز (ویلیام)

ترجمه ۱۳ غزل در کتاب تاریخ نادرشاه، لندن (هجده + ۱۶۰ ص) ج ۵ از مجموعه آثار جونز

۱۸۰۶ - هر بن (ف - ژ)

یادداشت درباره خواجه حافظ شیرازی

- ۱۸۵۲ - سروان دوسونبی (ادوار)
مطالعه شرقی یاسه چامه از حافظ... ترجمه به شعر فرانسه
پاریس - ژنو
- ۱۸۵۸ - دوفره مری
نگاهی به زندگی و آثار حافظ . روزنامه آسیائی ۱۸۵۸
جلد یازدهم ، ص ۴۰۹ - ۴۰۶
۱۸۹۸ - نیکلا (آ - ل - م)
چند چکامه حافظ . پاریس ، ۱ . لورو
۱۸۰۸ - لاگرانژ (گرانژه ده دو)
شعر حافظ
۱۹۲۲ - دوویل (شارل)
غزلهای حافظ ، پاریس ، پیاتزا
۱۹۲۷ - گی (آرتور)
منظومه های شهوی یا غزلهای حافظ ، پاریس ، کوتنر (۱۷۵)
غزل
- ۱۹۳۲ - ماسه (هانری)
بیست شعرا از حافظ ، الجزیره
۱۹۴۴ - لسکو (روژه)
بررسی آثار حافظ به ترتیب تاریخ سرودن ، بولتن مطالعات
شرقی جلد دهم ، ۱۹۴۳ .
۱۹۵۰ - ماسه (هانری)
۱۴ غزل در جنگ ایرانی ، پایو ، پاریس
۱۹۵۱ - خانلری و فرانسوا مورتیه
حافظ شیراز + هفت غزل در «روح ایران» چاب آلبن-
میشل ، پاریس
- ۱۹۵۴ - محمود هومن
حافظ و گوته (پایان نامه دکتری - نسخه ماشین شده)
۱۹۵۵ - من تی (ونسان)
نه غزل از حافظ ، پاریس ، کوتنر
۱۹۶۱ - برزوفرامری

حافظ ، ترجمه ۴۵ غزل به شعر فرانسه ، تهران ، چاپ

فردوسی

۱۹۶۴ - روزه لسکو

ترجمه ۸ غزل حافظ در برگزیده شعر فارسی ، چاپ گالی مر

پاریس

به فارسی

محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی

دیوان حافظ ، چاپ زوار ، تهران ، ۱۳۲۰

درباره گوته

گوته : دیوان غربی - شرقی ترجمه با مقدمه و حواشی

بقلم هانری لیشتن برگر ، چاپ من تنی ، پاریس . ۱۹۴۹

بانورنه لان . آندره ژید و اندیشه آلمانی ، په لون پاریس .

۱۹۴۹

درباره هزار و یکشب

کالان : هزار و یکشب ، پاریس ، ۱۲ جلد (۱۷۱۷-۱۷۰۴م)

دکتر ماردوس : کتاب هزارشب و یکشب ، پاریس ، فاسکل (۱۶

جلد - ۱۹۰۴م)

قرآن نسخه های گوناگون چاپ ایران و نیز ترجمه دکتر

ماردوس چاپ پاریس ، فاسکل ۱۹۲۶

درباره سعدی

ترجمه گلستان به فرانسه بسیارست و از نخستین ترجمه

مختصر این کتاب بقلم آندره دوری بر (۱۶۳۴) (یکسال پیش از بنیاد

گذاری فرهنگستان فرانسه) ، سعدی در طول سه قرن تأثیر خود

را در آثار نویسندگان فرانسه ادامه میدهد .

اینک فهرستی از برگزیده منابع به ترتیب تاریخ انتشار:

۱۶۳۴ - گلستان یا سرزمین گلها ، ترجمه آندره دوری بر

پاریس ، ۱۶۶ ص

- ۱۷۰۴ - گلستان . . . ترجمه به قلم م . . . (دالگر) .
پاریس .
- ۱۸۰۸ - یادداشت درباره زندگی و آثار سعدی، لانگلس
(ل ، م) پاریس
- ۱۸۱۴ - غزل یا ترانه شهوی سعدی ، ترجمه لاگرانژ
(مرکوراترانه ، شماره سیزدهم ، ۱۸۱۴)
- ۱۸۳۴ - گلستان یا سرزمین گلها . سه مهله ، ، پاریس
۱۸۴۳ - سعدی، گوینده نخستین شعرهای هندوستانی (!)
شماره اول روزنامه آسیائی ۱۸۴۳
- ۱۸۵۲ - يك شعر رثائی از سعدی (سه چامه از حافظو . . .)
ترجمه به شعر فرانسه بقلم سروان دوسونبی ، ژنو
- ۱۸۵۸ - گلستان یا سرزمین گلهای سرخ ترجمه دوفره .
مری ، پاریس
- ۱۸۵۹ - بوستان، منظومه اخلاقی سعدی، تحلیل و برگزیده
ترجمه بقلم گارسن دوتاسی ، پاریس
- ۱۸۵۹ - یادداشت درباره بوستان، روزنامه آسیائی، ۱۹۵۹
ج ۱۳ ، ص ۶۷ - ۴۵۲
- ۱۸۵۹ - نمائی از بوستان ، منظومه سعدی، دوفره مری
۱۸۶۹ - بوستان ، بخش اول ترجمه نیکلا (مترجم خیام)
پاریس
- ۱۸۸۰ - بوستان ، ترجمه باریبه دومه نار ، پاریس
۱۸۸۱ - سعدی شاعر ، نویسنده اخلاقی شرقی قرن سیزدهم (م)
بقلم نه و (لوون)
- ۱۸۸۸ - برادرزاده سعدی ، قصه ایرانی، ترجمه کلرمون،
پاریس
- ۱۹۱۳ - باغ گلها د = گلستان ، - ترجمه از فارسی
فرانتس توسن (مترجم خیام) با مقدمه کنتس دونوآی ، پاریس
- ۱۹۱۹ - بررسی درباره سعدی شاعر، هانری ماسه، پاریس،
گوت نر .

۱۹۲۳ - نگاهی به سعدی، حسن مقدم، پیام شرق (دفتر ایرانی) اسکندریه (مصر)
 ۱۹۶۶ - باغ گلها (= گلستان) ترجمه عمرعلیشاه. پیوست این ترجمه شامل اشاره‌هایی دربارهٔ تاثیر گلستان در ادبیات غربی از سروان‌تس تا با روزگار ماست اما نامی از ژید در میان نیست. چاپ آلبن‌میشل پاریس.

در بارهٔ مولوی

هنوز ترجمهٔ کاملی از آثار مولوی به زبان فرانسه وجود ندارد و «مثنوی» که شاهکار ادبیات عرفانی و دیوان کبیر که بقول ماسه «اقیانوسی است پرتلاطم از شور عاشقانه و اندیشه‌های بلند»^۱ در کشور فرانسه ناشناخته است (ترجمهٔ کامل مثنوی در انگلیس بفلم رنولد نیکلسن انتشار یافته و مسعود فرزاد آنرا «جزو بزرگترین کارهای مستشرقین دربارهٔ ادبیات ایران» میدانند).

اینک فهرستی از چند اثر در این باره :

۱ - هانری ماسه

شعرهای عاشقانهٔ جلال‌الدین رومی (یادداشت و ترجمهٔ بیست شعر، مجله هرمس، ۱۹۳۹).

۲ - میریام هاری

جلال‌الدین رومی شاعر و رقصندهٔ عارف، پاریس،

فلاماریون، ۱۹۴۷.

۳ - هانری ماسه

برگزیدهٔ فارسی، پایو، پاریس، ۱۹۵۰، ص ۱۹۳ تا ۲۰۴. یازده غزل از دیوان و هفت قطعه از مثنوی را در بر دارد.

۴ - هانری ماسه

برگزیدهٔ شعر فارسی، پاریس، کالی‌مر، ص ۲۰۷ تا

۲۲۱ ترجمه چهارده قطعه از مولوی را دربردارد .

۵ - تصوف

بقلم آبروی ، ترجمه فرانسه بقلم ژان گولی یار ، دفتر

جنوب ، ۱۹۵۲ ، ۱۵۹ ص .

۶ - تاریخ فلسفه اسلامی . هانری کربن و سیدحسین نصر

ج اول ، پاریس ، گالیمر ، ۱۹۶۴ .

۷ - قونیه ، شهر درویشان رقصنده ، کلهمان هوآر پاریس

۱۸۹۷ م - (کتاب مصوراست)

۸ - جستجویی در سرزمین شرق ، موريس بارس ، پاریس ،

۱۹۲۳ .

۹ - مولوی وهانری دورن به ، بقلم دکتر حسن هنرمندی

(ژورنال دو تهران ، ۱۱ آوریل ۱۹۵۸ ، ص ۵ ، مقایسه‌ای

میان سرآغاز مثنوی و سرودی از رن به با مطلع : نئی کوچک مرا

بس بود) . ترجمه شعررن به در کتاب « از رمانتیسیم تاسورئالیسم ،

بقلم نگارنده آمده است . (ص ۲۹۱ - ۲۹۰)

دربارهٔ عطار

۱۸۱۹ - سیل و ستردوساسی

پندنامه (یا کتاب اندرز) ، پاریس ، دو بخش در یک جلد .

۱۸۶۳ - گارسن دوتاسی

منطق الطیر (یا زبان مرغان) منظومهٔ فلسفی - مذهبی ، پاریس

۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰ - پاوه در کورتی

تذکرة الاولیاء

الهی نامه ، آلبن میشل ، پاریس

۱۹۶۴ - ژیلبر لازار

ترجمهٔ قطعاتی از عطار در کتاب برگزیدهٔ شعرای ایرانی

دربارهٔ مانی

پوئش (هانری - شارل)

مانی گری. بنیادگذار و آئین آن، پاریس، از انتشارات

موزهٔ گیمه (مهمترین کتاب در این موضوع) ۱۹۴۸

دربارهٔ زرتشت

زراتشت نامه ، اثر زرتشت بن بهرام پژدو متن و ترجمهٔ

فرانسه ، سن پترزبورگ ، ۱۹۰۴

یادداشتی دربارهٔ ادبیات پارسی ، سن پترزبورگ ، ۱۹۰۹

دوشن - گیلمن

زرتشت ، ترجمه و تفسیر گاتها ، پاریس ، مزون نوو ،

۱۹۴۸ وارن (ژان)

زرتشت و آئین مزدائی ، پاریس انتشارات سوی ، ۱۹۶۶ .

دربارهٔ منوچهری

هنوز پس از يك قرن «بی برستن کازیمیرسکی» بزرگترین
شناسنده و مترجم منوچهری در فرانسه بشمار میرود :
۱۸۷۶ - کازی میرسکی
نمونه‌هایی از دیوان منوچهری ، ورسای ، ۲۹ + ۵۵ ص
۱۸۸۷ - کازی میرسکی
منوچهری ، شاعر ایرانی قرن یازدهم (م) ، پاریس .
این چاپ که متن فارسی و ترجمهٔ فرانسه بامقدمهٔ تاریخی
و یادداشتهای لازم را در بردارد کاریست بی سابقه و بی دنباله دربارهٔ
منوچهری بزبان فرانسه (هشت + ۴۱۳ + ۲۲۴ ص)

دربارهٔ فردوسی

۱ - ژول مول ، ترجمهٔ شاهنامه در هفت جلد ، پاریس
۱۸۳۸-۷۸ م
۲ - شمارهٔ مخصوص نشریهٔ انجمن مطالعات ایرانی در
بزرگداشت هزارهٔ فردوسی ، شمارهٔ یازدهم ، پاریس ، ۱۹۳۵
۳ - هانری ماسه
فردوسی و حماسهٔ ملی ، پاریس ، پرن ، ۱۹۳۵

دربارهٔ چند شاعر و نویسندهٔ ایرانی

فروغ فرخزاد: تولدی دیگر، چاپ مروارید، تهران،

۱۳۴۳

حسن قائمیان: نظر بازی، چاپ معرفت، تهران، ۱۳۳۱
نادر نادرپور: اشعار برگزیده، جیبی، ۱۳۴۲

- صادق هدایت : بقلم و نسان من تی (بفرانسه) ، چاپ انجمن
ایران و فرانسه ، ۱۹۵۲ م
- سایه: زمین ، چاپ نیل ، تهران ۱۳۳۴۱
- شهلاپور (علیرضا) : کتاب آلیسا ، تهران ۱۳۳۹
- نیمایوشیج (بفرانسه) ، بقلم پروفیسور ماخالسکی ، چاپ
لهستان - مقدمه ترجمه افسانه بقلم روژه لسکو
- نمونه‌های شعر آزاد چاپ جیبی ، تهران ۱۳۴۰
- (برخی از مجموعه شعرهای فارسی در یادداشت‌های متن
کتاب آمده است و برای خواننده فارسی زبان نیازی به تکرار
نیست)

ماهنامه‌ها و روزنامه‌ها

- «اندیشه و هنر» ، مخصوص شاملو ، شماره دوم از جلد پنجم ،
۱۳۴۳
- «بامشاد» ، هفته نامه ، تهران ، دیماه ۱۳۳۵
- «فیکاروی ادبی (بفرانسه) شماره ۱۰۸۹ ، دوم مارس
۱۹۶۸
- ایران ما ، هفته نامه ، تهران ، شماره ۲۸۲ ، تیرماه ۱۳۳۵
- «ژورنال آزیا تیک» «روزنامه آسیائی» ژوئیه ، اوت ۱۸۶۸
- «نهیب آزادی» ، هفته نامه ، تهران ، شماره‌های ۲ و ۳ و ۴ سال
۱۳۴۱
- «پارس» ، مجله دو هفته‌گی به فارسی و فرانسه ، استانبول ،
ش ۳ ، ۲۱ مه ۱۹۲۱
- له‌ترفرانسز ، مدیر آراگن ، ش ۱۱۸۹ ، ۴ ژوئیه ۱۹۶۷

نامهای خاص

با ، رس ۲۳ ، ۱۳۱ ، ۱۹۰ ، ۲۲۶	آیولی نر (گی یوم) ۲۳۳ ، ۱۹
باسی (بانو) ۱۹۶	آراگون (لویی) ۱۷ ، ۱۹ ، ۶۰ ،
بالازار (سیمون) ۱۴۴	۲۳۳
بامداد (← احمد شاملو)	آل احمد (جلال) ۲۱۲ ، ۲۲۲ ، ۲۳۸
برنار (ز - م) ۳۶	آنکتیل دوپرون ۱۹۱
برونوفرانک ۳۵	آنونت زیو (گابریل د ،) ۲۶ ، ۲۷
بلالی (علی اکبر) ۲۱۲	آنه (کلود) ۳۳
بلوک (ژان - ریشار) ۲۱۰	
بوتور (میشل) ۱۴۴	ابراهیمی (نادر) ۲۲۴
بودلر ۱۳۵	ابن الندیم ۱۲۸
بونار (آبل) ۲۰۵	ابوالعلاء معری ۱۲۷
بهار ۹۸	ابونواس ۱۲۷ ، ۱۳۰ ، ۱۴۲
بی بسکو (پرنسس) ۱۹	اپی کور ۲۹
بیدپای ۱۳۳	ات یامبل ۴۱ ، ۷۵
	احمدی (احمد رضا) ۲۱۲
پاکبین (علی) ۲۳۷	ادبی (باقر) ۲۳۷
پاین (جون) ۹۸	استاندال ۱۳۵
پتیس دولاک روآ ۱۳۰	استونسن ۱۴۰
پژدو (بهرام) ۱۹۱ ، ۶۵	اسکودری ۱۳۱
یولان (ژان) ۱۴۲	اصغرزاده ۲۳۹
پی هان ۱۰۷	اعتصامزاده ۲۳۶
	الوآر (پل) ۲۱۴
تاگور ۲۲۷ ، ۲۳۶	امید (اخوان ثالث) ۲۱۳
تروآ (کره تی بن دو) ۱۴۴	اوبرن ۲۲۷
تنی سن ۳۷ ، ۲۲۸	اوجی (منصور) ۲۱۲
تورن مین ۱۲۵	ایستراتی ۱۴۰
توسن (فرانتس) ۲۰۹	
توفیق الحکیم ۱۴۵	باباطاهر عریان ۷۳

روزنتس وایگک ۶۳	توکل ۲۳۷
روستی ۳۷ ، ۲۲۸	جامی ۹۷ ، ۲۳۲
رؤیائی ۲۲۲ ، ۲۳۹	جونز (سر ویلیام) ۲۰۵
ریمسکی کورساکف ۱۴۴ ، ۱۸۹	
زرتشت ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۱۸۸	حافظ ۶۰ تا ۱۲۴
زام (فرانسیس) ۷۵	خیام ۲۶ تا ۶۰
زارادوویل ۱۴۷	خواجه نوری ۲۳۸
ژید	
سامن ۱۰۹	داریوش (پرویز) ۲۳۸ ، ۲۳۹
سایه ۲۱۲	داوه (ایوون) ۱۶۱
سعادت (۱) ۲۳۸	داوید ۱۲۶
سعدی ۱۴۸ تا ۱۶۵	دکارت ۱۳۲ ، ۱۳۳
سمیعی (غ) ۲۳۷	دکودن ۱۹
سنت بوو ۱۹	دوپوئه ۴۱ ، ۲۲۸
سن زون برس ۲۲۲	دوستویفسکی ۱۸۸ ، ۱۸۹
سوپروی یل ۲۱ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۲۳۳	دوف رهمری ۱۵۰
سوین برن ۳۷	دیده رو ۱۳۲
سید حسینی ۲۳۷ ، ۲۳۸	
سهروردی ۲۳۶	ذکاء (سیروس) ۲۳۸
شاردن ۱۲۹	رادیکه ۱۳۹
شاملو (احمد) ۲۱۴ ، ۲۳۸	رازی (نجم الدین) ۳۲
شفا (ش) ۲۳۷	رازو (گاستون) ۱۱۷
شکسپیر ۱۸ ، ۲۲۴	راسین ۱۷ ، ۱۳۳
شوب (مارسل) ۲۲۶	رشید وطواط ۲۰
شوقی (عباس) ۲۳۷	رمبو ۱۲۷
شھلاپور (ع) ۲۲۴	رنان ۳۰ ، ۳۱
شیخ صنعان ۸۱	رن به ۱۹ ، ۱۳۷ ، ۱۴۸
	روزنبرگ (ف) ۱۹۱

گئون (ه) ۱۱۷
 گالان ۱۲۸ بیعد
 گریم ۱۳۹
 گرول لو ۲۷ ، ۲۸
 گوبینو ۱۳۲ ، ۱۳۹
 گوته ۲۴ ، ۳۳ تا ۳۵ ، ۶۰ تا ۶۳ ،
 ۶۸ ، ۷۹ ، ۱۶۶ ، ۲۰۷
 گوتیه ۱۸۴

لافایت ۱۳۱
 لافونتن ۱۳۳، ۱۷
 لالهزاری ۲۳۸
 لان (بانو) ۱۶۱
 لاول ۳۷
 لاهوتی ۲۰۹
 لورکا ۲۱۴
 لوکنت دولیل ۱۸
 لوئیس (پی‌یر) ۱۳۷

مارتن شوفیه (لویی) ۷۵
 ماردروس (دکتر) ...
 مارلو ۲۶
 مارنا ۵۴
 مالارمه ۱۳۶ ، ۱۹۶
 مانی ۱۹ ، ۱۸۸ ، ۱۹۰
 مایا کوفسکی ۲۱۴
 مترلینک ۱۳۷ ، ۱۳۹
 متنبی ۱۲۷
 مجدخوافی ۹۷
 مسعودی ۱۲۸
 مقدم (حسن) ۲۰۹
 منتسکیو ۱۳۲
 منشی‌زاده ۲۳۷
 منوچهری ۱۹۴ تا ۲۰۲
 مورآ ۳۶

صمصامی (نیره) ۲۳

طاهباز (سیروس) ۲۱۴
 طحان (رمون) ۲۴ ، ۳۴ ، ۱۶۱
 طه حسین (دکتر) ۲۲۸ ، ۲۳۸

عشقی (میرزاده) ۵۵
 عطار ۴۰ ، ۶۴ ، ۱۷۰
 علی‌نوروز (← حسن مقدم)

فای (برنار) ۱۳۹
 فارسی (م) ۲۳۸
 فرخزاد (ف) ۲۱۲ ، ۲۱۶
 فردوسی ۲۰۵ تا ۲۰۷
 فلوریان ۱۷
 فور (پل) ۱۹
 فوره ۱۸
 فیتزجرالد (ادوارد) ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۴ تا
 ۴۱ ، ۵۲ ، ۲۲۸

قائمیان (ح) ۲۲۳
 قزوینی (محمد) ۳۳

کازیمیرسکی ۱۹۴
 کافکا ۲۲۳
 کامبرد ۴۲ ، ۱۷۸
 کبیر ۲۲۷
 کرنی ۱۷ ، ۱۳۳
 کزنوفون ۴۴
 کنتس دونوآی ۱۹
 کولریج ۶۳ ، ۲۲۷
 ک لنگ سور ۱۹

واتلن ۹۷
والری ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۹۵، ۱۹۶،
۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۳۹
والمر (بانو) ۱۸، ۱۴۸
وایلد ۱۱۱، ۲۳۶
وردزورت ۲۲۸
ولتر ۱۳۲، ۱۳۵
ویرژیل ۲۲۶
ویل ۱۳۰

هامر ۳۴، ۳۵، ۶۳
هدایت (صادق) ۳۳، ۲۱۰، ۲۲۳
هرون - آلن ۴۰
هره دیا ۱۳۷، ۱۴۸
هنرمندی (دکتر حسن) ۲۳۸، ۲۳۹
هوگو ۱۹، ۱۷۳، ۳۹۰
هومر ۲۰۵، ۱۰۶
یغمائی (دکتر اقدس) ۲۳۹

مول (ژول) ۱۹
مولوی ۱۶۶ تا ۱۷۸
مون ترلان ۱۹، ۲۳، ۴۴، ۵۳،
۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۳
میرزا علی اصفهانی ۱۶۲
میلائی (ف) ۲۱۲
میلتون ۶۳
میوماندر ۴۲، ۸۲، ۸۳

نادرپور ۲۲۰
ناویل ۲۲۶
نروال ۱۳۵
نزاری قهستانی ۱۴۸
نظامی ۱۸، ۶۴، ۹۷، ۱۳۵
نفیسی (سعید) ۲۳۶
نووالیس ۱۶۱
نیچه ۱۱۱، ۱۸۸، ۲۲۶
نیر محمدی ۲۳۹
نیکلا ۱۷، ۲۷ تا ۳۰، ۳۲، ۵۴،
۱۴۹

نامهای آثار

- | | |
|----------------------------------|--|
| ایلیاد (همر) ۲۰۷ | آئینهٔ ساعات (رن یه) ۱۶۳ |
| | آرش ۲۲۳ |
| | آمین تاس (ژید) ۱۵۹ |
| بادبزن آهینین (هون ترلان) ۲۳۳ | آندره ژید و ادبیات فارسی (ه. هنرمندی) |
| بررسی دربارهٔ آداب .. (ولتر) ۱۳۵ | ۲۴ |
| برگهای راه (ژید) ۲۶ | آندره ژید و اندیشهٔ آلمانی (رنه لان) ۱۶۱ |
| برخنک راهوارزمین (خوئی) ۲۱۲ | آندره ژید و شرق (طحان) ۲۴ |
| بزرگداشت ژید (کام برد) ۱۷۸، ۴۲ | آواز خاك (آتشی) ۲۱۲ |
| بوستان (سعدی) ۹۷، ۶۴ | آهنك روستائی (ژید) ۲۳۷ ، ۲۹۲ |
| بوف کور (هدایت) ۳۳ | |
| بهارستان (جامی) ۹۷ | اخبار العلماء ... ۳۲ |
| | افسانهٔ قرون (هوگو) ۱۹ |
| پارس (ماهنامه) ۲۰۹ | اگر دانه نمیرد (ژید) ۲۱۳، ۱۲۶ |
| پایان شیطان (هوگو) ۱۹۰ | الحج (ژید) ۲۲ ، ۱۲۷ ، ۱۶۱ ، |
| پرومته در زنجیر نامضبوط ۲۳۷ | ۱۹۱ ، ۱۶۲ |
| پرومتهٔ سست زنجیر ۲۳۷، ۶۷ | الزا (آراگن) ۲۳۳ |
| پله یاد (گوبینو) ۱۳۹ | المرادی یل ۲۳۳ |
| پل میرابو (آپولی نر) ۱۹ | المعجم (شمس قیس) ۲۰ |
| پنج کنج (خمسهٔ نظامی) ۶۴ | امثال سلیمان ۲۸ |
| | الهی نامه (عطار) ۱۸۰ |
| | اندکس (اوبرن) ۲۲۷ |
| تاریخ ادبیات فارسی (هامر) ۳۴ | اهمیت گل سرخ در شعر فارسی (واتلن) |
| تذکرة الاولیاء ۱۸۰، ۷۲ | ۹۸ |
| ترانه‌های خیام (هدایت) ۳۴ | ایران در ادبیات فرانسه (صمصامی) |
| تزه ۲۳۸، ۲۰۷ | ۲۳ |

ساده دل (ولتر) ۱۳۲
 سالنامه (گوته) ۶۳
 سروناز ۵۴
 سفراوری بن (ژید) ۴۳، ۲۲، ۱۲۶ ،
 ۲۲۸، ۱۷۵، ۱۷۴
 سفری در کاب اندیشه (هنرمندی)
 ۲۳۳
 سکه سازان (ژید) ۸۶ ، ۱۹۲، ۸۹ ،
 ۲۳۹ ، ۲۲۸ ، ۲۱۵
 سکه قلب (شاملو) ۲۱۵
 سلامان و ابسال (جامی) ۴۰

شائول (ژید) ۱۰۴
 شانسون دورولان ۲۰۷
 شاهدخت مالن (مترلینک) ۱۳۹
 شاهنامه ۱۹
 شب کرد (بلوک) ۲۱۰
 شراب و ضیافت در حماسه ملی ایرانی
 (روزنبرگ) ۱۹۲
 شهرزاد (سوپروی یل) ۲۱

صادق (ولتر) ۱۳۵، ۱۳۲

ضد اخلاق (ژید) ۱۰۸، ۹۶، ۷۸، ۲۲
 ۱۱۰ تا ۱۹۲، ۱۱۲

عوارف المعارف (سهروردی) ۲۳۶

غریبزدگی (آل احمد) ۲۳۸
 غزل غزلها (سلیمان) ۲۸

فرهنگ واژه‌های مأخوذ از عربی ...
 (بیهان) ۱۰۷

تنهائی زمین (اوجی) ۲۱۲
 تولدی دیگر (فرخ زاد) ۲۱۶

جوانی آندره ژید (استاد دوله) ۷۴

چنین گفت زرتشت (نیچه) ۲۲۶

خاک (سپانلو) ۲۱۲
 خدا (هوگو) ۱۹۰
 خسی درمیقات (آل احمد) ۲۲۲
 خمسه (نظامی) ۶۴

دختران شرقی (هوگو) ۱۷۳
 درخت سیزدهم (ژید) ۲۳۸ ، ۲۱۵
 در تنگ (ژید) ۹۰ ، ۲۲۴ ، ۲۳۷
 دغل سکه سازان (← سکه سازان)
 دفترهای آندره والتر ۱۸۸
 دیوان غربی - شرقی (گوته) ۱۸ ،
 ۲۴ ، ۳۴ ، ۶۱ تا ۶۳ ، ۷۹ ،
 ۱۶۶
 دیوانه الزا (آراگن) ۶۰ ، ۲۳۳

رباعیات خیام بقلم فیتز جرالد (هرون
 - آلن) ۴۰

زراتشت نامه (پژدو) ۱۹۱
 زمین (سایه) ۲۱۲
 زند اوستا ۱۹۱
 زندگی زرتشت ۱۹۱

ژورنال دوتهران ۲۴

هزار افسان ۱۲۸
هزار ویکروز (الف النهار) ۱۳۰
هزار ویکشب ۱۹، ۲۴، ۴۳، ۶۴،
... ۱۲۶
هزار ویکشب جدید (استونسن) ۱۴۰

یادداشت درباره ادبیات پارسی
(روزن برگ) ۱۹۲
یادداشت‌های روزانه (زید) ۶۱
یک مرد آزاد (بارس) ۲۲۶

کلمات فارسی - عربی

(که در آثار زید بکار رفته است)

بابوش (پاپوش) (ف) ۱۰۶
بازار (ف) ۱۰۶
بحوردین (ع) ۱۲۶
بوستان (ف) ۱۰۶
بلبل (ف) ۱۰۱ تا ۱۰۴
جنان (ع) ۱۰۶
حیات النفوس (ع) ۱۲۶
حج (ع) ۱۶۲، ۲۲
درویش (ف) ۱۷۵
دیوان (ف) ۷۹
رباعی (ع) ۳۶
ساقی (ساقی) (ف) ۱۰۴، ۴۴
صعلوك (ع) ۱۳۸
غزل (ع) ۷۷
قلندر (؟) ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۰۶
کاروان (ف) ۱۰۶
نرگس (ف) ۱۰۶

قابوسنامه ۲۳۲
قوبلاخان (کلریج) ۲۲۷

کتاب آلیسا ۲۲۴
کتاب الايام (طه حسین) ۲۲۷
کتاب موندل (شوب) ۲۲۶
کنت دورزل (رادیکه) ۱۳۹
کوریدون (زید) ۲۲۳، ۷۴
کی راکی رالینا (ایس ترانی) ۱۴۰

گلستان (سعدی) ۹۹، ۹۷، ۶۴، ۲۱
گلکهای سعدی (بانو والمور) ۱۷،
۱۴۸
گلکهای اصفهان (لوکنت دولیل) ۱۸

مائده‌های زمینی (زید)
مارش ترك (زید) ۷۴-۱۷۳
مارش ترك (هوگو) ۱۷۳
مروج الذهب ۱۲۸
مکتب زنان (زید) ۲۳۷
منطق الطیر (عطار) ۱۸۰، ۶۴، ۴۰
میناها و حکاک‌ها (گوتیه) ۱۸

نظر بازی (فائیمیان) ۲۲۳
نفرین زمین (آل احمد) ۱۱۲

هدیه شاعرانه (تاگور) ۲۲۷

آندره ژید و زهران او (۱۲۴۸ش/۱۸۶۹ - ۱۳۳۹ش/۱۹۵۱)

حوادث تاریخی

(با اشاره به وقایع ادبی مربوط به ایران)

۱۲۴۸/۱۸۶۹ - ترجمه قسمتی از بوستان بفرانسه توسط ژیب نیکلا - پایان زندگی حاج ملاهادی سبزواری (آخرین جرقه فلسفی ایران). دوران نگارش نامه دانشوران، بیست و پنج سالگی قآنی

۱۸۷۱ - «کمون» پاریس
 ۱۸۷۳ - بدنیا آمدن اقبال لاهوری (۲۲ فوریه)
 ۱۸۷۴ - بدنیا آمدن ایرج میرزا
 ۱۸۸۷ - سخنرانی باریبه دومه نارد در کلود فورانس درباره شعر در ایران.

۱۸۷۸ - پایان چاپ متن و ترجمه شاهنامه بقلم ژول مول
 ۱۸۸۰ - ترجمه کامل بوستان. بدنیا آمدن دهخدا و عارف
 ۱۸۸۰ - ترجمه سعادت نامه ناصر خسرو

۱۸۸۱ - ترجمه اوستا بقلم هارلز
 ۱۸۸۳ - «مظالمات ایرانی» بقلم دارمستر
 ۱۸۸۴، ۱۸۸۵ - «هنر باستانی ایران» بقلم مارسل دی-یو-لافوا
 ۱۷۸۶ - ترجمه ترانه‌های باباطاهر بقلم کلیمان هوآر

۱۸۸۷ - «مبانی شعر فارسی» بقلم دارمستر - بدنیا آمدن ملک الشعرای
 ۱۸۰۹ - ترجمه هر زبان نامه
 ۱۸۹۳، ۱۸۹۲ - ترجمه کامل زند - اوستا بقلم دارمستر، مرگ قآنی

زندگی و آثار

۱۸۶۹ - بدنیا آمدن آندره ژید

۱۹۸۱ - «دفترهای آندره والتر»

۱۸۹۲ - «اشعار آندره والتر»

۱۸۹۳ - سفر «اورین» - «وسوسه عاشقانه» - همکاری با مجلات

سمبولیستی - سفر الجزایر

۱۸۹۵ - زناشویی آندره ژید با دختر خاله اش «مادلن روندو»

۱۸۹۷ - مائده‌های زمینی

۱۸۹۹ - «پرومته سست زنجیر»

«فیلوکت»

۱۹۰۱ - «کاندول» شاه

۱۹۰۲ - «مخالف اخلاق»

وقایع ادبی

۱۸۶۹ - «پرورش احساساتی» اثر فلوبر

۱۸۸۶ - «بیانیه مکتب سمبولیسم»

۱۸۹۰ - «ستایش «من»» = فرد

پرستی) اثر «موریس بارس»

۱۸۹۲ - «دشمن قوانین» از بارس

۸۹۳ - «شعر و نثر» از مالارمه

۱۸۹۵ - «مقدمه‌ای بر روش لئونارد

دوونینچی» اثر والرئ

۱۸۹۶ - «ماده و حافظه» اثر برکسن

۱۸۹۷ - «آوارگان» اثر «بارس»

و ژاندارک» اثر شارل پگی

۱۹۰۱ - «سولی پرودوم» اولین برنده

جایزه نوبل

۱۹۰۲ - صدمین سال تولد ویکتور هوگو

۱۸۹۵- بدینا آمدن نیمایوشیح ومیرزاده عفتی
۱۸۹۶- ترجمه فرانسه ده رباعی به لهجه سمنانی اثر یغما جندقی
۱۸۹۷- والرهیت وشراب در آثار شاعران ایرانی، همراه با
ترجمه ترجیح بندهاتف و ترجمه لسان الغیب، از محمد
دارانی. قوه نیه شهر درویشان رقصنده بقلم کلیمان هو آر
۱۹۰۰- ترجمه هنزار و یکشب بقلم دکتر ماردروس از دوستان
ژید.

۱۹۰۲- ترجمه خیام از فارسی بقلم شارل کرو لولو از دوستان
ژید (این ترجمه دارای مقدمه جالبی برای شناخت
خیام است)
۱۹۰۳- بدینا آمدن صادق هدایت
۱۹۰۴- و بسوی اصفهان، اثر پییر لوتی
۱۹۰۴-۱۹۰۵، ۱۹۰۶- جدائی کلیسیا از دولت در فرانسه
۱۹۰۶- بدینا آمدن پروین اعتصامی و شهریار
۱۹۰۷- جنبش مشروطه در ایران
۱۹۰۸ تا ۱۹۱۵- انتشار فرهنگ فارسی بفرانسه
۱۹۱۱- ترجمه سلامان و ایصال جامی بقلم بریکتو
۱۹۱۳- ترجمه نازک گلستان بقلم فرانتس توسن (این ترجمه
دارای مقدمه مفصلی^{۱۵} است) بقلم کنتس دونو آی شاعره
مروف) .

۱۹۱۴- تحقیقی درباره سمدی بقلم هانزی ماسه - آغاز جنگ

۱۹۰۳- دشاتول،
۱۹۰۴- ژید در شورای نویسندگان
مجله دصومه

۱۹۰۷- د باز گیت کو دک اسرا افکار،

۱۹۰۹- د در تنگ،
۱۹۱۱- د این ابل، د دوستو یوسکی
بر طبق نامه هایش

۱۹۱۳- د خاطر ات محکمه جنائی،

۱۹۱۴- د خمه های واتیکان

۱۰۱۹- آهنگ روستائی

۱۹۰۴- میسترال، جایزه نوبل
۱۹۰۵- آپولی نر مدیر و مجله ضد
اخلاق

۱۹۰۹- بنیاد گذاری (N.R.F.)
۱۹۱۱- و پنج چکامه بزرگ، از کلودل
۱۹۱۳- (خانندان دسوان)، اثر پروست.
والکل، از آتپولینر (دمون)
بلند بالا) از آلن فورنیه
۱۹۱۲- مرگ آلن فورنیه، پکی،
میسترال و ژول رنار

۱۹۱۷- رومن رولان- جایزه نوبل
۱۹۱۱- د پارک جوان، اثر پل والری
۱۹۱۷- بر گسن عضو فرهنگستان فرانسه
۱۹۱۹- بنیاد گذاری مجله ادبیات
بوسیله آراگن، سوپو،
آندره بروتن (دادادئیست ها)

آندره ژید و زمان او

حوادث تاریخی (با اشاره به وقایع ادبی مربوط به ایران)	زندگی و آثار	وقایع ادبی
<p>جهانی اول</p> <p>۱۹۱۷ - انقلاب کبیر روسیه - بدنیآ آمدن دکتر محمد معین</p> <p>۱۹۲۰ - ترجمه خیام بقلم کلودانه و محمد قزوینی</p> <p>۱۹۲۱ - انتشار افسانه نیما یوشیج در «منتخبات آثار» محمد ضیاء</p> <p>هشترودی . بنیاد گذاری مجله پارس (بدوزبان فارسی و فرانسه) در استانبول .</p> <p>۱۹۲۲ - ترجمه قسمتی از حافظ - بدنیآ آمدن جلال آل احمد</p> <p>۱۹۲۴ - شهادت عشقی - تولد منوچهر شیبانی</p> <p>۱۹۲۵ - ترجمه بهارستان جامی بقلم هانری ماسه - مرگ حسن مقدم سر دبیر مجله پارس . بدنیآ آمدن احمد شاملو و آینه</p> <p>۱۹۲۶ - کلمان هوآر . ترجمه گرشاسب نامه . مرگ ایرج میرزا ، بدنیآ آمدن محمد زهری ، سیاوش کسرائی ، فریدون مشیری .</p> <p>۱۹۲۷ - ترجمه یوسف وزلیخای جامی . بدنیآ آمدن سایه ، سیمین بهبهانی . ترجمه نثک دیوان حافظ به شعر فرانسه بشیوه غزل فارسی بوسیله آرتور گی</p> <p>۱۹۲۸ - بدنیآ آمدن م . امید (اخوان ثالث) ، سهراب سپهری ، حسن هنرمندی</p> <p>۱۹۲۹ - بدنیآ آمدن نادر نادردپور ، نصرت رحمانی</p> <p>۱۹۳۰ - زنده بگور و پروین دختر ساسان اثر صادق هدایت</p>	<p>۱۹۰۳ - دوستوویوسکی ،</p> <p>۱۹۰۴ - وکریدون ،</p> <p>۱۹۲۶ - «سگه سازان» - اگر دانه نمیرد ،</p>	<p>۱۹۲۰ - «گورستان دریائی» اثر والرئ</p> <p>۱۹۲۱ - «آتول فرانس» ، جایزه نوبل ژیرودو : «سوزن» ، «اقیانوس آرام</p> <p>۱۹۰۲ - مقدمه ای بر «سیکانالیز اثر فروید» . مرگ مادلر پر وست</p> <p>«گیرائی ها» = شعر ، اثر والرئ</p> <p>۱۹۰۳ - مرگ موریس بارس و پیر لوتی</p> <p>۱۹۰۴ - مرگ آتول فرانس . نخستین بیانیه سورد آلیست ها ، «بازیهای المپ» ، از من ترلان</p> <p>۱۹۰۶ - «سوسه غرب» اثر مالرو</p> <p>«هم نیرد حیوانات» اثر من ترلان - «در زیر آفتاب شیطان» اثر برنانوس</p>

- ۱۹۳۲ - بنیاد گذاری و انجمن مطالعات ایرانی، در پاریس
- ۱۹۳۳ - مرگ عارف قزوینی در انزوای همدان - سایه روشن، علویه خانم، نیرنگستان، مازیار ازهدایت. بدنیآ آمدن منوچهر آتش، منوچهر نیستانی، دکتر غلامحسین سعادی
- ۱۹۳۴ - جشن هزاره فردوسی در پاریس - ترجمه خیام بشیوه رباعی فارسی بوسیله آرتورگی - ترانه‌های خیام از هدایت . بدنیآ آمدن فروغ فرخ‌زاد
- ۱۹۳۵ - فردوسی و حماسه ملی بقلم هانری ماسه - بدنیآ آمدن . آزاد.
- ۱۹۳۶ - وایران در ادبیات فرانسه، بقلم بانو نیره صمصامی از دوستان هانری دومن ترلان - سال نگارش بوف کور اثر برجسته هدایت
- ۱۹۳۸ - مرگ اقبال لاهوری شاعر پارسی گو
- ۱۹۳۹ - نیما و هدایت در مجله موسیقی
- ۱۹۳۹ - تا ۱۹۴۵ دومین جنگ جهانی
- ۱۹۴۱ - اشغال بی دلیل ایران بدنباله همدستی مسالمت آمیز سه دولت مختلف المسلك و زورمند بیگانه - مرگ زودرس پروین اعتصامی
- ۱۹۴۴ - آزادی فرانسها از اشغال آلمانها - قتل کسروی - وبادبزن آهین و اثر من ترلان درباره ادبیات فارسی
- ۱۹۴۵ - (۸مه) تسلیم آلمان - حاجی آقا اثر هدایت
- ۱۹۴۶ - خروج بازمانده ارتشهای اشناکریکانه از ایران .

- ۱۹۲۸ - سفر کنگو،
- ۱۹۲۸ - وبازگشت ازجاده
- ۱۹۲۹ - مکتب‌زنان - روبر - بررسی موثقی
- ۱۹۳۵ - مائده‌های تازه
- ۱۹۳۶ - ژنویو، برگشت از شوروی
- ۱۹۳۷ - تقیچ برگشت از شوروی
- ۱۹۳۸ مرگ همسر ژید
- ۱۹۳۸ - یادداشت‌های روزانه (۱۸۸۹-۱۹۳۹)
- ۱۹۴۳ - مصاحبه‌های خیالی

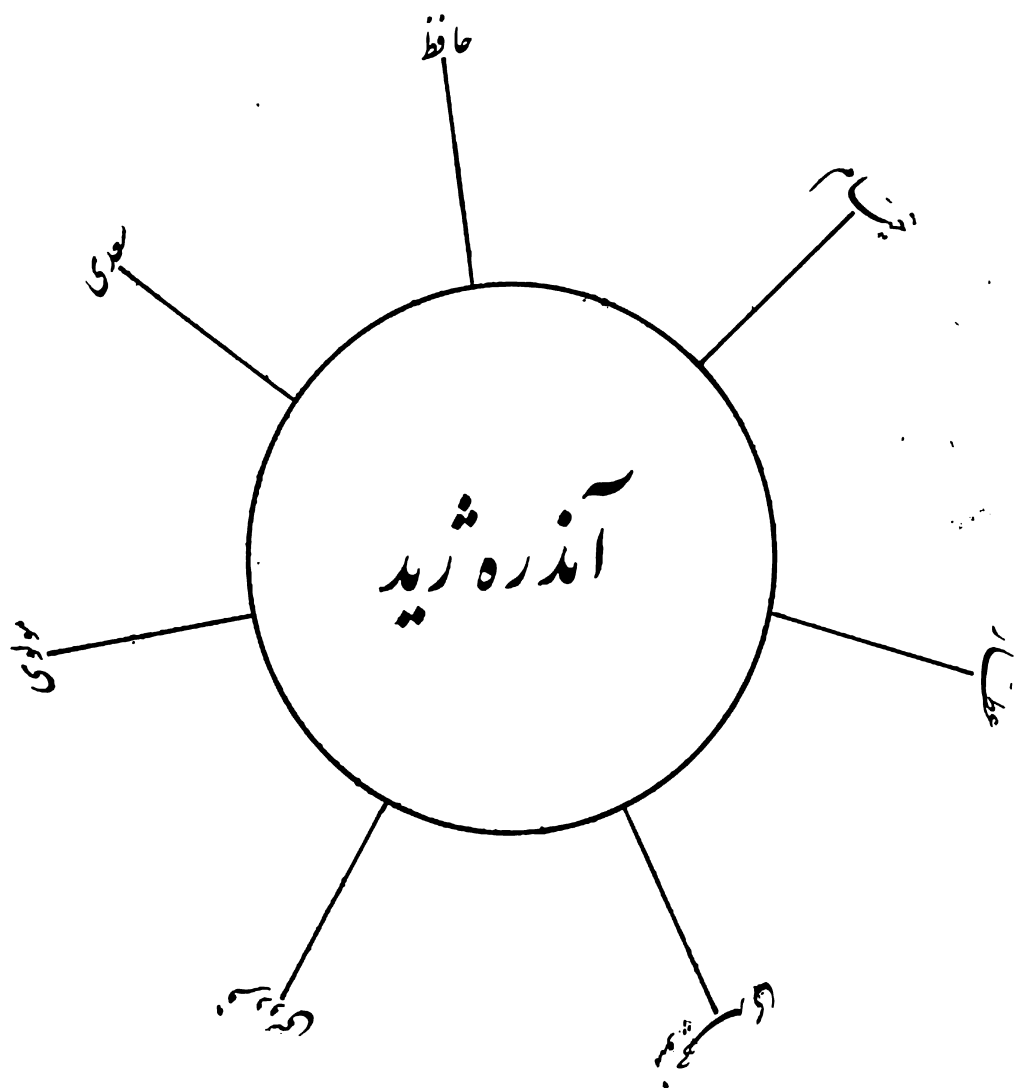
- ۱۹۲۷ - وزیکف ریده، اثر ژیرودو موریاک : وترزدکی روه
- ۱۹۲۸ - برکسن، جایزه نوبل. وناجاه اثر آندره بروتن. و برآمدن روز و اثر خانم کولت
- ۱۹۲۰ - کلودل : و کفش اطلسی، سن تگن و پیری؛ و پرواز شبانه
- ۱۹۳۳ - مالرو : و وضع بشر
- ۱۹۳۵ - آندره مالرو : و دوره تحقیر
- ۱۹۳۶ - پنجاهمین سال سمبولیسم
- ۱۹۳۷ - روزه مارتن دو کار: جایزه نوبل . گسترش فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی نویسنده گان
- ۱۹۳۸ - و تهور و اثر سارتر
- ۱۹۳۹ - سن تگن و پیری : جایزه بزرگ رمان
- ۱۹۴۱ - مرگ برکسن
- ۱۹۴۲ - و افسانه سیزیف و و بیگانه اثر آلبر کامو . من ترلان: و ملکه مرده

آندره ژید و زمان او

حوادث تاریخی (با اشاره به وقایع ادبی مربوط به ایران)	زندگی و آثار	وقایع ادبی
<p>۱۹۴۷- آغاز چاپ لغت نامه دهخدا</p> <p>۱۹۴۸- استقلال هند</p> <p>۱۹۴۹- شهادت گاندی - نمایشنامه «شهرزاد» بقلم سوپروییل با الهام از هزار و یکشب .</p> <p>۱۹۴۱ تا ۱۹۵۰- دوره دوم بار آوری صادق هدایت، شکوفندگی جلال آل احمد و صادق چوبک- انتشار مستقل افسانه نیما با دیباچه احمد شاملو</p> <p>۱۳۳۰/۱۳۵۱- خودکشی صادق هدایت در پاریس - مرگ ملک الشعراء بهار در تهران</p>	<p>۱۹۴۶- یادداشت‌های روزانه (۱۸۳۹-۱۹۴۱) تیره</p> <p>۱۹۴۷- آندره ژید ، جایزه نوبل</p> <p>۱۹۴۸- دخمه‌های واتیکان (نمایشنامه در سه پرده)</p> <p>۱۹۴۹- بر گهای خزان</p>	<p>۱۹۴۴- سارتر: «در بسته»</p> <p>۱۹۴۵- بنیاد گذاری مجله «دوران نو» از سارتر، مرگ والرئ</p> <p>۱۹۴۶- «گزینستالیسم بشر گرایی است» اثر سارتر</p> <p>۱۹۴۷- کامو : «طاعون»</p>
	<p>۱۹۵۱- مرگ آندره ژید</p> <p>«واکنون در تو آرمیده‌است»</p> <p>بضمیمه «یادداشت‌های خصوصی» (انتشار پس از مرگ)</p>	<p>۱۴۹- «عصیان نویسندگان امروز» اثر «د. م. آلبدرس»</p>

توجه : ۱- تاریخ بدینا آمدن شاعران ایرانی تقریبی است .

۲- این فهرست در آینده نیاز به تکمیل شدن دارد و در احوال کنونی بیش از این مقدور نبود .



شاعرین ایرانی که ژید با آثارشان آشنایی دور و نزدیک داشته است

دفتر دوم

هراس

مجموعه شعر (شعر)

از

حسن هنرمندی

در صد و یک قطعه

با ۵۴ قطعه افزوده

یادداشتی از گوینده

و

تحلیلی از دکتر محسن هشترودی استاد دانشگاه

انتشار یافت

از دفترهای جدید ایرانشناسی

شاهکار شاعرانه آندره ژید

مآندهای زمینی

و

مآندهای تازه

و

سکه سازان

(شاهکار رمانهای ژید)

ترجمه و مقدمه و حواشی با اشاره به سرچشمه‌های اصلی الهام ژید
در ادبیات فارسی

بقلم

دکتر حسن هنرمندی

چاپ دوم با تجدیدنظر کامل

(بمناسبت صدمین سال تولد نویسنده)

انتشار خواهد یافت

از دفترهای جدید ایران شناسی

سفری در رکاب اندیشه

از جامی تا آراغین

بررسی تأثیر و ارزش ادبیات کهنسال فارسی در جهان امروز و نشان دادن شیوه
بهره برداری مثبت از آن

ترجمه به شعر فارسی

زیر چاپ

زورق مست

از رمبو

همراه با سفر از بودلر با مقدمه‌ای درباره امکانات ترجمه به شعر فارسی

بزودی

دفتر اندیشه‌های خام + چهل شعر آسان

(بررسی چند نکته فلسفی و اجتماعی)

از:

دکتر حسن هنرمندی

سنجش ادبیات ایران با ادبیات دیگران

بررسی بنیادهای نظری و شیوه‌های عملی در ادبیات تطبیقی

آماده چاپ

خودکشی (بررسی شاعرانه مسأله از روبرو و کوششی برای
بیهوده جلوه دادن آن)

رقص الفبا (الهام بخشی خط فارسی)

آلیس در سرزمین عجایب (شاهکار لوئیس کارول با تجدید نظر کامل)

ایسم = ایست (درباره شیوه‌های نو در ادبیات جهان)

دو نمایشنامه (از وایلدرو کاسونا)

بوسه بدروود (چند داستان کوتاه از پیراندللو و دیگران)

صادق هدایت و ژرار دونروال

چند توضیح و تصحیح

(از ذکر غلط‌های ساده چاپی خودداری شده است)

- صفحه ۱۳ سطر ما قبل آخر **Etiemble** درست است .
- صفحه ۱۹ س ۲۱ آقای میشل دکو، دن اکنون استاد دانشگاه پاریس است .
- ص ۲۲ س ۱۰ «الحج» درست است .
- ص ۳۷ س ۱۸ «کار خود را بی شائبه سودجویی» نشان دهد .
- ص ۴۳ س ۱۲ بجای «انمکاس» خوانده شود «بازتاب»
- ص ۴۴ س ۱۲ «حس زیبا پرستی»
- ص ۵۲ س ۵ «با آنچه چنین نیست»
- ص ۵۵ س ۲ ترانه‌های خیام برگزیده هدایت .
- ص ۵۸ شماره ۴۶ ، سکه‌سازان چاپ دوم صفحات ۱۸ - ۴۱۷
- ص ۶۱ س ۱۰ از آثار شاعران فارسی زبان
- ص ۷۳ س ۱۹ بر سر مردمان ستم‌دیده میرفت .
- ص ۷۸ س ۲۲ «ضد اخلاق» یا «مخالف اخلاق»
- ص ۸۴ س ۱۹ و ۱۸ بسیار مشهور گویا فقط سید احمد هاتف عرب نژاد بوده است که از قضا ترجیع‌بند بی نظیر او بیش از همه سرود دلنشین برابری ادیان و وحدت انسان‌ها را سر میدهد .
- ص ۹۰ س ۱ «در تنگ»
- ص ۱۰۷ س ۲ شماره «۷۱» بجای «۷۲» خوانده شود .
- ص ۱۱۱ س ۹ «چهره‌ای که زید از منالک»
- ص ۱۱۶ س ۱۵ مصراع دوم شعر حافظ «ندانان دانست» بجای «نخواهی دانست» درست است ضمناً «ندانان» در این بیت بمفهوم «نتوانی» است و در زبان فرانسه نیز گاه مشتقات مصدر «دانستن» (وندانستن) بمفهوم توانستن (یا نتوانستن) بکار می‌رود که بررسی و مقایسه این دو مورد فرصتی دیگر می‌طلبد .
- در همین صفحه این بیت حافظ را باید افزود :

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیہات
مگرازنقش پراکنده ورق ساده کنی
ص ۱۲۲ شماره ۵۵ ، سکه سازان ، چاپ دوم ص ۳۰۲
ص ۱۲۳ شماره ۸۴ «ژید درباره وایلد»
ص ۱۲۸ س ۱۱ و ۱۲ «چمنزاران زرین» ترجمه عنوان «مروج الذهب»
اثر مسعودی است .

* *

*

ص ۱۲۸ س ۲۱ «ضروری» در شعر سعدی آمده است:
نه دوری دلیل صبوری بود
که بسیار دوری ضروری بود
سعدی . بوستان ، چاپ اقبال ، ص ۱۱۰
ص ۱۲۹ س ۲۳ «بنیاد داوریها» و ص ۱۳۴ س ۱۶ بهمین گونه
ص ۱۳۶ و ۱۳۷ «دکتر ماردروس» درست است .
ص ۱۴۰ س ۱۹ کلمه «سندباد» ترکیبی است فارسی
ص ۱۴۲ س ۳ کلمه «تازه» زیاد است .
ص ۱۵۳ س ۸ غذا میخوردم
ص ۱۵۴ س ۲۰ ببعده . این قسمت باید در پایان صفحه ۱۵۵ قرار گیرد .
ص ۱۵۵ افزوده شود :
از ژید :

«خوشبختی من در افزون خوشبختی دیگرانست . من
برای خوشبختی خویش به خوشبختی همگان نیازمندم»
از سعدی ،

آنچه نفس خویش را خواهی حرامت سعدیا
گر نخواهی همچنان بیگانه را و خویش را

*

ژید درمآئدهها از زبان خدا می نویسد :

«برخی از مردم همواره توقع دارند که من در کارشان
دخالت ورزم و نظم موجود را برایشان برهم بزنم»
چاپ دوم ، ص ۳۰۰

این اندیشه نزدیکست به گفتار قرآن :

«ان الله لا یغیر ما بقوم حتی لا ینفیروا ما بانفسهم»
«خداوند در هیچ قومی تغییر پدید نمی آورد مگر آنکه
خود را تغییر دهند» سوره «الرعد» آیه ۱۲

ص ۱۶۳ س ۲ ژید ترجمه این شعر را
ص ۱۶۸ س ۱۵ ستون دوم ← سکه سازان ، چاپ دوم ص ۲۳ (مقدمه)

ص ۱۷۲ س ۱۵ کی همه کتابهارا خواهيم سوزاند ؟
ص ۱۷۵ سطر مانده به آخر «نکته»
ص ۱۸۰ سطر آخر «حاکم»
ص ۱۸۵ س ۱۲ «بحر هزج»
ص ۱۸۹ س ۱۹ «شهرزاد»
ص ۱۸۹ س ۹ زید در جای دیگر کتاب مشهور خود درباره دوستویوسکی
می نویسد :

«... «کمدی انسانی» بالزاک از برخورد انجیل با روح
لانتین بوجود آمده، کمدی روسی دوستویوسکی از برخورد
انجیل و شیوه بودائی و روح آسیائی پیداشده است.»
دوستویوسکی بقلم زید، چاپ گالی مر ص ۱۳۰
ص ۱۹۲ سه سطر آخر؛ برای توضیح بیشتر این قسمت دیباچه و یادداشتهای
پایان چاپ دوم کتاب سکه سازان دیده شود .
ص ۲۳۴ س ۱۳ «لویی ماسین بون»
حاشیه ص ۲۲۴ در اینجا نام حمید مصدق سراینده «در رهگذر باد –
و – آبی، خاکستری، سیاه» را باید افزود که می گوید :
«سبزبرگان درختان همه دنیا را / نشمردیم هنوز» با صفحات «۱۹۶ و
۲۰۶» چاپ دوم مانده های زمینی سنجیده شود.
ص ۲۳۸ س ۶ نام «فارسی»، محسن است
ص ۲۷۲ س ۱۷ سال [۱۸۹۷ میلادی] درست است .
یکی از عبارات درخشان زید اینست :

«باید که اهمیت در نگاه تو باشد نه در آنچه می نگری»
مانده های زمینی چاپ دوم، ص ۷۵
این عبارت در مناجات خواجه عبدالله انصاری قرینه ای بسیار زیبا دارد اما
نتوانستیم بدانم که آیا زید با این منبع آشنا بوده است یا نه ؟
«الهی با بهشت چه سازم و با حور چه نازم؟
مرا دیده ده که در هر نظری بهشتی نوسازم»
ص ۲۸۸ سال ۱۸۵۷ گارسن دوتاسی درست است .

*

**

«درویشی از شیخ سؤال کرد که ای شیخ، او را از کجا
جوئیم؟ شیخ ما گفت: کجاش جستی که نیافتی؟ اگر قدمی
به صدق در راه طلب نهی در هر چه بنگری او را بینی»
اسرار التوحید

مقایسه شود با صفحه ۷۵ چاپ دوم «مانده های زمینی» ،
«به هر کجا که روی جز با خدا دیدار نخواهی کرد .
منالك می گفت : خدا اینست که در برابر ماست .»

ص ۳۱۲ ستون سوم سمت چپ تولد دکتر ساعدی ۱۳۱۴/۱۹۳۵ است
یعنی همزمان با م. آزاد .

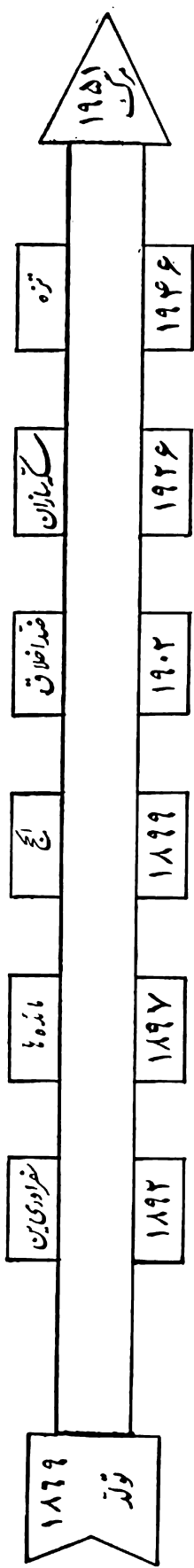
* * *

در صفحات ۳۰۹ تا ۳۱۳ «آندره زید و زمان او»، در میان شاعران امروز
فارسی زبان نام عزیزی چند از جمله دوستان ارزنده : استاد دکتر شفیع کدکنی
[م. سرشک] (متولد ۱۳۱۸)، 'محمود کیا نوش' (متولد ۱۳۱۳) و دکتر اسماعیل خوئی
(متولد ۱۳۱۷) و مفتون امینی و م. آزر و ... عزیزانی دیگر بایدا فزوده شود که
امیدوارم تا تکمیل این جدولهای تطبیقی که تازه در این مرز و بوم آغاز کرده‌ام
جای گله‌ای برای هیچ شاعر مستعد امروز باقی نماند زیرا :
«ما برای وصل کردن آمدیم - نی برای فصل کردن آمدیم»

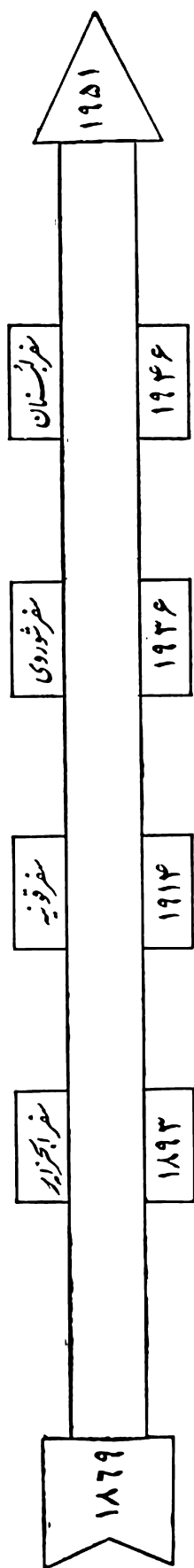
* *

*

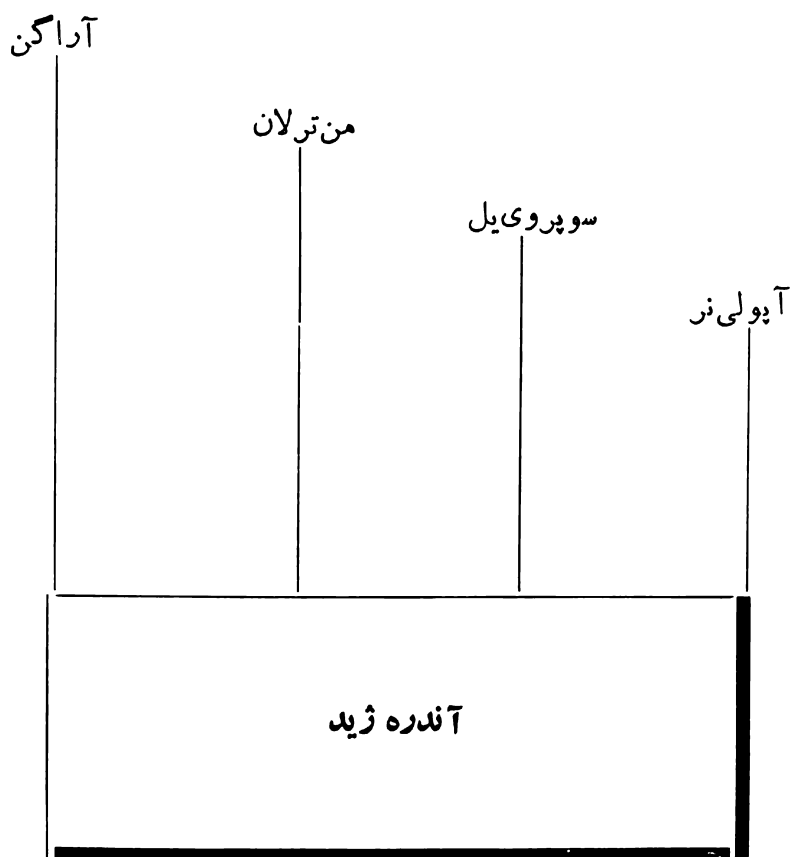
گاه در نوشته‌های دیگر بهمین قلم «آنچه که» یا «بایستی» بطور ناروا و
ناقص بکار رفته است و همچنین در صفحات آخر چاپ دوم «سکه‌سازان» (قسمت لاتین)
لغزشهایی چاپی روی داده است که با وجود تصحیح جداگانه ، در اینجا از خواننده
دقیق پوزش می‌خواهد .



نمودار قسمتی از آثار مگذره زید که مایش سر ذوق اندیشه ایرانی و شرقی کا میش در آنض هباید است



نمودار قسمتی از سفر مایش که زید ضمن آن با ذوق و اندیشه شرقی از نزدیک آشنا شده است.



شاعرانی که پس از آندره ژید کمابیش
به ادبیات فارسی دلستگی نشان داده‌اند.

همزمان با حسد ورزی‌ها و کوتاه نظریها که از پانزده سال پیش از جانب یاوه بافانی چند در کاردارنده این قلم ابراز میشد، بودند ایرانیانی بزرگوار و بیگانگانی صاحب‌نظر که از همان آغاز به پاسداری از کوششی عاشقانه پرداختند. بسیاری از اینان همچنان با من بر سر مهرند و همگام و مهرشان در دل من پایدار. از اینان برخی استادان گذشته من بوده‌اند، برخی دیگر دوستانی که سالهاست آنان را ندیده‌ام، برخی که هنوز بیدارشان نرسیده‌ام. گرچه امروز راه من و تنی چند از اینان از هم جدا افتاده است. و شاید باز هم از بدایام این جدائی بیشتر گردد. اما من همواره به راه دیرین خواهم رفت و چون صداقت روستایان‌ام نمی‌گذارد که فریاد دلم را ناشنیده بگیرم از آن کتمان که در دیگران نمی‌پسندم می‌پرهیزم و نامشان را از سر حق‌شناسی بر صحیفه این دفتر همانگونه ثبت می‌کنم که یادشان در دلم با اینگونه تلاشها در آمیخته است. پس سپاس و ستایش دل‌حق‌گزار من نثار باد بر :

(بترتیب القبا)

جلال آل‌احمد	نویسنده جاودان یاد
پروفسور ات یامبل	استاد برجسته سوربن
دکتر حسین احمدی	پزشک بیماریهای کودکان
مهدی اخوان ثالث	شاعر برجسته
دکتر محمد افتخاری	استاد دانشگاه
دکتر موسی بروخیم	استاد پیشین دانشگاه
دکتر علی بهزادی	مدیر مجله سپید و سیاه
عباس پهلوان	سر دبیر مجله فردوسی
دوشیزه «پ. ژ. گ»	همدوره تحصیلی پاریس
دکتر ابوالقاسم جنتی‌عطائی	نخستین نویسنده زندگی‌نامه نیما
خسرو حمزوی	نویسنده «خیزران»
پروفسور ددیان	استاد مشهور سوربن
فریدون رهنما	شاعر ایرانی فرانسه زبان
دکتر حسین پورحسینی (رازی)	مدیر «جنگ» و پزشک ایرانی مقیم انگلستان

رئیس پیشین دانشگاه تهران	پروفسور فضل‌الله رضا
شاعر مشهور	محمد زهری
استاد دانشگاه	دکتر عبدالحسین زرین کوب
شاعر و نقاش سرشناس	سهراب سپهری
مترجم مشهور	رضا سید حسینی
شاعر برجسته	احمد شاملو
وکیل پایه یک دادگستری	علی شاهنده
عضو ممتاز وزارت خارجه	محمدعلی شکوهیان
استاد دانشگاه	دکتر علی شریعتی
سردبیر «ژورنال دو تهران»	احمد شهیدی
نویسنده سیاسی کیهان	علی اصغر صدر حاج سید جوادی
مدیرمجله نگین	دکتر محمود عنایت
استاد دانشگاه	دکتر بهرام فره‌وشی
سردبیر پیشین آفتاب شرق دانشجو (خراسان)	عباس قنبرپور
شاعر خوب و تجسم مهربانی پایدار	مشفق کاشانی (عباس کی‌منش)
نویسنده و مدیر آرش	اسلام کاظمیه
رایزن پیشین فرهنگی ایران و فرانسه	زان کامبرد
مترجم و روزنامه‌نگار محقق	علی اکبر کسمائی
(فراهم آورنده ترجمه انگلیسی کتاب زید)	بانو فرخ‌گرا نمایه
رئیس روابط عمومی تلویزیون	ایرج‌گرگین
شاعر و روزنامه‌نگار	تیمور گورگین
شاعر و روزنامه‌نگار	فریدون گیلانی
استاد پیشین دانشگاه	بانو ماه منیر نفیسی
سردبیر پیغام امروز	اصغر مرزبان
فیلسوف، شاعر، ریاضی‌دان و نیز استاد دانشگاه	پروفسور محسن هشترودی
دبیر دبیرستانهای مازندران	حسین هنرمندی

(از حسن اتفاق شماره به چهل
یعنی عدد کمال - پایان یافت)

آخرین یادداشت

کار چاپ این کتاب ، به عللی چند ، بیش از یکسال بطول انجامید از جمله ،

۱- یکی دوتن بر اثر حسدی درمان ناپذیر ، اینجا و آنجا ، به انکارکار من برخاسته و کلاسهای درس را به پایگاهی برضد من بدل ساخته‌اند تا به گمان باطل خود ذهن برخی از جوانان معصوم را برضد من برآشوبند غافل از آنکه عطری که من با ترجمه و چاپ **مائده‌های زمینی** در سراسر خاک وطن پراکنده‌ام برای همیشه‌شامه‌های سالم و حساس را خواهد نواخت. حتی شنیده شد که تراژنامه سیاه‌کار کردیکساله یکی از دسته‌های آموزشی - که افرادش هیچگونه تألیفی ندارند- بجای هرگونه تحقیق و ابتکار ، تخطئه من و آثارم بوده است^۱ . از اینان بیمی نباید داشت زیرا هراندیشه تازه چون نوزادی که از زهدان برآید همواره با دیواره تنگ و تیره خاستگاه خود در نبرد است اما نوزاد تندرست سرانجام پا به جهان خواهد نهاد و به زیستن ادامه خواهد داد .

این دفتر نیز نوزاد است که حتی زودتر از آنکه به زبان مادری لب بکشد در سرزمینی دور ، در دامن دایگانی بیگانه اما مهربان بزبانی جهانی لب به سخن باز کرده است. صدا از مرزها گذشته است و بازتاب آن تازه در اینجا حسد و رزان را به تب و تاب افکنده است .

اما هرگونه ناجوانمردی از اینگونه ، نگارنده را در کار خود دلگیری و استواری بیشتر خواهد بخشید زیرا اینان نه شاعرند، نه نویسنده، نه مترجم ، نه محقق . . .

برنامه شوم این کسان آنست که فرزندان دلسوز و مستعد را به جلای وطن وادارند تا صحنه برای خودشان خالی و بی‌رقیب بماند آنگاه بانگ برآوردند که در این شوره‌زار هیچ بذرسالم و نیرومندی کشت پذیر نیست و این سرزمین جز وجود ناهنجاران محصول دیگری ندارد و سعی باغبانان همچنان بیهوده است ... اما آینده جز شرمساری سوغاتی برای اینان ندارد .

۱- جوانکی دیوانه از حسد در برابر چند بیگانه ناجوانمردانه از من بازخواست می‌کرد که چرا در سرزمین بیگانه از میراث شعری وطنم دفاع کرده و تحسینی برانگیخته و حرفم را قبولانده‌ام !

در این کتاب :

پیش‌گفتار	صفحه ۹
سرآغاز : ایران در شعر فرانسه	« ۱۷
بخش نخست : رباعیات نیاکان مائده‌ها...	« ۲۶
«دوم : آندره ژید در جستجوی «ساغری که به حافظ مستی می‌بخشید»	« ۶۰
«سوم : ژید در برابر کاخ زرین «هزارویکشب»	« ۱۲۵
«چهارم : گلچینی از گلستان سعدی	« ۱۴۸
«پنجم : ژید در خانقاه درویشان مولوی	« ۱۶۶
«ششم : ژید تماشاگر آسمان صوفیان (ژید و عطار)	« ۱۸۰
«هفتم : ژید در مکتب مانی	« ۱۸۸
«هشتم : با منوچهری در باغها و خمنازه‌ها	« ۱۹۴
«نهم : ژید با فردوسی ، هم‌ایران	« ۲۰۵
«دهم : آندره ژید الهام‌پذیر و الهام‌بخش (ژید در ایران)	« ۲۰۹
نتیجه : چگونه می‌توان ایرانی نبود ؟	« ۲۲۶
پیوست	« ۲۴۱

از نامه سفارت ایران در پاریس

به وزارت امور خارجه

شماره ۴۷۷۵

تاریخ ۴۶/۱۱/۲۵

وزارت امور خارجه

... لازم میدانم به استحضار برسانم آقای هنرمندی در مدت اقامت خود در فرانسه با کوشش و زحمات شبانه روزی در کار مطالعه و تحصیل موفقیتی بسیار درخشان داشته‌اند و با گذراندن رساله دکتری خود با درجه ممتاز در ادبیات تطبیقی تحقیق پرارزشی درباره تأثیر ادبیات فارسی در ادبیات فرانسه بخصوص در آثار نویسنده معروف فرانسه آندره ژید نموده‌اند که به استناد نظریه استاد راهنمای ایشان کاری بی سابقه و بسیار جالب و از نظر توسعه روابط فرهنگی ایران و فرانسه کوششی قابل تحسین می باشد .

با آگاهی به مشکلات ... آقای هنرمندی مقاومت و پایداری ایشان برای به پایان رساندن خدمتی که بر عهده داشته‌اند از هر حیث قابل تحسین بوده امید است وزارت محترم فرهنگ و هنر نیز با توجه به ارزش کار ایشان تشویق و تقدیر لازم را نسبت به ایشان معمول دارند و از ره آورد سفر ایشان که تجربیات و مطالعاتی ارزنده و سودمند می باشد استفاده کامل بشود .

سفیر

دانشگاه تهران

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

تاریخ ۵ اردی بهشت ۱۳۴۸

سرپرست محترم دانشکده ادبیات و علوم انسانی

پس از بررسی «دقیق» مدارک و سوابق کار تدریس و تحقیق آقای دکتر حسن هنرمندی و تبادل نظر با استادان گروه زبان و ادبیات خارجی همگی با تقاضای استادیاری تمام وقت آقای دکتر هنرمندی موافقت نمودند و اظهار امیدواری کردند که با احراز این سمت ایشان بتوانند علاوه بر تدریس ادبیات تطبیقی که برای دانشکده بسیار مغتنم است کار تحقیقاتی خود را نیز ادامه دهند . آقای دکتر هنرمندی چنانچه خاطر عالی مستحضراست نویسنده و محقق جوان و با ذوقی است که از دانشگاه سوربن موفق به اخذ دکتری ادبیات تطبیقی با درجه بسیار خوب شده‌اند و بنا بر شهادت نامه استاد برجسته‌ای چون آقای شارل ددیان در کار و مطالعات خود بسیار عمیق و صادق است . امید است تریبی داده شود تا دانشکده ادبیات هر چه زودتر بتواند از استعداد و دانش ایشان بهره‌مند گردد .

با احترام شایسته

مدیر گروه زبانهای خارجی

مهری آهی



دانشگاه تهران
دانشکده ادبیات و علوم انسانی

با اطلاع کارگزاران محترم ریاست محترم گروه زبان خارجی

تمام محترم ریاست دانشکده ادبیات و علوم انسانی

در پاسخ نامه شماره ۱۱۳۹۳ مورخ ۲۹/۶/۴۷ وزارت علوم و آموزش عالی و پیوسته آن مراتب قبلی محترم آموزشی

انجام شده است. اینجانب پس از مطالعه کتاب کار دکتر حسن هنرمندی در زمینه ادبیات فرانسه و ترجمه و ادبی

تجربین و ترجمه ادبیات تطبیقی فرانسه و فارسی پیشنهاد می‌نمایم.

دو تنم از ادبیات فرانسه
از دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دکتر حسن هنرمندی

با پیشنهاد دکتر حسن هنرمندی در زمینه فارسی و فرانسه
سابقه خدمت
دکتر حسن هنرمندی
۲۹/۶/۴۷

دکتر حسن هنرمندی
معاون آموزشی
۲۹/۶/۴۷

۵ - پیشنهاد مورخ ۲۷/۶/۵ شورای گروه آموزشی زبانهای خارجی در باب اعطای اجازه تدریس درس ادبیات تطبیقی در رشته زبان فرانسه و سایر رشته های زبان خارجی به آقای دکتر حسن هنرمندی طرح و مدارک ایشان ارائه گردید . این پیشنهاد که در تاریخ ۲۷/۶/۵ بتصویب شورای مدیران گروههای آموزشی نیز رسیده بود تأیید گردید .

- ۲ -

آقای دکتر حسن هنرمندی - مناسبت گفتند : آقای هنرمندی را نیز خوب است مانند هفت نفر دیگری که اخیراً برای استخدام شدن بحضور ریاست محترم دانشگاه معرفی شده اند با سمت استاد یاری برگزینیم . آقای دکتر نصر گفتند در این باب اقدام خواهد شد .
هوری با استخدام آقای دکتر هنرمندی بصورت استادیار (طبق مقررات جدید) موافقت کرد .

عین (صفحه ۱ و ۲) صورت جلسه دویست و سی و ششمین جلسه شورای
دانشکده ادبیات و علوم انسانی ، روز سه شنبه ۱۳۴۷ ر ۹ ر ۵

۱ - پیشنهاد مورخ ۱۳۴۸/۲/۵ گروه آموزشی زبانهای خارجی در باب استادیاری آقای دکتر حسن هنرمندی که هم اکنون معلم دبیرستان تطبیقی دانشکده میباشند مطرح شد و سوابق علمی و تالیفات ایشان بزبانهای فارسی و فرانسوی و آثار ترجمه شده ایشان ارائه شد و با توجه باینکه شورای دانشکده در دو بیست و سی و ششمین جلسه خود نیز صراحتاً حیت علمی ایشانرا برای احراز مقام استادیاری برطبق نظر ریاست محترم دانشگاه تصویب گردیده بود بار دیگر تائید شد .

آقای دکتر حنوقی نیز نظر تائید آمیز استادان دانشگاه سوربن را نسبت به آقای دکتر هنرمندی و مردت علمی و شایستگی نامبرد مرا یاد آور شدند و گفتند ارو پائیان ص خواستند از وجود آقای دکتر هند مندی استفاد کنند و لی ایشان بسائقه عشق بوطن بایران بازگشتند .

دانشگاه تهران

شماره ۸۱۱

به تاریخ ۱۳۴۸/۲/۱۳

مقام محترم ریاست دانشگاه ، جناب آقای پروفور رضا

بازگشت به درخواست استادیاری آقای دکتر حسن هنرمندی معلم ادبیات تطبیقی این دانشکده که بحضور آنجناب تقدیم داشته بودند و دستور آنمقام محترم در مورد رسیدگی بآن باستحضار عالی می رساند: پیشنهاد مورخ ۱۳۴۸/۲/۵ گروه آموزشی زبانهای خارجی در باب سوابق علمی آقای دکتر هنرمندی که دارای دکترا در ادبیات فرانسوی از دانشگاه سوربن با درجه عالی میباشند و در زبانهای فارسی و فرانسوی آثار و مؤلفات متعدد در زمینه ادبیات تطبیقی دارند و نیز تائید آقای ددیان استاد دانشگاه سوربن از علاقه و استعداد ایشان در امر تحقیقات ادبی در شورای مدیران دانشگاه و نیز در دو بیست و چهل و یکمین جلسه شورای دانشکده مورخ ۴۸/۲/۹ مورد بررسی و صلاحیت علمی استادیاری ایشان مورد تصویب و تائید قرار گرفت .

اینک از آنمقام محترم تقاضا میشود دستور فرمایند نسبت با استخدام آقای دکتر هنرمندی در هیأت آموزشی دانشکده اقدامات لازم معمول گردد تا دانشکده بتواند از وجود ایشان در رشته های مختلف مربوط بادبیات تطبیقی و روابط ادبی زبان فارسی و زبانهای اروپائی استفاده کند .

با تجدید مراتب احترام

سرپرست دانشکده ادبیات و علوم انسانی

سید حسین نصر

اداره
دایره
شماره ۸۰۰ هرات
تاریخ ۱۳۳۷/۳/۲۸
شعبه



آقای حسن هنرمندی

عظمت بنا به مؤن ۲۰/۳/۴۸ که بعنوان مقام محترم ریاست دانشگاه تهران در مورد چاپ رساله بایان نامه دکتری مرقوم فرموده بود بد با اطلاع میرساند که چون اعتبارات دانشگاه بسیار محدود است فعلاً اخذ تصیم درباره این کتاب سوده نیست . ب

رئیس اداره کل انتشارات - ابرج انستار

Handwritten signature and stamp

تولید - محمد آرزو ۸۳۸

دانشگاه تهران - انتشارات ادبیات و علوم انسانی

پیریدارکات مسئول تبلی سندی است در صورت مراقت نسبت به چاپ رزومه متن فرزند کرکت آندره شدید ادبیات فارسی اقدام مقتضی بعمل فرمائید . توضیحی به استحضار میرسد .

۱- این کتاب از منابع درسی از ریاضات طبیعی ایران در اول شهر میسرود .

۲- بارها به جهت وضعیت جنگی در شهر تهران از کتاب اخراست از درون بازار تا ساعت ناهاییست را با جیبی از رشته و نخا استام . بنوعی هم در ایران دست نیل چاپ چنین کتابی اقدام نیست .

۳- برانم دشوار است کتاب را به جهت و دست رزبا جهان کاروانیم .

۴- کتاب برودیم شامل چهار فصل است و به جهت کمبود قطع است است است در کشور خواهد بود .

با احترام
حسن هنرمندی

حسن هنرمندی استادی گروه زبان و ادبیات فارسی

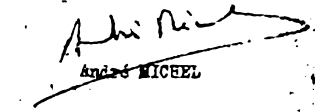
کتابخانه مرکزی
تاریخ ثبت ۱۳۳۷/۳/۲۹
شماره ثبت ۹۵۸

Handwritten signature and stamp

Attestation

Je soussigné, André MICHEL, Conseiller Culturel de l'Ambassade de France en Iran, certifie que M. Hassan HONARMANDI a exercé à l'Institut Français de Téhéran, en qualité de professeur de traduction, du 4 avril 1968 au 30 juin 1969.

La présente attestation lui est délivrée pour servir et valoir ce que de droit.


André MICHEL

تهران ۲۹ ژانویه ۱۹۷۰

سفارت فرانسه در ایران

رایزن فرهنگی

۱۲۲

ف—واهی

اینجانب، آندره میشل، رایزن فرهنگی سفارت فرانسه در ایران، گواهی می‌کنم که آقای حسن هنرمندی از چهارم آوریل ۱۹۶۸ [فروردین ۱۳۴۷] تا ۳۰ ژوئن ۱۹۶۹ [تیر ۱۳۴۸] [سه نیمسال تحصیلی] با سمت استاد ترجمه در انستیتوی فرانسه تهران تدریس کرده‌اند.
گواهی حاضر برای استفاده در موارد قانونی به ایشان تسلیم میشود.

امضاء

LES ENTRETIENS SUR ANDRÉ GIDE
ONT EU LIEU DU 6 AU 14 SEPTEMBRE 1964
SOUS LA DIRECTION DE
MARCEL ARLAND ET JEAN MOUTON

avec la collaboration de

AUGUSTE ANGLES, YVES CLOGENSON, GEORGES-PAUL COLLET, KLARA FASS-
BINDER, GABRIEL GERMAIN, ALAIN GIRARD, ANNE HEURGON-DESJARDINS,
HASSAN HONARMANDI, REINHARD KUHN, G. W. IRELAND, CLAUDE MARTIN,
MARGARET MEIN, PATRICK POLLARD, HENRI RAMBAUD ET MAURICE RJEUNEAU

et la participation de

GASTON BAECHTOLD, ANDRÉ BERGE, ANDRÉ BERNE-JOFFROY, JACQUES DE
BOURBON-BUSSET, GEORGES CHARAIRE, MARCELLE CHARPENTIER, ARLETTE
CLÉMENT, PAUL CRESPIEN, MICHEL DECAUDIN, MADELEINE DENEGRI, PIERRE
DESIGNES, GEORGES DUPOUY, JEAN FOLLAIN, MAURICE DE GANDILLAC, HENRI
GOUIER, MICHEL LIURE, CLARA MALRAUX, ALBERT MEMMI, JACQUELINE
MOULIN, DOMINIQUE NOGUEZ, CLAUDE OLLIER, MARGARET PILCHER, DOMI-
NIQUE PONNEAU, JEAN RICARDOU, MARTINE DE ROUGEMONT, MICHEL
TAILLEFER, ANNE-MARIE TERRACINI ET ANDRÉE-PIERRE VIÉNOT.

صفحة اول کتاب «گفت و شنود درباره ژید»

در میان سخنرانان و شرکت کنندگان نام گابریل ژرمن ، آلن ژیرار
(استاد جامعه شناسی دانشگاه پاریس) موریس دوگاندی یاک، هانری گویه (استاد
فلسفه دانشگاه پاریس و کلتز دو فرانس) کلود مارتن استاد دانشگاه لیون، ومیشل
دکودن استاد دانشگاه پاریس. از شاعران ژان فولن از نویسندگان نیز «بوربون-
بوسه» ، کلارا مالرو (همسر پیشین آندره مالرو که کتابی هم بنام «قصه های ایرانی»
انتشار داده است) ، آلبرمی ، کلود اولیه و ریکاردو (از پیشروان رمان نو) و
حسن هنرمندی دیده میشود .

«Les Nouveaux Cahiers d' Iranologie» sont nés d' un besoin commun des esprits qui, en Orient aussi qu'en Occident, cherchent encore des nourritures pour l' âme inquiète de l' Homme de ce siècle et, croient les trouver en partie dans l' héritage culturel des peuples anciens.

«Les Nouveaux Cahiers d' Iranologie» s' efforcent à réaliser un double but ; faire connaître, d' une part, aux Iraniens les chefs _ d'oeuvre littéraires de l' Occident nourries de l' héritage persan, et de l' autre, la portée de la pensée persane dans les diverses littératures mondiales.

«Les Nouveaux Cahiers d' Iranologie» tiennent à affirmer que la littérature persane n' a cessé de suivre le message donné par les Ferdowci, les Khayyam, les Saadi, les Hâfez etc ..., voilà pourquoi nous citerons les noms prestigieux de Nîma, de Hédayat, d' Alé-Ahmad comme les représentants de la Renaissance littéraire persane dans les oeuvres desquels nous puisons notre inspiration.

H.H.

qu'on l'aime et qu'elle est digne d'être aimée. »

Je crois avoir appliqué cette méthode dans mes recherches pour démontrer dans quelle mesure Gide s'approche des poètes persans :

« J'ai, dit-il, pour ma part, vécu avec Sadi, Ferdousi, Hafiz et Khayyam aussi intimement, je puis dire, qu'avec nos poètes occidentaux et communiqué étroitement avec eux et je crois qu'ils ont eu sur moi de l'influence – oui, vraiment, une influence profonde, ils ont bu, et je bois avec eux; aux sources mêmes de la poésie ... »

Ces « sources » je les ai indiquées dans une *large mesure* dans cette édition persane publiée à l'occasion du Centenaire de Gide que je dédie à l'amitié de la France et de l'Iran, amitié de l'esprit, amitié du cœur qui trouvent leur parfaite expression dans cette communion d'inspiration qu'un André Gide par exemple découvre dans nos poètes les plus grands.

Téhéran, le premier juin 1970

Hassan HONARMANDI

Préface

Une thèse de quatre cents pages, alimentée par la lecture d'un très grand écrivain de notre siècle, soutenue en Sorbonne au mois de janvier 1968, témoigne des efforts que j'ai voulu consacrer depuis quinze ans à des recherches sur les rapports de Gide avec la littérature de l'Iran. En effet, avant d'avoir étudié sérieusement Hâfez, qui, selon M. Roger Lescot, exige «des siècles d'analyse» j'avais terminé ma lecture des Nourritures Terrestres, à Paris.

De retour dans mon pays, le plus beau présent, le seul même, que j'apportais à mes compatriotes était la traduction de « ce manuel d'évasion, de délivrance » comme aimait à le qualifier son auteur.

Depuis, contrairement au conseil de Gide à Nathanaël, je n'ai pu quitter son livre, et mon exemple n'a pas laissé indifférent une grande partie de la jeunesse de mon pays. Je me trouvais donc heureux de ce choix.

La lecture de Gide m'a beaucoup appris aussi sur la valeur actuelle de la littérature persane; et l'idée d'établir un parallèle entre les oeuvres du grand écrivain français et celles des poètes persans m'a tenté pendant longtemps. Le travail terminé, j'ai cru avoir apporté une contribution sérieuse aux relations culturelles entre nos deux pays si proches l'un de l'autre dans leur âme.

Ici je me permets de citer un passage de l'auteur d'Un esprit non prévenu :

«Notre culture, écrit-il, est, on l'a souvent dit, une incomparable école de critique; et c'est par là qu'elle nous instruit; c'est pour cela surtout

Du même auteur :

En français :

Livre :

« André Gide et la littérature persane » Thèse
soutenue en Sorbonne . Paris, le 27 janvier 1968

Conférence :

« André Gide et la littérature persane » Conférence
pronocée à la Décade André Gide (Cerisy-La-Salle, sept.
1964) reproduite in « Entretiens sur André Gide. »

Sous la direction de Marcel Arland et Jean Mouton .
Editions Mouton et Co Paris-La Hays 1967. pp.
175-180 .

Articles:

1. André Gide et la littérature persane.
Journal de Téhéran, No 6456 (23 janvier 1957) p. 3.
2. Mowlavi et Henri de Régner
Journal de Téhéran, No 6805 (11 avril 1958) p. 5.
3. Comment peut-on ne pas être Persan?
Journal de Téhéran, No 10'000 (27 janvier 1969) p. 9.
4. Il y a cent ans naissait André Gide, journal de téhéran,
No 10'249 (22 Nov. 1969) p. 5.

En persan :

Poésie : Angoisse (recueil de 101 poèmes)

Traduction en Vers Persans du Bateau Ivre de
Rimbaud et du Voyage de Baudelaire

Les Nourritures Terrestres et les Nouvelles
Nourritures

(traduites , présentées et commentées en 410 pp.)

Les Faux-Monnayeurs et Journal des F -M

(traduits , présentés et commentés en 676 pp.)

Alice au pays des merveilles de Lewis Carroll

Essai :

Du Romantisme au Surréalisme

Etc ...

Je dédie le texte persan de cet humble travail à :

M. le Professeur **Etiemble**

à

L' Association des Amis d' **André Gide** (A.A.A.G.)

Aux Iranisants du monde entier

et aussi

à **Celle** qui m'a encouragé

Pendant mes plus sombres journées à Paris .

H . H .

تاریخ ۱۳۴۹/۸/۲
شماره ثبت کتابخانه ملی ۸۱۴

Tous droits de reproduction ,
d' adaptation et de traduction
réservés pour tous pays y compris
L' U . R . S . S .

Copyright by Dr . **Hassan Honarmandi**

Imprimé à Téhéran

شماره ثبت کتابخانه ملی ۸۱۴ به تاریخ ۱۳۴۹/۸/۲

Les Nouveaux Cahiers d' Iranologie
Cahier No 4

ANDRÉ GIDE

et

La littérature persane

**Recherches sur les sources persanes de
l'oeuvre de Gide**

Par

Hassan HONARMANDI

Docteur de l' Université de Paris

Professeur à l'Université de Téhéran

A l'occasion du Centenaire de Gide

Téhéran, oct. 1970

Editions Zavvar

Handwritten signature and date:
1970. 10. 10

کتابخانه عمومی خیرات شاد آباد

